

هو الله تعالى شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
اعلیحضرت سلطان بن سلطان شاه ایران سلطان
ناصرالدین شاه قاجار خداوند ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت و ورود موکب
مسعود مستقر بر سلطنت که بدستخط مبارک فرین فرمود
بسی و اهتمام تسلالانام میرزا محمد علی شیرازی الشیرازی
بکشلول در بندر بسی بر یور طبع در آمد و چند قصه
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود و امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد





روزنامه سفر فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه سفر فرنگستان است که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بهیمن و مجتهد
مهربان بشرط سلامت مزاج می نویسم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت کیدان تفصیل نوشته
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دایه الخلافه طهران را با و قایمی که تا انزلی و
میدهد ان شاء الله تعالی می نویسم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل بهرمان در طی روز

نامه کشتی نوشته خوانند شد بعون الله تعالی و حسن توفیق
روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
شده است و چند روز هم بود که سینه در دوز کام شدیدی عارض شده و هیچ احوال خوب نبود



۱۴۰ (ایران) کسالت و ضعف بنیه بسبب حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم مگر
 علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم و غیره بودند قدری استاده رفیقیم و از در کوچه شمس العیاره
 سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر و راه و بیراهه را ندیم بطرف اسب
 دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفیقیم بالا خانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
 شده بودند نه از آورندگان بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخوند میرزا احسان الدوله حاج
 آقا اسمعیل و سایر پیشی منتهای بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود و بعد از
 نه از اسبها را دو انداختند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چنانچه
 پرق اول را برداشته یک پرق اول را هم اسب و جبهه الله میرزا برداشت اسب اقبال
 حمدی قلخان پرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجی بجهت
 وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن آمدیم
 سرپردهای تازه که همه ترمه و زری و غیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی حمد علیا کن
 آمدند والد شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باده شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفیقیم تجارت دولتی کن و بهار و زوار شده بجهت شکار به بهور باهی حوالی کن رفیقیم نایب سلطه
 در رکاب بود از پیشی متمان ادیب الملک صنیع الله و له محمد باقر خان حسین خان اسد الله خان
 بودند میر شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نه از یک تکه دو ساله با چهار پاره زدیم
 الحمد لله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بجهت الله فرجام در نهایت صحت و سلامتی
 است و کسالت بالمره رفع شده حالا فضل آقوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز
 خورنی نشده چغاله و شکوفه هم در شمرانات قریب با تمام است کل زرد و کل سرخ هم یک
 تک دیده میشود حمد قلخان یکشب به شهر رفت با حالت ناخوش بر گشت

چهارشنبه بیست و پنجم

ایران در عمارت کن توقف شد این دولت علاء محسن خان محقق حکیم طو لوزان و جمیع وزراء را از شهر آمده

پنجشنبه بیست و هشتم

رفیقم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سیاه پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب کردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مرجعت بمنزل شد این دولت از شهر آمده بود و مکتب مزاجی دارد

جمعه بیست و نهم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان و غیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز عینف افندی ایلیچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه و غیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفیقم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصره الدوله معتمد الدوله اعضا و السلطنة عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر کابداشته بودند و محمد باقر و یوزید ایلیچی آمد و نفر هم ناپ سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ دافر هم همراه او آمده بود و مرخص شده به مملکت خود برو و عینف افندی زبان فرانسه میداند به خصوص فارسی را خوب حرف میزند سناتور است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و نهم

صبح سوار شده رفیقم تنکه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد و بقدر یک سنک آب جاری بود آفتاب کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنة در رکاب بود از پیشخدمتان این الدوله ادیب الملک و غیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند جنس و میرزا و قایع کارجسام الدوله سریتب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقابت شرفیاب شد عینف افندی مجدداً امروز

۵ (ایران) به حضور آمد جناب آقا سید اسمعیل محمد بهبهانی بدین آمده بودند خازن الملک جواب داد که باید همراه بر داورده بود

شنبه غره شهر ربيع الاول

صبح آنجا صیقله از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعا سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پیچ راس سی که از عربستان بجهت صطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذرانند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صد اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد وایر الملک هم سوار است در ارتش کمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرض شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصره الدوله بود معتمد الدوله از قوری چای مرض شده بشهر معاودت نمود میو بک وزیر مختار دولت روس که تا آنزلی بایستی سپایده همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد محمد یقینان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم ربيع الاول

از کرج بقاسم آباد حرکت کرده ایم بخیر سنک راه است هوا گرم و کرد و خاک بسیار بود معیر المملکت امروز مرض شده بشهر رفت حاجب الدوله الی آنزلی در رکاب است عضد المملکت و شب از شهر آمد ناصر المملکت هم از شهر آمده بود از آنجا مرض شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا آنزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال المملکت از کن شهر حرکت کرد

پنجشنبه سیوم ربيع اول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین شکر و غیره هم ملقم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

۶ (ایران) اسب بجهت صیقل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرایند یک صد نفر سواره مکرری بسر کردی حاجی آقابیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان را ندیم بعد از آن بجاس که نشیتم منزل امروز کاروان شک است مسافت راه سه فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم و در اوچین بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جاسیره و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بودند دیده شد

جمع چهارم

صبح سوار کاسه شده بطرف عبدالقادر وانه کشیتم نجف شک راه است هوا گرم کرد و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفکات دست گرفته در اطراف وحوالی گردش میکردم یک خرکوش و یک بلدرچین با یک قطعه زرد و دره صید کردم امروز حکیم دیکسون و میو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدیم که نفر کاستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک محض شده بشهر رفتند میرزا موسی شین و فرزندش هم امروز مرخص شده

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار حریب که قریب شهر است اردو زده اند پنج نجف شک مسافت است از دهاک خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس را با کرل مترجم دم کالسه که آورده قدری صحبت داشتم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود به حضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شایه را دکان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلا نتر که خدایان شهر و غیره توسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته به حضور آمده مقرنی شدند نهار درین راه صرف شد بعد از نهار یاد شدیدی میوزید امین خلوت که غقب مانده بود بجایاری رسیده بار دو ملحق شد سواره ابوالکجی اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند



۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پس اسدخان
که سرکرده سوار است جوان جوینست نزدیک شهر سوار اسب شده با صدر عظم صحبت کنان
دارد و دشیم صدر عظم مرض شده شهر رفت با دسخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب یک شبانه ششم زود تر میل با شراحت کردم

امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدید می می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز بیبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایطحالی نیز را ابو تراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را به حضور آورد و خیلی معتر است بعد سوار شده با صدر عظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم سجاده آقا بابا بای دیر الملک از اینجا مرض شده شهر رفت هوای امروز
بر خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرای کبیر کل و سبزه است در باغات
قزوین بکینوع کل و رکت دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبنم بگل زر و کفتم از ریشه و تخم آن ساوید
و در طهران بکارند نهارد و زیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهارد در کال که خوده شد از پیشانی مشکوه الملک و غیره بودند چهار عت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می می آمد و شدت باد بطوری بود که
کل بخیر با و چادر باران داشت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت پیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و دو شبانه هفتم از کار مانده بودند

باید خبرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچوقت
دیده و شنیده نشده بود و فرسنگ از راه را سوار کال که شدیم بعد چون راه کال که
بد بود سوار اسب شده کال که بار ابر گرداند صحرای امروز همه سبز و گل بود اما سرما همچو
نیکداشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت حضرت و طراوت صحرای شود با اینکه کجی و سردار
خرپوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر که و کت خزان دره بود
که آب کمی می آمد نهارد آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود و عصفه الملک این حضور

۸ (ایران) صلیح الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق و غیره بودند بعد از چهار روز کتل مزبور بالا رفتیم
 این کوه خزان شکست ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
 اغلب جا با زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث وند میکنند
 حسن علی خان جبرال که جزو همراهان است امروز وارد و شد با صدر اعظم صحبت کنان
 میرفتیم بالای کوه ده بنظر آمد کمان کردم خزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
 غیاث وند سرکرده سواره غیاث وند احداث و آباد کرده است خوب جایی را آباد کرده
 که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد نیکفر شکست و نیم راندیم تا خزان رسیدیم
 اعراض السلطه نصره الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاد از سرما
 و باد داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد بود اما نه
 غلیظی در هوا بود که گاه بهم میبارید جوهر سرما طوری بود که آب مانند زمستان بچ می بست
 سه شنبه هشتم

منزل امروز لویشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلمخانی و صاحب
 دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند و راه کو بهمارا
 حاصل کاشته اند محمد قلیخان جلورفته بود بنگار کبک میگفت قوی دره پایاس زرد زیاده
 بود خلاصه همه جا راندیم محمد قلیخان جلورفت افتاب کردان زدند آب شاه رود زیاد
 بود و کل آلوده عضد الملک عکاس باشی صلیح الدوله مشکوٰۃ الملک امین السلطه امین حضور
 محمد قلیخان و جمیع اندام میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفر قلیخان و غیره بودند بهمار آوردند
 آدم و جمیع اندام میرزا که در شط کوفه باب زده بود با کمال جرأت این جا بهم با اسب باب
 زد و الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
 دو کاسه خیلی خوب دیدم که تاجر شیردانی بجهت فروش بطهران میبرد
 بهنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده

زده بودند بجهاد با دهم نبود صدر اعظم بعضی نوشجیات از معتمد الملک آورد و ملاحظه شد چشمنده

امروز پنجیل میرویم صبح زود سوار شده و راه نهادیم حسام السلطنه از راه بکندی آمده بود بکندی
تازه خریده است در منزل آقا بابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و اینجانی صحت
کنان رفتیم بهو ابر خلاف ایام گذشته کرم و مکس ناپاد بود راه بهم خوب بود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنگه کنگه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو منزل اندیم در این راه میرا برهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصر الله خان طالش
که کارودی دیده شدند سواره ابو اجمعی نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند *
نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی به حضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو
هرزه بل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبودارد و در لهند اردو را نزدیک پنجیل در ده
که پناه از باد بوده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع این که
درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدیدی میوز و بطوری سخت و شدید است که درختها
زیتون که در اینجا رسته یکسری بطرفیکه باد میوز و کج و متمایل گشته اند در محال پنجیل و هرزه بل همه جا حاصل
کاشته اند یکسری دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یکت فراشیرا در لوشا
مار کردید حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از بلاکت جسته اینجا با مار زیاد دارد

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سرپل پنجیل ملاقات شد پل پنجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و تردد
بسیار کیلان از بهمان جا است در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پل در کمال استحکام توسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رودخانه فرور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت فراجست که در
هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بساعت راندم تا به فیل ده رسیدیم بهمان

۱۰ ایران مکان که چند سال قبل در سفر کیلان صرف نهار شد باز بهما بجا نهار صرف شد ناهنج بهما
کرده و انار تازه کل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سر پرده را کنار زد و خانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شنا کردیم
دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

جمع یازدهم

باید بطرف امام زاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جا های بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جا های آب افتاده و متجاوز از هزار قدم کل
زیاد بود بعضی جا های دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جا ها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت
می کردیم که ناگاه پای اسپ صدر اعظم در کل لغزیده از اسپ پرست شد ولی هیچ وجه صدمه
نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این الت لظمه
بوده از قاطر پرست شده مرده است اعتضاد السلطنة عماد الدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سیاه رود و دهم که محارج بنای آن از خزانه دولت توسط حاجی ملا رفیع شد
است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل می توانست
از آن عبور نمود ولی کاهی چنان طغیان میکند که با اسپ هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستم مشکو
الملکت صنیع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه مارا حاضر کرده بودند در آن شسته را ندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود به شهر رشت است و شب هوا خیلی سرد بود و صبح زود برخواستیم قدری
راه را سوار اسپ بودیم بعد بدرشکه نشسته را ندیم وزیر مختار دولت روس و سیو
کریل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل کا



۱۱ (ایران) گاه گاه میان جنگل میخاندازده سراوان و شاه آقاجی هم که شقیم معتمد المملکت که از دست
بستقبال آمده بود بامیرزا عبدالرحیم خان ساعد المملکت که بایرین منچیکوف هماندار از پطر
پورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شد ند حکیم المملکت که از طهران نامور به پذیرائی
همانداران دولت روس بود رسید بنهار راست چپ راه در سایه درختان جنگلی صحر
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
با آجر و کج ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
از علماء لایهجان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده با سپ سوار شدیم صدر عظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر برای ما زده بودند پرینس منچیکوف هماندار کونول
براک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیو کربیل مترجم سفارت
حکیم المملکت یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمد پرینس منچیکوف شخص محترم و اعیان
دولت روس است و جمال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسپ شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیاد
از اهل شهر تا نزدیکی بوساز ایستاده بودند از بوساز با نظرف از اسپ پیاده شده کالسکه
شقیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر کمرخانه نهاد
خوردیم لستکه و کزجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از بنهار بلیتکه شقیم قدری دور
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خدومان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دیگر کشتیهای دولت روس بود و یکی از

(ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکین و حکیم طولوزان نشسته بودند
 کشتی دیگر موزیکان چپین روسی بودند و مادر کشتی خود مان نشستم این کشتی را تازه فرمایش داده
 بودم ساخته آورده اند آنچه لازم از زینت است از آئینه ها و اسباب اطلاق بسیار ممتاز
 این کشتی دارد دو ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر نماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعرضه
 آن که سایبانی از ماهوت کل دوزی داشت رفیق وزیر مختار روس در یابیکی را به حضور آورد
 معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاه زادگان عمده خلوت
 که کشتی ما داخل شد مد حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بگروب مانده وارد
 انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورد و به کشتیهای روسی که دور از
 انزلی لشکر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بار بار فتنه پنج کشتی از طرف دولت روس
 آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تندرو نیستند
 کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
 با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
 در زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد توسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
 الدوله نایب الحکومت کیلان بود با تمام رسید حالا همین عربی کاری دارد که معتمد الملک
 تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و
 بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع آبها
 و اثاث لازم از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ و آب در آنجا موجود و آماده است
 چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب آهنگار خوبی
 بود بنامش فردا بخشی بنشینیم در غازیان تشریف بازی شد

دوشنبه چهاردهم ربيع الاول

امروز انشاء الله کشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میثویم صبح زود برخواستیم

(روس) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از آنرا بی کشتیها حمل میکنند
 هوامه رقیقی داشت و بادی مختصری آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف
 و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری حسیط داشت تعجیل در حرکت بهتر نمود و فرستادیم صد
 اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدیم حاجی طاهر بیج مجتهد دعای
 سفر خواند جمعیت غریبی از تبریز بیل شده بود و اول کشتی بخاری خود مان نشسته تا بکشتی قسطنطنیه
 رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرسنجیکوف هماندار و سایرین هم حاضر بودند قریب
 دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملزمین رسیدند بحضارت بغروب مانده لشکر کشتی را
 کشیده براه افتادیم سینه کشتی جنگلی که حاضر بود متصل شلیک نمودند و از جلو و عقب و طرفین
 کشتی با حرکت میکردند بالاخره کشتیهای جنگلی مانده کشتی ما به تعجیل راه افتاد این کشتی با اطافهای
 خوب دارد همه بار نیست و ممتاز و پاکیزه با قاعده آرایشند متان امیر طور با اسباب قوه غا
 و غیره از پیر پورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند ازین قرارند اشخاصی که
 در کشتی اول موسوم بقسطنطنیه که مخصوص است هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
 عسکری حضور امین سلطان صنیع الدوله امین السلطه محمد علی خان حکیم طووزان عکاس شاه
 غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان و جمیع ائمه میرزا خضر قلیخان قوه چی باشی آقارضای ده
 باشی میرزا عبد الله فرات خلوت میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
 حیدر خاصه تران آقا حسن علی آبدار آقا محمد علی جبار قوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر
 اشخاصی که در کشتی برتنسکی بودند سردار الدوله اعتصام السلطه حسام السلطه نصره الدوله
 عماد الدوله علاء الدوله الیخانی حسنیخان وزیر نواید امین شکر حکیم الملک حسام الدوله
 نصر الملک محرز الدوله شجاع السلطه حسنیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت
 ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولی علاء الدوله جلودار دو نفر و دیگران که ملزمین هستند
 میو و بسکی وزیر مختار منسبه میو طومسون نایب سفارت انگلیس میو و کیسون حکیم انگلیس

۱۴ (روس) اسامی اسبها اسب حلقه اسب ظل سلطان اسب جانی اسب صباح البحر حسام سلطه
حکیم طولوزان میگفت در یابیگی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته
بارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد در یابیگی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سوال کردم همان تقصیل را ذکر نمود و افسوس خوردم نزدیک عصر که
بهر شش کشتی رفتم کشتی را تنگلی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب با بحال حرا
خوابیدیم

شبهه پانزدهم ربيع الاول

اول طلوع با تباه و ماعه آبشاران رسیدیم هر قدر جلو تر میرفتیم زمین و ماعه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدخت است و جز با و کوبه محسوب میشود و بونه کزیا
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی توری نزدیک بسا حل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی و ماعه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه دار سکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند و دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفت است اما حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن و شکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاهداشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود و ادبها و کوبه بودند که از آنجا بایران و فرانستان تلگراف
نمانند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود و بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد
همه اهل کشتی با حالت منتقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنایع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نفیاده بودیم و خود داریم می نمودیم از صاحب منصبان و عمه کشتی جز امیرال
چند نفر از ملاکان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بظری عظیم گرفتار شده بودیم ولی با فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی مامی آمد که مار از دتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و متواج بود مع هذا اندکی خوابیدیم صبح که برخاستیم بدین
گاه کردم دیدم باز همان طور منتقلب بود امیرال احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم



۱۵ (روس) که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرالاطمینان میداد که ماده ساعت دیگر نزدیک

بدین نقطه و لکا خواهم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و بانیواسطه تلاطم نخواهد داشت

خلاصه نزدیک بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان سواحل انگران

و مازندران میرفت کشتی خیلی بخاری هم دیده شد موسوم بایران کیساعت و نیم از شب گذشته

رسیدیم بجایکه معروف بقرانین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی به

کشتی کوچکتر کشته حاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا نکراند احتشام خوردیم اشخاصی که دریا

انهار گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان را پرسش منجیکوف

بخصوص آورد اسم حاکم میو پیپین *Pipine* است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان

فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه حاجی ترخان رفت که بهنگام ورود ما آنجا

حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بخارجی ترخان برده موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام

بان کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاه زادگان و سایرین حاضر کرده بودند

کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته با طرف نگاه کردم دیدم احمد قدار در یای بزرگ

خلاص شده برود خانه وسیعی که سمش و لکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و باز عین

رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت

کلوله تفک متداولی ازین طرف با طرف میرسد آبش کل آلود و بغایت سبز مانند دریا

مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک و غیره

همه همین و مرغ است و اغلب ایلات قالموق که مذہب بت پرستی دارند در آنجا سکنی

گرفته اند لب رودخانه لایق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مازیان و گا و گوسفند

و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دها و روستیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد و در هر ده
یکت کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی ماهیگیری هر یک از این دهات که میرسد اهالی ده کنار رودخانه آمده هو را می کشند
درین دهات بهیچوجه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مستحرمی از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف *Sapogenikoff* بود و ما به
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانسته
بودند نمک سود نموده کاهدارند و زیاد عفن شده بود و رودخانه انداخته بودند آب و هوا
بسیار کوار است بعضی طيور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سار بای بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدیم دو کشتی
کوچک بخاری و شرابی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقدار ن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل خریه باین دو سته شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده است
و طرفین رودخانه کوچک * هور ابا اصطلاح روسیها عبارت از تنگت و رود و دعا
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقاً با
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است * و خانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست یک مسجد معتبر بهم از مسلمانهای ایرانست خلاصه دارد شهر شیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دحام غریبی از
مردوزن بود انواع مل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق و غیره
در کنار راهها و معابر کرده کرده بودند و پیوسته هوا میکشند همه جا از تویی خانه آیدیم
تا رسیدیم باسکه کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا مالک

۱۷ (روس) میرزا ملک خان و زریان خان و میرزا اسد الله خان و نوسول العلیس و میرزا اسکاتیل برادر ملک
 خان از حاجی ترخان کشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آدمیم بعضی آنیکه قدم بخشکی
 نهادیم یکدفعه جمیع مردوزن صدا بهورا بلند کردند جمیعت فوق العاده همه غریبی بود طرفین
 معابر و راهها چند آنکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصرتی در حال رفت
 و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین شهر با بسیار نواز
 دم اسکه الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر خپاکنه در روستیه رسم است
 که هنگام ورود امیرا طور و پادشاهان لا غیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
 و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلقا که نان دران نهاده تارنج و رود مار به شهر حاجی ترخان
 نقش کرده بودند کاسکه و بازی که چهار اسپ بسیار خوب بسته بودند کاسکه چی موان
 قانون روس جلوس بهار ابدست گرفته ایستاده بود پرس منجیکوف را با خود در کالسکه
 نشاندیم یکدسته سواره قراق هم در عقب کاسکه می آمدند و جمعی کثیر از مردوزن و پیر و جوان
 پای کالسکه میدویدند و بهورا میکشیدند کرد و خاک و همه زیاده بود همه جا اطراف
 کوچه و مناظر خانه و بالایی باهما مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم به دارالحکومه
 که منزل مارا آنجا قرار داده بودند کیهوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه نظام ایستاده
 بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلوصف آنها گذشتیم
 سرباز با احترام نظامی بجا آورده بهورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دارالحکومه بسیار عجا
 و وسیع و پر یرت است اطراف تکه که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرایی
 کوزه های کل زیاده چیده بودند این عمارت اطافهای زیاده و تالارهای متعدد دار تالار سلام
 و طاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
 اطافها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریها
 معمول ایرانست یعنی در گوشتهای طاق قدری از دیوار را بطور خروچی از کاشی سفید جلو آورد

۱۸ (روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین خروجی تعبیه شد

هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و کل و غیر
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض میتوان نگاهداشت زین
حمام را بنا حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
پله ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضایی حمام میکنند شیر
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آدم میبود و بسکی و زیر خمار
و میوه طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم محبت و دایع و مرخصی به حضور آمدند که از
جلو بسکوب بر وند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل برات و میوه گیریل آمده گفتند
که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت آلازم یعنی علامت
اضطراب از یاقین را در برجی که مشرف بشهر بودند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چپها با عراده تلمبه و زردبان حاضر شدند اسبهای عراده بر محله برنک مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب مضب آنها یک سمت میدا را که عمارتی بود چپ
نصیر کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می
افشانند از چپلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام تماشاخانه رفتم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از حمام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همین که وارد شدیم پرده بلند کرد و انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه
بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضایی تماشاخانه بالا خانه جنب آن رفته قدری از کرمها

۱۹ روس از کرمانسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم بود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت خنتی مآب علیه و علی اله السلام و الصلوة است و امروز باید بتوسط
کشتی برویم بسارقیسین از آنجا راه آهن میبینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته ایم
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه شسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبست باز امروز از هر کوجه که میکند شستم
مردم با طراف کاسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب کثیف خاک کوچه را فرو نشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملترین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه غزالی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعر
بفارسی گفته بود و خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرانی
هم بدیه کرد بنمای این مسجد هم شبیه به مسجد شیعه است بعد بکار تیکه بعضی از اسباب بطور
کبیر امیر طور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو فایق بزرگ آنجا دیده شد که پتر کبیر بدست خود
ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب منبت کرده بود صورت پتر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پتر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرس منچیکوف جد همین پرس منچیکوف که همانند ما است در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بجا کم حاجی ترخان که معاصرا بوده بنشینده است
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

۲۰ (روس) دیگر از اسباب تجاری بطر کپرا زاده و کلنک و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است
بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و پیرون دراز
دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکه رفته به کشتی
تجاری موسوم بالکندر که از کمپانیست نشتم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی
بسیار با رفیت است اطاقهای خوب و وسیع دل و از دایره پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم تندر و است در بین راه چند کشتی
دید شد که از سارنشین بجای ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها
بودند و دخانه و لکا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریای یعنی بعضی جاها انقدر عریض است که
سواحل هیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود و بات معظمه دارد
که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
خوشو صنعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است پته است چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خاک سیاه و ابلق در سواحل چرا میگردند گوسفند
این جانور را ابالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دینی سواحل
ازین خوش منظر تر دیده میشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه هجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدید باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمره دار و لکترافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شازده هم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است ابالی طهران وحشت کرده بودند که مباد این باد و طوفان
در دریادو چار مانده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سار
نشین شدیم که ابتداء راه آهن از اینجا است و در بلندی کنار رودخانه و لکا واقع شده

۲۱ (روس) و طول شهر سمت رودخانه است یکسجده از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لنکر انداخت
کالسکهای بخار که باید مارا ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمد
حاکم ساراطوف *Saratof* که شهر ساریتسین *Tzaritsin* جزء حکومت
اوست به حضور آمد همش کاراکین و ارافسکی است *Gavkin Varasski*
مرد خوش روی بخشنی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای ساراطوف و غیره
و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بپیرق ابر از ابالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتم حاکم حاجی ترخان از آنجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکها
راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقها
متعد و از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم
تخت کالسکها همه بهم وصل بود طوریکه به جمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین باما بودند در کالسکه مانسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیگر از عقب میآمدند اول مرتبه ایست که کالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب
راحت است ساعتی بخیر سنک راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جا
خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه به صحرانگاه کردم همه جاسبزه چمن کل کیا چشمه مادیان
کو سفند خوک و غیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بجاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دمی بود چمن

۲۲ (روس) یاچمن از یک پل بزرگ خوبی که ششیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دو
Don می شود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد و در هر دو سه میل یک
 قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون *Station*
 ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراد و خوردن
 قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند
 کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره و در هر استاسیون حاضر است امروز
 از ایالت تامبوف *Tambof* میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین
 آمدیم صاحب منصب و سرباز و زن و مرد زیادی اینجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
 همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سکت لبسک *سیک*
Borisoblebsk جمیع کار که از آن نظامی و قلمی این شهر به تقبال آمده
 بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
 از میان جنگل سرو و کاج است سدی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
 پرواز بود کالسکه بخازی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
 صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا غنایک بند انگشت از زمین بلند
 شده است خلاصه رسیدیم با استاسیون کوسلوف *Koslof* اینجا جمعیت
 زیادی بود کار که از آن و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود همان خانه عالی
 بسیار خوبی سر راه بودند نهار هم حاضر کرده بودند بخواب و ممتولین روس در اینجا ایلتی دارند
 اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند راس از آنها را آوردند دیدم چند نفر از خبر الها و ضا
 منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدریکه گذشت
 براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده میشد شب در کالسکه
 گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب بر بازان *Piazan* رسیده بودیم و در ساعت از نو^{۲۳} روس
گذشته با ستاسیون فوستو و *Faustovo* رسیدیم کالسکه مارا نکا داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستو و پرنس دالگوریک *Dalgoruki* حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئون^{۲۴}
باستقبال آمد در کالسکه حضور آمد میو کازوف *Camasof* مترجم
اعلی حضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پیدا شد کسبدهای کلیساها که همه مطلقا بود خانه ها
بسیار عالی با عجمها باغات عمارات یلانی کار خانات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار
Gare که توقف گاه کالسکه نجار است جمعیت زیادی از مردوزن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جبرالها و ارباب قلم بودند بطوری از دحام بود که حساب ندشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکه ها نشسته
از عقب می آمدند بهمین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدر و از راه ارک عمارت کرملین *Cremlin* که از عمارات معروف
بزرگت روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازهی از اجردارد و بر روی
پته مانند می واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبهه خانه و قورخانه هم درین عمارت است
از نزدیک آنجا ها گذشتیم بکتوپ بسیار بزرگی در ب عمارت گذارشته اند که بان بزرگ
کمتر دیده میشود و زنگت کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبهه خانه
بود و زنگت بان بزرگی هم در هیچ جای پیدا نمیشود و توپهایی که از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبهه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم کرافتس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصهات و باغات مسکو است

۲۶ (روس) آنجا که اسمش سولوویا *Soloviessa* است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی

بود که در جنگ پول طار پطرکیز از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طراف میدان سپرده اند و جنگ میکرده با چند پرق از
آن پادشاه دیدیم بقدره تاج بود و تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطرکیز و اغلب تاجها و
خوب داشت بوضع زر گرمی قدیم عصا های سلطنتی و اهریک عصای ساده هم از پطرکیز بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مختلفات اطاق الکسندر اول و پطرکیز همه آنجا بود و تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس بسم بدیه فرستاده است و دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی حکمه پطرکیز و حکمهای
اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده
دیده شد کالسکهای پطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لاراروف رفتیم مدرسه
خوبست اطفال ارمنه و مسلمان و دروس آنجا السنه مشرقی و غربی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف *Delianof* است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جزارها
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل
دنس تول *Gildenstol* شب را بتماشای خانه رفتیم باز بهیای خوب در آوردند
بعد بخانه پرس القور کی به مجلس بال رفتیم چون زینش مرده بود خواهرزاده اش تشرفات مجلس
بجمل روز بستیست و سیوم ریح الاول آورد

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات بلپه چیان قدری مشق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی *Ethnographie* که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهابلی روس را از
طبقه از موم بقدر حبه آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی
پوشانده اند مثل انسان بستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای تنگی دنیا و افریقیه برای





CHARLES JACOTIN

تمثال علیحضرت امیرطورروس



تا شاییده اند در کتابخانه آنجا گفتند دو بیست هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت (روس) بسکومی آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجا باران هم کشیم بسیار اطاقهای خوبیت از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمر و صندلی و آئینه و نیم تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده در جلونیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار نیکو که سر راه آهن بطربورغ است رفتم که انشاء الله امشب به بطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد عظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو سید و پنجاه و یک هزار کس است نشان مثال حکمران مسکو داده شد شاهزادگان در کالسکههای شیند شب روز بیست و چهارم در کالسکه شام خورده پیم

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگری رودخانه آبی بهم از میانش میکشد شب بعد از طی مسافت از رودخانه عظیمی موسوم به وکت *Wok* که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین باران مرداب کرده است و با متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا بیک استاسیونی رسیدیم از کالسکه پائین آیم جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرقیه استراماکوف *Stramakof*

که نایب پرس کرچاکوفست بحضور آورد استراماکوف مرد مستنی است اما خیلی زرنگ و با کفایت و دیپلوماتست *Diplomate* قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته راندیم نزدیک شهر بطربورغ لباس رسمی پوشیده مתיای و رود شدیم کالسکه در کار استاماعلیحضرت امپراطور بانواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادگان خانواد سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوک نیکلاس پسر سالار

کل عساکر و سیه برادر علیحضرت امپراطور را پورت قسطن مووقف پطراداد و نواب کرا
مدوکت قسطنطین نیکیایوچ برادر و دیگر علیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داوه پیاده بر راه افتادیم صاحب منصب زیاد می بالبا بهای رسمی در سر راه بودند از آنجا
کوچه معروف بنوسکی *Neuski* که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنجره به فرش طرفین کوچه از سنک و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنک فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رو بازمی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالا خانه ها و بالای باجهها مملو از مرد و زن بودند و میگذشتند متصل من امپرا
با مردم تعارف میکردیم مدتی را ندیم تا از زیر یک طاق و کرایس مرقع کزشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلند می از یکپارچه سنک در این میدانست که مجسمه امپراطور
الکسندر اول را از چوون ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شد
با علیحضرت امپراطور بالا رفتم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال و پلها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پرده های خوب ستونهای سنک
سماق میرزای سنکی ممتاز صندلی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها بنوشتن ممکن
نیست خصوص یک کلدان سنک تخت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود و امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهاییکه مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرد
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار تکلمی
کنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستیم کنت آلدبرگ *Comte Alderberg*
که وزیر دربار علیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیت و بنیه قوی دارد آده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلن بالماس که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حامل آبی از جانب علیحضرت امپراطور برای ما آورد و بعد از دقیقه رفتم باز دید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده شستیم و در عظم و میو کا ماروف (روس)

Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبت های خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته بمنزل آمدیم ساعتی بعد باز دیدن اب و لیعهد رفتیم خانه و لیعهد دور از عمارت سلطنتی است نواب و لیعهد جوانی خوش ترکیب و بن بست و چشمال است زوجه ایشان دختر پادشاه و انمارک است خلاصه قدری اینجا شسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام خوردیم متعارف غروب علیحضرت امپراطور منزل ما آمده با اتفاق در کالسکه شسته تماشاخانه رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود و در تماشاخانه پیاده شده از پله زیاد می بالا رفتیم در لژ و بروی سن شستیم درین لژ امپراطور من و لیعهد زوجه و لیعهد کراندو قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانوادہ سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب و جرنال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد و همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملترین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با کانه روشن میشد و خیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و باز یکبارش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق دیگر رفتیم ایلیچی کپر فرانسه که مردی بسیار پیر و همیش بمنزل لوف لو *Le-flo*

است و ایلیچی کپر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت امپراطور بلژاپین که نزدیک محل تماشا بود در فیم دو اکت هم *Acte* انجام دادند بعد از تمام بمنزل مرا شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرس کرچکوف وزیر عظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میو کریل ترجمه میکرد پرس کرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست نهقاد و چشمال دارد بعد از رفتن او علیحضرت امپراطور آمده با اتفاق در کالسکه شسته میدان شاندارس *Champ de mars*

یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

۳ روس زیادی هم از زن و مرد و اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتابگردان یکسبت
 میدان زده بودند و وجه نواب و لیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان مادر اسخا بودند
 بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر
 سواره ایستادیم قشون از جلو ما دوفله کردند و نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
 که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور قشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان
 خاصه گذشت بعد از آن پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
 پیاده بعد و سنجات سواره که همه جوانهای خوب بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکدیگر
 بودند گذشتند بعد از آن امام مشق همانطور سواره رفتم بخانه پرنس اولدنبورخ *Prince de*
Oldenbourg که بنهار همان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست و تخرین
 شاه زاده زن نواب کراندوک نیکلای برادر اعلیحضرت امپراطور است که هماندار و صاحبخانه
 بود بسیار شاهزاده خانم محترمه است خلاصه رفتم بالاشاهزادهای ما و صدر عظم و غیره هم بودند در
 این بنهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از بنادر خربانیکه در مدرسه مشغول
 تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه یادیده شدند خود امپراطریس در پشت
 بعثت در دسینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر نیز شستیم زن نواب کراندوک نیکلای
 که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ شستند امپراطور با حکیم طو
 لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از بنهار با اعلیحضرت امپراطور کابل سکه
 نشسته رفتم منزل ایشان بسیار سکوسلو *Tyarskoe-selo* که از یلیاقات سلطنتی
 بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند
 قدری در موزه ارمی تاز که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جوایزات خوب و اشیاء دیدنی
 دار و نباشد روز دیگر انشاء الله تفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب مجلس بال نجباء رفتم
 روسای نجباء ما دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمدند

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد ششم جمعیت زیادی از زن و مرد (روس) ۳۱ بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگ است که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف تالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه گذر بمنزل فتم رود خانه نو از سمت شمال بطرف جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای بخی زیاد مانند کوه از شمال می آرد که بسیار صاف و خوب مثل تخ تو چال البر است میگویند آب نو اسالم نیست امیر طور هم بار از آشامیدن آن منع میکردند یک طرف رودخانه عمارت است که منزل است و طرف مقابل قلعه کنه است که در ایام پطر کبر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چهای پتر بورخ با کاشی روشن

روز بیست و هشتم

می شود

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلیچی کبر بودند که یکیک را با طاق مخصوص حضار کرده بعد پیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتم در تالار همه سفر احوال پرسیدیم که آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبر از این قرار است جنرال لوف لو *General Leflo* ایلیچی فرانسه که مرد پیر و شیری است لورد لوفوس *Lord Leftus* ایلیچی انگلیس کیلین پاشا ایلیچی عثمانی پرنس دورس *Prince de Reuss* ایلیچی المان و از اکثر دول اروپ و نیکی دنیا و یونان ایلیچی و شارژ دفریه حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نما خودیم پرنس اولد بورخ هم که دیر روز خانه او نما خورده بودیم دیدن آمد بعد علیحضرت امیر طور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ارمنی تاج به مشق رفتم امروز ملتبه چپان هم در پائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتم تماشای ارمنی تاج *Ermitage* رئیس آنجا که همش کیدیانوف *Kidianof*

۳۲ (روس) و هم رئیس تماشخانه با و مرد پیرسیت حضور داشت یکیک اسبابها را نشان میداد اطراف
فنایکه پردهای صورت و مجسمهای مرد و حیوانات بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلانداست میزبانی
که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کلدانهای طحیت که سنگ بسیار است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا به خصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد دیگران بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست
سه روز شسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر طاق را ده روز دیدن کفایت
نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز نمیدید و همیشه متصل طاق با طاق بدانان گردش میکردیم بعد از
پله زیاد می که اطراف آن همه ستونها سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیاد می از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فقه خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم شسته بود بقدر فیلا تا همه اعضا را متناسب در آورده بودند سکه
های قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و تومی قبور در آورده همه را زیر آینهها چیده
بودند پردهای صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا است صورتها
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدیم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و نه
نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شامل اداکان و همراهان ما جمعیت زیادی
بودند اول با طاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری شسته بعد رفتیم
بسطه خانه سرزمین شستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست مابودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شربتی بسیار ممتی من خوردند و ما شام
از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسیار ممتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطرافهای والدیه امپراطور را کردیم

گردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی خبرالهارا معرفی کردند بعد رفتیم امپراطور هم برگشتند روس
 کالسکه رو بازی حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلای که
 از چوون ریخته اند که نشیتم بسیار مجسمه بزرگ است روی اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است
 کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تمام از سنگ کعبه اش مطلا و ستونهای سنگ سماق
 قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد بود بر کشتیم بمنزل شب رفتیم تماشاخانه میشل
Michel امپراطور بودند امروز در سارسکو سلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
 و غیره بودند در لراخری نشیتم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشک و بازیست
 شش مرتبه دار و زن و مرد زیادی بودند ما بس *Scene* بسیار نزدیک بودیم در آن
 تماشاخانه کومدی در می آورد یعنی کلمه میگویند یگانه از اهل سو دند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
 اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از تومی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
 نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی کلوله بزرگی ایستاده با کلوله راه میر
 و چند چیز مثل کار و غیره تاملی بهوامی انداخت و باد و دست می گرفت زنی فریه که رخت تنگی
 پوشیده و سینه و پاپاش باز بود کالسکه را که سه عراوه دارد و و لو سید پلینا مند سوار شده اند
 خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زین سر بطریها پنبه داشت باغ
 آتش زد زن کالسکه را از تومی شیشهها پچاکی میگذراند در آخر عراوه بزین افتاده و امن پشت
 لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو دیوان *Tableaux vivants*
 آوردند بسیار چیز غریب خوبست چند نفر زن و بچه و غیره بچرکت و بطرزهای خوب می ایستند و
 می نشینند که بسیار خوش آئیده است مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند
 بعد از تمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که میو طیر رئیس جمهوری استعفا نمود
 و مارشال باکهاون روز بیست هفتم ربیع الاول سردار رئیس کرده اند
 صبح برخاستم باران شدید می امروز می آمد امپراطور و سارسکو سلو هستند و امشب بنا بود در خایر

۳۲ (روسی) اقتباز می کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه کراندو

قطنین برادر امپراطور که امیر البحر است رفتم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد و پر اسباب
جمله اطاقی که بطراز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوار و پیشترها آب توی حوض میرجخت
و در اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را نوشته
بود و اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم علیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر نشستیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندو ک قطنین هم فردا میرود بحر سیاه
کشتی ساخته اند بآب بنیدارد از آنجا بر کشته رفتم خانه کراندو ک نیکل برادر دیگر امپراطور منزل بود
روجه ایشان که دختر پسر اولد مورخ و پسرش که جوان بلند قامت خوبست بودند و حتما و پسر
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
بر کشته رفتم منزل پسر کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفتم در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل باری نویتسکی *Barinyotiski*
که زیر عمارت ما بود رفتم این شخص دوست امپراطور است بکوفتی هم حاکم فقار بوده جنک شامل
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر او کشیده بود جانی سوای سرش پیدا
نشد مرد پیر است محض آنکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را می تراشید کونه
بایش ریش دارد و فرانسو حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل کرچستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی تماشای جواهر خانه ارمنی تاج رفتم طلا و سب طلائی آنجا بود
کوکت کردند بسیار خوب خبر زعفران و سب طلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق کشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفتم از پله بالا رفتم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زیاده امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت سرتاج لعل بزرگی بود بکلیج

الماس کوچکی هم با کردن بند بر لیان بسیار علائق مال امپراطورین است جو ابرو دیگر هم بروس
بعد به کشتیم منزل درین عمارت هزار و یکصد طاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب رابعه
شام رفتم بنما خانه بزرگ امپراطور اینجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پایین نزدیک محل بازی
نشینیم صدر اعظم والدربرخ *Alderberg* و کراندوک قسطنطین و غیره هم بودند
باز بر ابریکبهای مختلف یاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیکار میکشیدیم
یکی از پرده افتاد بنا با امپراطور بن رفتم از وحامی بود دختر هارنجته دست امپراطور را میبوسید
شاه زادگان و غیره در لژ بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتم منزل احمد نند علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه ها کبوتر چاهی زیادی اینک از
آدم فرار کنند روز دوشنبه بیست و هشتم راه میرفتند

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته رانیدیم برای میدان مشق دو سوار سواره نظام و قراق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسید سوار
اسب شدیم سوار با مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قراق و مسلمان قرا باغ که
محتاج از صد نفر بودند جلوما اسب بازی کرده تفنگها و طپا پنجاه خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم کل زبادی بود بعد از اتمام من سواره کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته سوار سکوسلور رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتم بعلقه و بانک دولتی اول بیانک رفتم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کور ایران موجود بود شمش طلا
مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که شمش رتن است
Reiterne آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از رو

جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا *Neva* است گذشته داخل قلعه شدیم حکم

قلعه خبرالی بسیار پیر است رسته هم دارد و همش کار ساکوفست *Carssakoff*
 اول بمقابری سلاطین و سینه رفتیم جائیت کلیسا مانند صند و قهای قور سلاطین که از مرمت
 در زاویه ها چیده اند از پیکر کپرتانیکلا همه اینجا دفن اند از اینجا رفتیم بصرانخانه که در همان قلعه است
 امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود و بعد از قدری تماشا سپاده رفتیم بجائیکه مدال میرنندیک
 مدال طلای بزرگی بیاد کار مازندیک طرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
 تاریخ ورود و آمدن و اسم بار نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
 مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم بازار همان تالار ها و دالاهای طولانی عبور شد شاه
 زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل سپردوم امپراطور برسم باز دید قدری نشسته
 بعد با طاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
 زیادی از مردوزن و صاحب منصبان و خیرالها و همراهان خودمان بخر اعطاء السلطه و علا
 الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن با طاق باین طور داخل شدیم اول من و
 زن ولیعهد را گرفته از جلور رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الیمورغ را گرفته از عقب آیدند
 زن و مرد هم دایره زده بودند و دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
 انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاه زادگان و غیره بنای قصه گذاشته همه
 زیاد در قصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری با طاق دیگر رفته راحت شدیم
 متصل با امپراطور و سفر او دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد
 گرفته رفتیم بتالار سوپه *Super* تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
 خرمایی زیادی تومی تالار بقشکی تمام میان کوزه ها بود که دور هر کوزه خرمار امیر و صندلی زیادی
 چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مرد و مراد سر
 سایر میزها نشاندند خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشسته بودند

بعد بر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر کل و سبیل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصو (روشن) ۳۷

بود و یوزیکان هم میزدند و در میرا سفر او زن و لیعهد و صدر عظم و غیره بودند بعد از خورد
شام باز من دست زن و لیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد
اتمام همزل رفتیم روز شنبه عیست و منم بسیار خوش گذشت

امروز باید برویم به پترهوف *Peterhof* و کرنستاد *Goronstad* هوا بسیار

صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملرین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم باسکه که ساخته بودند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند و اندیم رو بدریا و کرنستاد
بسیار اسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نه بار و در کشتی خوردیم بعد از یک ساعت

نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنستاد و قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جایی توپ دارد و باستیان معتبر سمش قلعه قسطنطین است که
بالا تر از شهر کرنستاد است هزار دوزخ یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول کشتی
جنکی آهنی بخاری مسمی بکرملن *Kremelin* رفته بالا و پائین آنرا کشیم بعد رده عراده

توپ جنکی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری شسته بقلعه قسطنطین رفتیم پاهای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد
مبیت خردار وزن داشت و هفتاد من وزن هر کلوله توپی بود توپها کار پر و سست
از عقب پر میشد و کلوله را با عراده آورده با اسباب جراثقال بلند کرده تومی توپ میکشیدند

اما هر توپی بر کمرش پنج دقیقه طول دارد و سنگ و برج دیگر است مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکسندر اما کوچک است هستند از دور هم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بریر آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بودند همراهان هم

از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کاراکیوچ *Karakivitch* است

۳۸ (روس) با کلاته و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب نگران مطلقان

و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مردوزن
از پل کشتی سازخانه گذشته رفیقیم بخارخانه لنگری و کشتی هم ساخته بودند هنوز نامتالم بود بندر شهر
از کشتی تجاری و غیره بود این شهر باد انمارک و انگلیس و سواحل روس و روس سود و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر نمک گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبر است
قدری کشته مراجعت نموده کالسکه نشسته رفیقیم توی واپور شهر گشتاد بسیار شهر شکنی است مرد
همه ملاح و نظامی و کارگر مستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم اینجا مرد پیر بانبیه و همشروع کارون
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مردوزن زیاد می آمده بودند از
لب دریا باغ و حیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبز و چین و کل و لی هنوز درختها برکت نکرده و گلها باز نشده بود
نشستم کالسکه سارین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این حیابان بخیا با
و از این راه بان راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه مارا احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و حیابانها و فوارها را حقیقه نمیتوان نوشت بگرانکه
شخص بچشم خود به بیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک چل
ستونی از شک داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره محبت بعضی فوارها با هم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها در سقف عمارت آب میرخت
خلاصه خیلی کشته بعمارت پطرهوف رفیقیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطرهوف خیلی آنجا بود برشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف داشت

محوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیادی از توی حوض حمام محبت آب مثل کوه سفید (روس) ۳۹
جائی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در اینجا آب سرد میرودند از اینجا گذشته فواره دیدم مثل کلبه
برمان مصر ب شکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتم ب عمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور و بود و از جلوان دو یست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اسکال دیگر از چودن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فواره های اینجا بیست ذرع محبت آب این
فواره با آبشار شده از این مراتب پایین میریزد جلوه هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب وافر
آنها نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای پطرکیرو کاترین است پایین آمده باز سوار کالسکه
شده ب عمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تا
داشت ماهم وقت شدیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فواره های متعدد بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تیز
بود که یک برکت و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بنده
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندم برای جراید بلاکن
Plakin که نزدیک شهر پتر است امشب آنجا اتشباری است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه اتشبار
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکل بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب وزن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشا
اتشباری آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پتره فست رفتم تا رسیدیم
ب عمارت بسیار خوبی روجه ولیعهد و ولیعهد و شاه زادگان و غیره اینجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و محبت شد قدری مکث نموده بعد با امپراطور روجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الیمبورخ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذراندن

۱۴ (روس) وقت رفتیم بگردش ما هوا تاریک شده وقت آفتاباری برسد همراهان هم از عقب بریدند
 کالسکه میراندند هوا هم به شدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت
 تکتک متعدد و جیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت او
 قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر
 و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر شستیم آفتاباری بسیار
 خوبی شد تا زکی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
 میشد بعد از آفتاباری با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
 مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای با صفا و عمارت سیاق خوب و از جلو
 ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از حبه طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم
 امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنک المای سواستاپول
 کوله برده است سمش اسکولسکوف *Skolkoff* است

روز غره شهر ربيع الثاني

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
 کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لویتسکی *Livitski*
 است و مرد فربه قطور با مزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
 میزد چند شیشه عکس را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده
 چای خوردیم امشب در سارسکو سلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
 فرسخ مسافت کمتر است باراه آهین در نیم ساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
 بکار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار و اکون یعنی کالسکه راه آهین که بسیار خوب و قشنگ مخصوص
 امپراطور بودند شده رانندیم نیم ساعت بعد باول آادی سارسکو سلو رسیدیم شهر بسیار خوب و صنعتی
 جمعیت زیادی دارد کوچهها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده رانندیم همراهان هم همه

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسای متصل و مخصوص باین عمارت (روس) ۱۴۱
بود که چهار پنج کسب مطلقا داشت با کالسکه از جنایانهای وسیع قشک که مثل خیابانهای پترهوف
بود رانده بعد بکشتیم بپله این عمارت پیاده شده بالارفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این
آبادیهما همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین گرد
بود نشستیم تا آمدند باهم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بصف
نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه یوای
آن از کمرها بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این گاه رباها را فردر یکت کسر
پادشاه پروس بجهت کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکت
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاه هست که کنبه بای مطلقا دارد کلیسای بسیار
مقبول است عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره و چشم انداز بسیارین دارد و بعد از برای شام خوردن
از همان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشک حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف
مینگی از آنجا گذشته با طاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسمیر شد امپراطور خانه
واده سلطنت روس صاحب منصبان بزرگ و شایران و کان ماو صدراعظم و غیره همه بودند شام
خوبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در محبتانی که مشرف
باغ بود راه رفتیم بعد من با طاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان
بکالسکه نشسته رفتیم به جنایانهای باغ خیلی کشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه
چیز این باغ شبیه است به پترهوف اما فواره هیچ ندارد و سرباز خانهای قشک دارد که برای سوار
و پیاده ساخته اند ابد اکثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی خرابیها را قدیم بنظر رسیدن بناها
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه همان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفت اطاق
رستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور
کلی سیاه و یکی زر و آنجا بودند در این اطاق از هر قیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی سگ

۴۲ (روس) که دو باور حکامان تفکک و چپا پنجه و شمشیر و اسباب قزلباش لوق و ترکش کمان پوست
 و بر بعضی بکده و غیره جو ابریکه خان بخارا فرستاده و فغان قزو خوری چینی بازی را طلاق و مجموع طلاق
 مینا که نائب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چاپی داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
 غنی داشت اما حیف که فرصت بود بیرون آمده باز رفیقیم تجارت قدری بکشت کرده سوا
 کالسکه شده به کلی رفیقیم تماشای خانه که توی باغ بود من و امیرطور و زوجه و لیعهد در غره نزدیک
 به سن نشستم تماشای خانه سه مرتبه بسیار قشنگی است که اندوکت بیکلا و ایچی پروس و سایر صبا
 و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت در آوردند
 یکدون کیشوت با ساچونو کوش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود درین ضمن هم دخترها با
 لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفیقیم هوا مثل روز روشن بود
 غره شهر ربيع الثاني را بهم دیده حذارا شکر با کردیم بعد سوار کالسکه بخار شدیم تا رسیدیم بجای
 پیاده شده باز کالسکه اسبی نشسته رفیقیم منزل امشب علیحضرت امیرطور همه همراهان ما بمرتب
 شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب حاجی را به امیرطور و اسب حلفه را بزوجه
 و لیعهد و اوم میرزا احمد جودان صدر عظم که از طهران با ما بود با سلامبول شده بود در پطر حضور رسید

روز دوم شهر ربيع الثاني

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیگس بورخ که شهر پروس است باید بالمان و پروس
 برویم امیرطور هم فردا با ولیعهد و زوجه و لیعهد و غیره بفرنگستان میرود صبح از خواب برخاستم امیرطور آمدند
 با هم وداع کرده با اتفاق سوار کالسکه و بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بود
 میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدایم بود تا رسیدیم بجای که راه پروس پیاده شده با
 امیرطور وداع کرده با هم از جلوصف سالکات تا آخر صف گذشته بعد با کون بر کشتیم تا نیا با ایشان وداع کرده
 با همراهان راه افتادیم این همان نیست که از ساریس مسکو نشسته بودیم باز همه حاجی صحر اسیر و خرم و جنگل سرو
 و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استایون پسکو که حاکم

پسکو که حاکم نشین معتبر است بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم اینجا به حضور رسیده باز (پروس) را ندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی آباد در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوای و بکرمی میگذشت درختهای اینجا با شکوفه و برکت داشت خلاصه شب را با کمال راحت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهایی که در رویتیه خیلی دیده شد کالسکه در پطر بسیار و راه آهن بسی در کوچه های زیاد بود سکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلناست حاکم اینجا که پاتاپف *Patapoff* است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نمن *Niemen* ساخته اند گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم به سوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم را ندیم تا به سرحد روس و پروس که آیمشادکون *Aidgone* است رسیده در استایون شهر پروس پیاده شدیم سر بار صاحب منصب و رعیت بسیار از مردوزن بودند همانند ارانی که دولت پروس ستاد بود همه توی اکنون آمده معرفی شدند رئیس همانداران جبرال اجودان معتبر و شمشیربوس است از جلوصف سر باز گذشته بعد رفتیم با طاق استایون اطافهای این استایون و اسبابش ساده است نهاری برای هزاران حاضر کرده بودند خوردند پادشاهی مادران کالسکه روس بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من بایشیخه متهد را طاق کوچکی بودیم قدمی روزی تا نوشتم مردوزن زیادی بجهت متاشا از پشت شیشه چترهای و طاق هجوم آورده معرکه میکردند ازاد اینجا خیلی پیش از رویتیه است بعد که همه جا باشد نذر رفتیم که کالسکه بنشینیم کالسکهای پروس خلاف کالسکهای روس اه بهم نذار و چنانکه هر کس بر جا نشست از دیگری خیر است مگر در جا

در جاسکه دقیقه بایستد پرس مخکوف و جبرال تراک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکهها
براه افتاد چندین درجه تند تر از کالسکههای روسیه میرفت و اکنون من بزرگ خوب بود بین
آن دو قهوه خانه کوچک داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی غیره
تغیر کرد و ابادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب و یان
کا و کوسفند چمن زراعت آب کلهای الوان بود از رودخانه زیادی کشتیم آب و بهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استامبون استیادیم صدر اعظم کالسکه ما آمد
تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز بر راه
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس ساعت و نیم کشیم تا رسیدیم
بشهر کنیگسبرگ *Königsberg* که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش *Pregel* است
کشتی بخار تجاری از دریایا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش بود و پنجاه
نفر است مکتوب زراعتی که اسمش *Rape* است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
که کل نزد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن و
غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا با داده بود و طبیعت تمام صحرا چمن است
و جنگلهای سر و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم
صاحب منصب سر باز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب تن
خیلی قشون خیلی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکایچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان
ولی دارند اما در روس این قسمتی نبود مرد و زن الی غیرالیهاتیه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه رو بازی شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک تنه
غریبی بود که طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است نباشده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کشته است بکلی همراهان هم از سوارکان و عمله جلوت و غیره اند چون اهل این شهر بزرگ المان

ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر ویوکلر *Vivekler*

است کالسکههای این شهر و اسبهای کالسکهها زیاد و خوبی کالسکههای و سوارهای آنجا نیست کبوتر بادی کن دم سیاه و غیره ابایل سیاه لقلق و کلاغ ابلق و رینولایت یاد دیده شده
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار وند
بعضی طفل شب میزدند آهنگ شفیو پورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طفل بزرگ سرباز را
هم بکسکت بزرگی بسته بودند زیر طفل عراوه بود که سکت میکشید باران شدید و آد جمعیت کثیری
هم بود

روز چهارم ربيع الثانی

از ماشا

امروز انشاء الله باید برویم به برلین این شهر چون نزدیک بد ریاست هوایش بسیار سرد بود این
عمارت پردبای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس درین تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن بکلی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تذمیرفت بقدر یک ساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دور
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شرعی و غیره هم در آن بود طرفین
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سر و کاج و درختهای دیگر و جنگل کاج در
این حد و دشتی از روسیه است بعضی جابای جنگل هم تپه و بلند می شود و خیابانهای بسیار قشک متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی گردش عامه است از رودخانههای کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر مارینبورگ *Marienburg* که ششم
که رودخانه عظیم ویستول *Vistule* از میان آن میکند و کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکند
پل آهنی بسیار طولانی داشت در آسایشونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغچه های بسیار قشک و

۴۶ (المثا) و در اعتماد و کلهای بسیار خوب دیده شد درخت بایس شروانی که فرنگیها لیلای *Lila*
میگویند همه جا کل کرده بود هر چه چشم کار میکرد و زراعت آبادی رودخانه قراولخانه همانخانه خیابان
جنگل کل چمن بود کاوزیادی دیده شد مثل کاهای مازندران خلاصه همین طور را ندیم تا عصری
در استاسیونی بهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین پیروان
بهار خورده آمدند باز رانده بعضی بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسمش کوسترن *Custrin*
است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا به حضور آمدند زن و مرد زیادی جمع
بودند قدری مکث نموده راه افتاده رسیدیم با استاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک آن است
همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده با آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه را
آهن کاهیهی وی مل کاهیهی بالاکاهیهی پین میبردند و کاهیهی بر میگرداندند مثل اسبیکه دهنه آن دست آدم
باشد خیلی جای تحجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده ادا کون و کو موتو *Locomotive*
زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با مالتاتی کرد خلاصه وارد کار شده پیاده
شدیم علیحضرت امپراطور المان کیوم و نواب ولیعهد اسپریشیان و نواب پرنس شارل برادر ایشان
و فردریت شارل اسپر برادر امپراطور که فاتح متر است و شاهزادگانی دیگر از خانواده سلطنت
مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنک المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که
فرانسویان اضی بودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنک و صدر اعظم پرنس جنرال مولک که حالا مارشال سپهسالار و بسیار
معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکاچی سواره نظام
و غیره و جمیعت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست علیحضرت
امپراطور را گرفته سوار کالسکه رو بازی شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن
و کل سفید خوشه بسته و همه جاشنک فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود که نشیمن جمیعت زیاد
بود و مرا میگذشتند منم همه تعارف میکردم با امپراطور و زبان فرانسه حرف میزدیم تا بجایی





تمثال علیحضرت امیرطورپوس



رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکسوی (پرس) رسیدیم
و دیده شد که تازه بنیاد کار فتح فرانسه میسازند و هنوز نام تمام است یک صورت فردریک اول
یعنی فردریک بزرگ که با مضرغ نه ریخته اند سر راه بودار اونی و رسیته *Universite*
که نشیتم مدرسه بسیار عالی است هزار نفر شاگرد و آنجا تحصیل میکنند از سال *Arsenal*
که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال بهای نجاری
نشیتم و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بهیچانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلند می محبت
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سر راه
قدیمی لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان اسواره که جوانهای بسیار خوب
حشکل خوش لباس بودند در با پیشی متان و غیره همه پیاده بودند از پلهها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت با عجمهای بسیار قشنگ است که اقسام کلها از یاس شیر وانی و غیره کاشته اند و حجمه بسیار
که دهنه هر یک دست آدمی است از چوون ریخته اند امپراطور همه اطاقها را بهمان نشان دادند و پردها و اسکا
غوب درین عمارت بودند من صدر اعظم و شامبرادها و غیره را معرفی کردم و امپراطور بهم سر راه آهین شاه
را دکان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پایی
استقبال کردند و رفتیم نشیتم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور بنفهد و شش سال اند
برادر ایشان بنفهد و شش سال تا هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرسن پیر مارک پنجاه و شش سال امثال
ملک بنفهد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب راجائی رفتیم شهر برلن با چراغ
کازروشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آن طرف میدان عمارت موزه برلن است
یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جمه خانه است وسط میدان سکونتی است از اطراف پله دارد
مجسمه فردریک کبیر اسواره از چوون ریخته اند بر روی عمارت برلن نکت خاکستری الیه اند قد
شهر از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات با انواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر

۱۴۸ (پروس) شهر برلین میگذرد و آسمش اسپره *Spree* است شعبه از آن هم از وسط شهر میگذرد و آنرا کم عرض
و آبش هم بسیار بدست خلاصه امروز شهادت فرسنگت را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پانزدهم ربيع الثاني

امروز رفیقیم شهر پتسدام *Potsdam* که خارج برلین است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاده درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانه باغچههای
کلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار کردش یاد نمودیم و رفیقیم بکار کالسکه بخار نشسته رانیم
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد و اغلب نظامی هستند
حاکم شهر و غیره آندند پیاده شدیم به و در خانه عظیمی هم دارد که آسمش بول *Havel* است
سوار کالسکه اسبی شده از خانههای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم و وضع خیابانها و باغها
و غیره شبیه باغات روسیه بود و عماراتی که دارد یکی پتسدام و دیگری سانسوسی *Sans-Souci*
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل و لیعهد در پتسدام است با کالسکه رفیقیم دم عمار
منزل بودند رانیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچههای مرغوب گذشتهیم باغات اینجا جنگل
بزرگ است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بقواره بزرگی که سه ذرع آب آن محبت مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
باغچهها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبجش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که بزور بخار آب بالا میرود و از دهان مردم قدیمی مانع از تماشا بود و کل یاس شیروانی زیاد بود
بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفیقیم بخیا بان مقابل این فواره نهاد
این حوض دیگر بود فواره آنهم بلند محبت امانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفیقیم بجات
سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
پیشانیست باشتی و ایشک آقاسی باشتی ملکه و غیره جلو آمدند رفیقیم با طاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد
نخستین مس بنفاد سال بیشتر از عمرش میرو روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این

عمارت مخصوص فردریکت کبیر است اطاعتی که هاجما مرده است دیده شد صندلی که در (المان) ۴۹
 آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریکت همه اینجا دیده شد چیزی محض احترام
 روی صندلی انداخته بودند و عقرب ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور
 مانده است که دیگر تا بحال کوکت نگرفته اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
 مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریکت را
 پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطافهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
 بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت متبالی بلند می است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و صفا
 کوچک دارد از بلند می مجسمه ها قرار داده اند که از دهن آنها آب بجوین میریزد چشم انداز این
 متبالی و بلند می در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه
 فواره ها و باغها و چنانهای خوب زیاد بود قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده راندم در محلی سیاب
 خرابه دیده شد از عهد فردریکت کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریکت
 خواسته بود اینجا را بسازد هر چه کرده بود اسیاب از صاحبش بخرید که باغ ناقص باشد راضی نشد
 بود بنشانه عدالت این بسیار همان طور نگاه داشته اند بعد رفتم بگر حخانه و نارنجستان از آجر و شیشه
 و غیره ساخته اند اما میانش ز رفتم همه کلهها و درختها را از حال بیرون آورده بودند جلونا نارنجستان
 باغچه و حوض و متبالیست مجسمه های مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد
 که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده راندم
 برای عمارت و ییلاق زن پرسن شال که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریکت شال
 حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و یونان و موصل و غیره مجسمه های
 مختلف مثل یکپاکیسرتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام همه
 نوعی جمع نموده بدیوار با بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرسن شال و زنش عالم و سلیقه
 بستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن و غیره داشت بالا رفته قدری در اطراف نشستم

۵۰ (پرس) زن پرس شار خلی عذر خواهی و اظهار خجالت میکرد و از اینکه در خبر شده است و کیفیت
 ملکه افی کرده بودند که شما امروز نمی آید کتابی آورد اسم خود را و اسبها و شتران منی است بعد بر خاسته
 سوار کالسکه شدم و من منزل فرزند یک شارل هم رفتم خانه بود و من حیایان فرزند یک شارل دو
 مجسمه مرال خوابیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند و اندیم از جایهای خوب گذشته
 رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است با پنجاهی قشک و چشم انداز
 خوبی بود خانه عظیمی داشت بعد رفتم کالسکه بخار نشسته اندیم برای شهر در بین راه مردم
 بازی غریبی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب
 مقوایی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه ها شده بودند و چادر متصل به سرعت
 چرخ میخورد و کالسکه ها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
 منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگانی شاهزادگانی پرس صدر عظم پرسن نیز
 مارک مارشال ملک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال و راکل هم بودند با او قدری صحبت
 کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است بود سال دار و اما زنگست در جنگهای ناپلیون اول همه جا
 بوده است خلاصه بعد از شام رفتم تماشاخانه تماشاخانه چمبرته خوبست بقدر تماشاخانه شیل
 بطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب قصیدند رقصها لباسهای غریب داشتند
 من امپراطور پس فته قدری کشته بعد آمدیم باز بازی در آورده و قصیدند پروهای خوب نشان
 دادند پرس شارل را و امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتم منزل حبرالدوله روزیکه از پتر آمدیم
 بهما بخامنه است برای روز ششم ربيع الثاني آمدن سپرسن بطر خواهد آمد
 بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور ایلی و انشه نیامده بودند چون سیو طیر استعفا کرده اختیار نامه
 داشته است بعد رفتم با طاق دیگر سفر را یکی که احوال پرس کردیم بعد پرس بنی مارک آمد خیلی با او
 صحبت شد بعد مارشال رون و وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد بر خاسته
 تغییر لباس و اسوار کالسکه شده رفتم باغ و حسن امروز هم روز عید و فرکیان بود و جمیع اهل شهر در

در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزد (الک) ۱۵
در یاچه های زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچه ها بود بعد تکتک قسمتهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحدہ گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرقوش و کوند و کر مرغ
شکاری معروف بزرگ است و از نیکی دنیا میاورند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
بیره دارد بسیار مرغ مهربانی است اما چکالاش مثل قرقوش نیست از جنس لاش خور است دیگر اقسام
در ناهای فریق و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از در ناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بودند نوشتن نمی آید آنچه اسکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل الا ان قسمتهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمی آید بود شیر یال دار فریق که خرد در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مہیب یال سیاه ضخیم
رنجته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مہیب بدن خوشگل مثل محل شیران گوشت بلند
کرد بلند میشد گوشت بکیر دستہ چهار ذرع قدش بود و گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بد الا ان منظره دار و خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته صحنم که باز بجزیر بلند میکنند
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود و فوراً این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره ها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشا می این شیر را بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند بسیار بزرگ دیدم از سربهای هند و فریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از فریق که خیلی غریب و مہیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالاش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه
بها بخازانیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد و یوزهای مختلف که آزارهای عجیب الخلقه
افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قسمتهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از آفریقا فیل آفریقا

اما این آفرین بسیار تفاوت با قبل میداد است گویا پیش خیلی برکت و پهن تر بود و سه زرافه بود

هم بود که گویا بسیار است بدنش خط و بسیار مقبول است پزدن بود که کاویش و حتی آفرین و نیکو است
متعدد بود و بزرگ و کوچک کاویش ثبت بود از اطرافش آنقدر ششم او یخته بود که زمین می کشید
بسیار عجیب بود اما که حیوان نیست باین شتر و کاو و ار قالی و غیره و بسیار تند میدوید و بی باغهای
وسیع بود و درش مجرای انواع ار قالی و بزرگویی و آهو بود و از هند و آفرین مثلاً ار قالی دیده شد بقدر
اسب با شاهنهای بلند ضخیم تیر که هیچ شباهتی با قالیهای ایران نداشت انواع خوک و کرار
حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر تسلیم بوده
در اینجا جمع نموده اند در محال لطافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها
و قرقاولهای طلائی استرالیای که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و رنگینی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود و بنویس است
Doctor Bodines بعد بر کشیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند و بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم یکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است آبا
صفا بود و در نهایی دایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدان
مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا کشیم بعد سوار شده آمدیم منزل هماندار ما که جبرائیل بن است همان از مایلیون هم بوده
در آیام اسیری و حبس و هماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواستیم برویم به اکواریوم یعنی جایی که حیوانات و نباتات و ریاضات و تماشاگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس *Augusta* که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوشند ملاقات نخواستند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن منتهی است بهفتاد سال دارد ششصد و شصت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانند اسبابها

خوب داشتند بعد رفیق خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر علیحضرت پادشاه گلستان المان
 و اول ولاد ایشان است نشستم قدری صحبت شدنته پسر و دو دختر از ولیعهد دار و پسر بزرگش مانده
 ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بحال مای خانه برخاسته سوار کالسکه
 شده رانیم دم در پیاده شده از پله بالا رفیق ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجایهای عجیب و غریب
 رسیدیم و الانها و مغارهای تاریک دره پته آبشار چشمه همه را از سنگت کوه بطوری ساخته اند
 که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
 از جایهای دیدنی دنیا است رئیس اینجا که همیشه هر مس *Hermess* است همه را نشان
 میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
 بزرگست انداخته اند و متصل بهم آب راناز می کنند از اینجا نیکه ما ایستاده تماشا میکردیم که چون
 پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در وریدها دیده میشد بعضی خوابیده
 و بعضی در حرکت هستند بگونه حیوانیست مثل دسته کل و لاله پر پر با انواع رنگها بسکی با علفی چسبیده است
 بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابد معلوم نیست که این حیوان و جاندار است یا اینکه از بالا مستحفظ
 اینجا گرمی را آب فرو برده و ل می کنند گرم می افتد توی این دسته کل آنوقت حرکت میکنند و کرمها
 جذب نموده میخورد و خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگینک بزرگ و کوچک صد فهای بسیار
 خرچکهای مختلف رنگ بزرگ و رنگ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله پایین آمده بجای دیگر
 میرفتیم سقف اینجا همه از سنگت کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد و انواع مرغهای
 آبی طوطیهای رنگینک یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صد میکرد و یک محوطه بود
 قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه قفس بود و توی قفسها درخت
 مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سر و سیری و کرم سیری در اینجا موجود است
 و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ بزرگ اینجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و آ
 میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند ندگاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود و زاده بسیار عجیب در گوشه دیکر خانه کوچکی برایش
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر
پال ترکیب و دشمنان مثل شیر پال را فریق اما دست و پاها مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چکالی بود مثل خنک قرغوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان مثل
میگویند این هم با انسان مهوم مهوم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آدم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل بشام همان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زن ها و شاه زاده خانها و شاه زاد مای ها و شاه زادگان پروس و لیعهد و پرنس بیارک
و مارشال ون و مارشال ملک و غیره همه بودند موریکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبست پردبای اسکال بسیار خوب و طاق با و تالار عالی دارد و بعد از شام باین آمده شب رفتم تما
شاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد و لیعهد و صدر اعظم و غیره بودند مادر لرد و یک
بس بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و سیل و تاج گذاری همین امپراطور
بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس بیارک اباهان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آدمیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شام را دبابی ما و غیره همه بودند
رفتم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود آن کالسکه در آمده سوار اسب حسام
السلطه شدیم امپراطور و زن و وجه و لیعهد و غیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره
قریب هجده هزار نفر بودند با هستکی از صفوف قشون رد شدیم و لیعهد و همه صابن صابان و پرنس
و رتبرع که سردار قشون و مرد بلند قامت پیرست فردر یک شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون و فیلده کرده سواره پیاده توپخانه بالباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام

سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب منزل امپراطرس شام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند (المان) ۵۵
 شام خورده رفتیم منزل و از منزل تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنهای لباسهای
 خوب و مرد با لباس رسمی بودند ما و امپراطرس و سایر زنهای و صدر اعظم و شاه زاد بای پروس و شاه
 زاد بای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشستم خیلی گرم بود پرد بای خوب در آوردند رقصهای خوب کردند
 بعد از دو اکت که قدری در تالار بزرگ کشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده
 آخری بقیه پادشاه موصول بود که بعد از مغلوب شدن اردشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
 بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بار سنال یعنی جبهه خا
 رفتیم در طبقه پایین نمونه توپهایی که از فرانسه و اطرش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
 در وسط حیاط جبهه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چوبن بود این شیر را دولت انمارک بیاد کارشیکه
 ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین
 شلر و یک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهیست خلاصه رفتیم
 طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنک زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
 آنجا بسیار بود جزای که مستحفظ جبهه خانه است مردی بلند بالا و ستمش تره *Trek* است
 زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنبک کراولت *Gravelotte*
 که همین جنبک آخری بود کلوله فرانسهها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب صبح
 و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولوبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز پنجم ربيع الثاني

صبح سوار کالسکه بخار شد رفتیم به پیشدام همه تلزمین بودند بجز اعتضاد السلطنة که شهر مانده سیم
 ملگراف با طران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار *Aigle Noire* مکلن
 الماس با حایل زرد و غیره امپراطور توسط جنرال بون *General Boyen* هماندار
 برای فرستادن خلاصه رفتیم به پیشدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطرس و جبهه
 لعیله

و غیره بودند قشون ساخوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از شوق و لیعهد و غیره آمدند بالانهار حاضر کرده بودند چون من شتاند شتم از بعد
عذر خواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتم بنارنجستان تالار بسیار خوب بار و حی است
خیلی روشن سقفش قدیمی از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال مجسمه های مرمری
با اسباب خیلی خوب داشت از بنا های فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتم گردش نزدیک
فواره بزرگ پیاده شده قدیمی در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شد
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم به قصر شارلوت که محل نشین حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است محتبانی سینه فواره و حوض آب
و اطافهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگار داشته بودند رئیس داشت فرانسه می
داشت در سمر تله عمارت بنیه ابوی بسیار مقبولی از چوب و نرگه بودند خلاصه سوار شده با
بنارنجستان رفته نماز کردم نزدیک عصر سوار شده رفتم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل بیک Babelbrig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه ها و دل که شهر پوشیده ام
ازین عمارت سوار کرده از جا های با صفا و جفا بنا های خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طرس و لیعهد پرسن زیارت مارشال و ن شاه زاد های پروس شاه زاد های ما و غیره شاه
زاده خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبست از بنا های امپراطور عالیست حوضها
خوب چشم انداز چین و کلکارهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتم
در چین گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجد خیلی تماشا دار و امپراطرس
با و لیعهد سوار کالسکه بودند و لیعهد پائین آمده قدیمی پیاده کشتم بعد با امپراطرس کالسکه
نشسته رفتم به قصر و لیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده من و و لیعهد سوار کالسکه
شده رفتم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوشیده ام شد
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند حاجی بود پیر قهاییکه از فرانسه و غیره گرفته بودند اینجا بودند و

دو صندوق و ده دهنه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت المان ۵۷
کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم اینجا گذشت ولی بعد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم اینجا عمارت خوبست همه سفاور منها و شاه زاد و باو غیره بودند باغ
مقابل ابریکهای محمدت چراغان کرده بودند فواره آب بزرگ سرخ میجست خیلی خوب بود
ولی آتشیازی نبود نشانی که بزوجه ولی بعد داده بودم با حایل زده بود بعد امپراطرین دست
مار گرفته بودند پائین قدری نشسته و کشته بعد رفتیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز نشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار خوبی اینجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صرف و کوششهای نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد
کالسکه را انداختند رسیدیم بکار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه

روز دهم ربیع الثانی

ابسی شده رفتیم منزل

صبح بعد از نماز رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود در حجره ششم و کلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرسنن بزرگت هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دارالشورای نشسته بود اسم رئیس دارالشورای سمون Simpson
است نایب وزیر جنگ زیر دست پرسنن بزرگت ایستاده باو کلاخف نیزه از طرف دولت
ایراد و کلا را در نگاهداری اکول دکا در دمیگرد و نظون تفضلی میگردد این اول دکا در مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحبان زنده و مرده است که در پیشدام است صاحب منصبان خوب
پرویس از این مدرسه پرویس می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یک روز هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند بقصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارند ملت راضی نیست اتا پرسنن بزرگت پیش خواهد برد خلاصه زود بر خاسته
رفتیم خانه پرسنن بزرگت باز دید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک سپاده دارد در و

۵۸ (الم) زوجه و دختر ایشان در طاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم موزه که

مقابل عمارت بابو در پیش موزه که شخص من و همش لسی نویس *Lepsius* است
آمد و دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالین بسیار خوب از قدیم روی کج کشیده اند از پلهها بالا
رفته کشتم از و عمارتی بود مجسمه های کچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره
تقلید کرده اند آنجا زیاد بود و بسیارهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهر با و چوب و غیره بود
قدری کشته رفتم منزل قدری نشسته بعد بجهت و دایع رفتم بدین امپراطور زوجه امپراطور آنجا
بود امروز در کنار رود درن پرنس البرخ پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیه های جنگی المان
فوت شده و جده من است امپراطور هم مرده است بانو اسطه امشب همانی ساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمده نشسته صحبت شد یک تلکدان چینی زوجه امپراطور برسم بدیده با
و او ند بعد با کوار یوم رفته قدری کشتم آن جوان تنبل را امروز بدقت دیدم در دستها و دوتا
بند مثل عقاب دارد و در پاها بسته ناخن بهر جا که بند شد مشکل است و ن شود رفتم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

با پدر و بیم بشهر کلون و وینا و صبح زود برخاستم با دشت دیدی می آمد هوا ابر و سرد بود در
پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده را ندیم در آخر شهر کار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خدا حافظ کرده را ندیم هر قدر خواستیم بجوایم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استایون میر رسیدیم تا آن مقام میشد لابد برخاسته زحمت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلا
شهر یا فلان قلعه توسط معتد الملک بحضور آمده میرفت میرزا الملک خان در برلن ماند که قرار نامه بد
تفنگ را با دولت پروس ببند و خلاصه باز وضع صحرا و چین و اسبها و جنگل کاج و کلها و رودخانه
و آبادی و بات و شهرها همه جا همان طور است که در و رود برلن دیده بودیم از شهر با نو
Hanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلعه دوست فانی کشتم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و پشتهای بلند دیده شد از رودخانه های متعدد و هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکار خانه کروپ سیوکروپ **جودا المان** ۵۹
 سر راه آهن آمده بود شخص پریلند قد لاغر نسبت تمام این کار خانه بار خودش برور ساخته
 توپ کل دول از اینجا میدید انواع توپها از توپ بزرگ قلعه توپ کشی و توپ جنگ صحرایی
 اینجا ساخته میشود و شکار و کارخانههای بنجار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمارت دارد که
 بجهت همه خانه و زمین ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی شصت هزار تومان نقد بد
 خود اوست خلاصه بکار خانه حکمش بنجار رفتم حکمشهای غریبی است مثل کوه و بار و بنجار با کار
 توپ میخورد و بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و قشکه حکمش توپ میخورد و زمین کار
 خانه صد امیکرد و دیگر زید خیر غریبی است همه کار خانه را کشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک
 انداختند بعد رفتم بنجانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند در ختمی رنگین
 خانه دیده شد که برکت آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت حکمش بنجار با وجود فاصله
 زیاد باین طاق زمین بنجار مثل شکام زلزله بجزکت می آورد یک توپ نه پیشش بودند
 بسیار اعلی سیوکروپ با تمام اسباب بهایشیکش کرد بعد رفتم براه آهن شب بود خوابیدیم
 خوابم برد و ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جهه صدای موزیکان و قال و متلا
 شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواست بجزو بیایند رخت پوشیده استادیم
 حکام آمدند بالا بعد رفتم بایش نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
 جمیعت زیادی بودند شهر قشکی بنظر آمد کلیسای بلند خوشوضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسا
 اروپاست رفتم همان خانه عمارت بار و حی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر و بسا و صبح از خواب برخاسته نهاد خورده سوار کالسکه شده رفتم ببلخ
 بناات و وحش که نزدیک شهر هستند متحولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خودشان
 و مردم نگه داری میکنند از پای کلیسای بزرگ که شنیدیم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال

۶۰ (البان) بیشتر است اینجا بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و مخفیها برپاست
و در بعضی آن بنای بسیار عالی است میانش رفتم اما دورش اودیم گنبد بای محروطنی زیاد
دارد و آنقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی اینجا آشیانه ساخته است از اینجا
که شتیم بل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه بن بود دیده شد و در خانه از وسط
میکرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم باغ نباتات عمارتی
داشت جلوان باغهای خوب و حوض فواره دارد و چمن بود لوله کم الاستیک را گذاشته بود
نوی آب متصل میچرخید و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبار
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل طاق و تالار نباتات شده بعضی کلهها و درختهای
خرما و غیره دیدم از اینجا بگریم خانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات فریق و نیکی دنیا و هند
در اینجا تربیت داده بودند رفتم درخت بن داشت که برکهای بزرگ دارد و یکدختی دیده
شد برکش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت پیرون آمده رفتم مهابی خانه کوچک بود مثل برلن
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده پیرون آمده قدری شتیم مردم از پشت شیشها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد کل سرخ تازه عینچه کرده بود خلاصه
رفتم باغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیرمال دارد و پلنگ سیاه و غیر
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش کل الوان کم داشت اما
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود و کبوتر
بزرگ تاج دارد جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که آجدار و خوش رنگ
و عجیب بودند بسیار بود و کوندور بود و دو شتر مرغ بود و پایهای شتر مرغ و اسکست خیل
داشت خرشهای سیاه بزرگ خرشهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید
ری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک کاه و کوبان
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بجا و های درشت چاق میماند اما بقدر که سفید بود و کیووع

فوج ارغالی دیده شد که از ماروکت آورده بودند سرور نک بدن و شاحش لقاو چهای (المان) ۶۱
بدایران میاندانایال سینه اش موی زر و خیلی داز بود و از زانوهای پائین و ستهایش هم همه یال
موبای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای حای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلزار و وی تخته سنگها رو
بود خیلی عجیب خلاصه سواره کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم و در راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل بدینرا
قدم باشد همه از آهن است و در آن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا با نظرف شهر فته دوباره از روی جبری معاودت بکلون
نموده باز از پای کسبد و کلیسای بزرگ گذشتیم و کالین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان ممتول خلاصه رفتیم بخار کالسکه نشسته رانندیم حکیم الماکت و میو طمسون هر دو امروز بلند
رفتند همه جارهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سر کرده این سواره پرس و رس برادر ایلمچی المان که در پطر بود بحضور آمد مادر شال بر معتبری
هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف همیش بر واریستین فلد بشهر کولننس
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم اینجا و غیره بحضور آمدند از قلعه اینجا خوب انداختند
شهر بزرگیت از پل و دو خانه رن گذشتیم اینجا و در آن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رو دو خانه همه ده و قصبه و زراعت انکور و درخت کیلاس و غیره بود کیلاسها هم رسیده و
پر بار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب شوی
رن از همین انکور با عمل میاید طرفین و دو خانه راه آهن متصل کالسکه بخار در حرکت است اه کالسکه
عزاده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین کاستان است و همه کوهها و صحراها
انکور و درخت میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت

میکند و از تماشا سیر می شود و تکتک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچه های زیاده

سلیقه با کمال فتنگی در کنار رودخانه و بالایی کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل

بهشت بعضی آثار قلعه خرابیهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد و در کوههای

نخار و عمارات و سبزه ها و گلزارهای طبیعی و مصنوعی آدم را وادار میکند تا چند فرسنگ راه بشنود

با دل و در خاک کیلان و رودخانه سفید رود و بعضی اوقات راه کالسکه با از روی پشت

بام خانه ها و کوههای دیات میکند شست خلاصه تعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره

و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده و

بطرف و بسیار در فته ما رسیدیم شهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شراب گرم معدنی

دارد و مرغها هم زیاد و اطراف میانه با صدر عظم و جبال قوی کالسکه شسته اندیم ما رسیدیم

بنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند چرخه

اطاق مار و بگوچه و میدان کا بهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و در سر ساعت باشد

بسیار تیز و بلند است چهار بنای ستریز دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب نور کان

روند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریکی و به کال روشن کردند با طو

فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند محبت و از رنگ و شیشه ها رنگ خوش

آیند و فواره هم رسید امر و نظر آقای ایلیچی ایران میقیم پاریس با میرزا احمد سپهر میرزا محمد رئیس که از

پاریس آمده بودند روز شنبه و یکم ربیع الثانی اینجا دیده شدند

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده سوار کالسکه شده رفتم بقصه شیرستن که نزدیک رود

رست اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده را ندیم اینجا

بسیار خوبی یک ساعت راه بود راه را کالسکه و ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از نو

ده و قصه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بقاصد قدم از کنار رودخانه را ندیم

از جابای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود اینجا از کال

پائین آمدیم باغبان را صد کرده اند در را باز کرد و چند نفر صاف نصب پروسی همراه ما بود (الم) آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با حیواناتی خوب و جابای پاکیزه چمن کل سرخ و غیره رودخانه رن و اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ که مخانه کو چک بسیار خوب حصه های انگور همه مشاک در حال سلیقه بغیه کرده بودند قوی باغ یک لانه از چوب برآز نور عمل ساخته بودند خیلی تازکی داشت حوض و فواره های خوب منبع فواره ها یک برج بلند از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبعی که از اینجا آب از لوله ها و غیره داخل فواره میشود کلاسها بسیار خوب ماکول است در اطرافها بسته بودند اما از پشت شیشه ها مرتبه زیر پیدا بود و همه جا صند میرآینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یک نفر مرد معتبر است که همش بلوند مرغ است *Blund berg* اما خودش در پطرورنش در میرباد بود حضور نداشتند بسیار سیلاق خوبست سی و پنجاه تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش ابی رنگ بود قوی باغ در قفس بود و چند نفر کنیز پریم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی اینجا کشته بعد من سوار اسب صباح الحیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته رانندیم برای قصبه میرش که خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معجزی که از دوک و ناسو که چند سال پیش والی بالاستقلال ابولایت بوده دیده شد حالا آن والی دروین است برادرش در باغ او سواره باز و برادرش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نکلا *Prince Nicolas* است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زلفش از ابل و سیئه بود لباس سیاهی پوشیده سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر و آن باز و برادرش تا نیم ساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه فرمود شدیم بسیار آباد و دو کاکین معتبر و جمعیت و خانه های زیاد دارد از اینجا گذشته نجیبان بسیار خوبی رسیده رانندیم بطرف شهر و نیز با نجیبان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عرض طرین یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول به بریش میخواستیم برویم بین راه از دور پل

۴۷ (المن) و شهر بر پیش پید بود که جامی معتبرست و قلعه نظامی دارد خلاصه عسروار و منزل شدیم

امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جامی مناسب نبوده
بماشا رفتیم و جمیع آتد میر زارفته بود و تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاه زادها
ماو غیر همه اینجا بوده اند خلاصه شب را بگردش زفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته چهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهین کالسکه بخار نشسته را دیدیم بطرف شهر فرانکفورت سور لو من یعنی کنار رودخانه
من *Mein* است شاهزادها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و ایلمانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از ظهر است الی کرج در یک ساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر ماینس *Mayence* که نشتم بیشتر آبادی شهر آن طرف رودخانه
رن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه ای شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچه های شهر که نشتم جمعیت زیادی بود شهرهای فرانکستان همه مثل هم دیگر است یک شهر که دیده
شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا با تکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و کلکارست رسیدیم دم باغ مشهور بیاع خرما
که پالیه میگویند سه سال است این باغ را از پول ممتولین شهر برای عیش و تفریح عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن اینجا بودند سر باز نظامی ایستاده موزیکان میر و ند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع کله ها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج دوزخ میجست رئیس باغ آمده لطفی کرد از میان فن و مرد گذشته از پله ها بالا رفتم بعمارت سرپوشه
و کلکاری سیده از اینجا بیاع سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرمایند

بعضی نباتات نیکی دینائی کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میرسخت (المان) ۶۵
بر روی سکهها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاف منصب یاد بودند رفیقیم مرتبه بالا
تا لار نباتات این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا شسته آیدیم پایین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفیقیم باغ وحش اینجا که چه مثل کون بود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت
سینه و سیاه و بعضی ارغالیها و کینوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایتالیا بود شبیه میش و قوچ
حکمت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگرنگ توئی نقشها بد رختها اوخته بودند کینوع
طوطی خوشگل کوچک بود و شیرمال در بزرگ شیرماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه سار بزرگی آوردند چ کوه جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه سار میزد و خود
فیل هوای سار قاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و عیزه بادبان میزنند فیلبان نزدیک فیل
اورد و فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفیقیم سوار کالسکه
سجاری شده برکشیم بویز باد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفیقیم بگردش از شهر خارج
شده بنجیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و عیزه تکتک عمارت خوب و باغهای پر
کل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگذشتند خیلی کشته بعد رفیقیم سربالا که
درخت و پته زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوکت دنا سو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنکت مرمر در کمال خوبی ساخته
کنند بای مطلا دارد شکل همان زن را بهم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر پیشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین وین بود
و حالا همه مال بروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفیقیم سابقاً از او بوده بعد از جنگ

۶۰ (الم) باطریش پروس بعلیه گرفته و جریمه زیادی هم از ایشان اخذ کرده است خلاصه از اینجا بر
 کشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفیقیم تجارت بسیار خوبی جلو عمارت میدا
 و باغچه و درخت دارد و فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است اینجا آتشبازی چیده و
 در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشیتم صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی
 هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارها
 عمارت را کشیم عمارت بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب الحال مال دولت است در
 بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل
 دنیا را اینجا می آوردند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفیقیم باغ پیرون قدری لب حوض
 نشیتم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خان مغفور رفته بود اینجا بودند زن پیر فریبی است دختری هم
 دارد و بسیار خوشگل بود و حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر خیرال بون
 هماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا مالک خان که بجهت خرید تفنگ در برلن مانده بود
 امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کرویپ برای خریدن توپ صیهار نهایی و بانی میو
 و سبزی و غیره با عواده میآوردند جلو عمارت ما دور کلیسار بازار سبزی فروشی میکنند و بعد
 ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سوار می بسیار معمولست بخصوص زنها گرایه کرده سوار
 میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن بادیگ شتاب اینجا همان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه
 اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است همش فردریک است *Frederic*
 اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده زانیم صدر اعظم
 و شاهزادگان و سایر ملکه نین همه بودند بخار ایلمانی که بعضی دیگر در شهر ویرباد ماندند از شهر باینس
 گذشتیم قلعه سختی دارد و همین جزال هماندار حاکم اینجا است به معنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
 مالیاتی و غیره از جانب دوک دازستاد *Darmstadt* است این شهر مال این دوک است

پروسیا بزور در قلعه آن ساخلو گذاشته اند از اینجا گذشته نفر انگفورت و از اینجا بشهر ارمنستان (المنا) ۶۷
رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ماکدشت بعد از
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین می آیند بروند بآب گرم اس *Emm* صدر اعظم
را فرستاد م احوال رسی بکنند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق و غیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پایین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت
بعد برادر امپراطور پس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بیروس
ندارد و باز و جه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر پرنس هین والی است که چندین قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزا دار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه و داع کرده
بکالسکه نشسته رانندیم بشهر سیدلنبرخ *Heidelberg* که اول خاک کراندوکت باد است
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با آمدند کنفرانس تعلیمین بطقه بزبان فارسی کردند بعد
رانندیم بشهر کارلسروه که پای تخت کراندوکت باد است رسیدیم خود کراندوکت با جمیع بزرگان
حکومت از وزرا و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف سمی بعمل آمد موزیک
یک دسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز
قشون باوشلیه است بیروس اناکلا بهشان نشان دولت با و در جنگ فرانسه قشون با و خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون با و در جنگ بوده اما الحال قشون مستعدشان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آباد است سی هفت هزار نفر جمعیت
دارد و کوچه های است طولانی دارد و کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من دوک سوار کالسکه شد
رانندیم سایرین هم آمدند و متصل ابراست زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم بخوب مؤدب و بیست ریش زرد بلند و بوهی دارد و رو
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه بهم حرف زدیم تا رسیدیم میدان جلوعمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی کلکاری حوض فواره سواره نظام جلوما میرفت این عمارت قدیم ۶۸

۶۸ (المان) قدیم اجدادی دوک است و م عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن را و دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و آلمانی *Marie* و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم بود و جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبست پر زینت و اسباب دوک ما را بر د باطاق مخصوصی که بجهت ما مهین شده بود قدری نشسته تغییر لباس داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوردند و شام بعد از شام قدری کشته رفتیم با پنجه باین عمارت کلهای خوب داشت همه آنجا بودند و کشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده اندیم برای شهر بادن با دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستان که گذشتیم همه جا دست چپ کو و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ شده مانند کوه جنگل است رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگل بیشتر و قدری بلند تر میشود زمین کوه آنجا چمن و بویش بسیار و ویلا و است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن با در رسیدیم شهر نیست در میان دره اطرافش همه کوه با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و کاهی هم باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین و فرنگستان در اینجا ملک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان آنجا جمع میشوند هوای مثل بهشت و دو خانه مثل و دو خانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشا و مردم عیاش راحت طلب خوب کوشه ایست زنهای خوب خانمهای خوشگل متصل در حیات با آنها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش میکنند در حقیقه شهر پراست کلیسای معتبری از کاتولیکی ند میمان دارد از پرستشانی هم هستند تمام شهر با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود و پرش منخکیوف که در روسیه همانند بابو و اینجا خانه خوب زن و اوضاع زندگی دارد و خود او هم بود و ادب صحبت شد زن پرش هم مخصوص

۶۹ اند خلاصه درهما خانه بسیار خوبی منزل بود پیاده شده رفیقیم بالازن و مرد زیادی تاشاچی (المن)

بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
و کانهای بسیار شک و میدا نکاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت کل بود رفیقیم تومی کانها بعضی
اسباهای خوب خریدیم همه جازن و مرد تاشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید بر شتمیم بعد از
آشپازی کردند رفیقیم بالا روز شانزدهم ربیع الثانی قدری نشسته خوابیدیم

صبح برخاسته رخت پوشیدیم پرس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و روز بایجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود ششتم خلی صحبت شد و رفت من هم حمام حمام خوبی بود با سنجاری
و غیره گرم کرده بودند خانه کوچک مرمری داشت رفیقیم تومی آب دم پیرون خنث پوشیده رفیقیم منزل
قدریکه گذشت دوکت آمد با هم سوار کالسکه و بازی شده رفیقیم بگردش خبرال هم با ما بود دهبوا ابرو سیا
سرد بود و کاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام در آمده و بالا پوشی پوشیده بودم در پیچ اخیلی سرم
شد گردش میکردیم سر بالا سرازیر از جاهای با صفا می گذشتیم تا رسیدیم بالای بلند می کلیسایی بود پیاده
شدیم داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغداد که پرسر و مانی لقب دارد ساخته است
بیاد کار پسر جوانی که از او مرده بود و خود پرس و زلفش الآن درین شهر قامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند تفاه
آنها مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در اینجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی مقبره است
که خودش دست اشاره مقبره میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند نمای عالی است کنبه
هم بنظر مطلقا آید از پیرون مثل مقبره دختر پیشین برادر نیکا امپراطور روس است که در وین با دیده شد
از اینجا پیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوکت و خبرال رفیقیم از پست و بلند رها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدید می آمد دیدیم پائین از دم خانه پرس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب و خانه فواره خوبی بود که دورش از سنگ مثل سنگ یکو صل طبعی ساخته اند آب از فواره مثل
شار تومی عوض میریخت دوکت عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروسن غیره در

۷۰ (المان) در ایام آنجا منزل میگرفته اند بنامشاند و در این راه که باران گرفت من دوک تنهایی در
کالسکه سر پوشیده نشستم خلاصه باز رفتم منزل قدری ایستاده باز بادوک کالسکه نشسته رفتم بعمارت
وقصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند خشم اند
بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتم در مرتبه دوم عمارت مناره حاضر کرده بودند اطاقهای عالی بزمیت از چهل چراغ و سایر بنا
و پردوهای اشکال غیب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند
قدری کشته بعد رفتم سر میر صدر اعظم و شاهزادهای ما و غیره بودند بواسطه باران بسیار سرد
و لطیف است بعد از مناره برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصر او کوه و شهر گاه کردیم بسیار
خوب خشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنک در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بودند اما حالا که مملکت لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بر دبر تپه بالای عمارت
اشکال شکارها و انواع مرغها نیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده
نشان داد از جمله مرغیست که کوکدو *Coc de bois* یعنی خروس جنگلی میگویند
در همین جنگها پیدا میشود و سر و ترکیش بقول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قوایل بلند است
مثل دم مرغ خرسیت بسیار حیوان خوب است هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگها مال
و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتم کار قدر
معطل شدیم پرس کرچکوف و زیر و سینه و پرس منچکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتم
کالسکه بخار نشستم دوک بهم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم پایین باد و کارلس
شهر و قلعه است مشهور بر استاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت و در عرض متجاوز عرض
میگفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که شهر ما نم است ساخته اند خلاصه را ندیم تا رسیدیم

بشهر کارسروه که پای تخت دو کست با هم وداع کرده اورفت و ما از همان ای که آمده (المان) ۷۱
بودیم رانده غروب بی یوزباد رسیدیم از بادون با و تا ویزباد و قریب سی و پنج فرسنگ مسافت که بار
آهن در چنباخت طی میشود دو ک از دختر امیر طورالمان سه سپردار و پسر بزرگش که هفده سجد
ساله است و لیعهد است خود دو ک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته خنت
پوشیده با صدر عظم و جزال هماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیریش *Birich*
میرفت رفتیم تا با سکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی ضدای و کوزهای
کل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشیتم بسیار سرد بود بهمان ما با بار با همه توی این کشتی بودند اطلا
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
و سایرین بود اطاق زیر آرا برای مامعین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بیایان
میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و علاءالحسین جان عجب مانده همراه نبودند اما کشتی را
راه انداختیم آنها با سکه رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته گان داده بودند کسی تلفت
نشده بود خلاصه یکی نامور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما رندیم رودخانه رن
مثل بهشت و طرفین آن همه جاقص و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن متصل کالسکه
در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که مانسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
بار و مال التجاره بود عمق و دخانه ناده زرع میشود و طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه چکل و زراعت انکور است آدم از تماشای اطراف رودخانه
سیر میشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان مهمول برای سلیاق آمدن
و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفریح جانی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارت را در بالای بلندیهما
و توی جنگلهما و روی سنگها ساخته و در جلو باغها و باغات کلکاری خوب احداث نموده اند که

که از حد تعریف خارج است خلاصه قضایات و دہات و کارخانجات زیاد دیده شد کہ
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشہر کوبلانتز *Coblentz* کشتی ما از زیر پل آہنی بسیار بزرگی گذشت کہ سہ
چشمہ دارد و از رویش راہ آہن میکزد و در ہر دو طرف قطعہ بسیار سختی ساختمہ اند اما آبادی عمدہ
شہر در دست چپ است از قطعہ دست راست کہ روی سنکٹ کوہ و تمام آن از سنکٹ است تو
انداختند درین شہر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کردہ سہ شب ماند
بودند و در شہر کوبلنس ہمہ قلعات بسیار محکم است خلاصہ از اینجا ہم گذشتہ رسیدیم بشہر بون کشتی
اینجا دم اسکله ایستادہم را بان با بار ہا رفتند پیرون برای راہ آہن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براہ آہن و اکنون ما عوض شدہ بود رفتیم توی کالسکہ براہ افتادہ رسیدیم
بشہر کولن از اینجا رو بہر حد بلجیک کردہ را ندیم ہمہ صحرا سبز و چین و آبا و بیست از یکت سوراخ کوہ
گذشتیم کہ تقریباً پانصد زرع راہ بود اینجا با اغلب طرفین راہ پتہ و راہ کالسکہ از درہ تنگیست
ایست کہ اغلب اہ کالسکہ امروز از زیر کوہ میکزد و خلاصہ تا شہر اسپا از پانزدہ سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دو بیست الی سیصد و چہار صد زرع بسیار اینجا الی ہفتاد و ہشتاد زرع
بیشتر نبود رسیدیم بشہر دورن *Duren* کہ از شہرهای پروس است از اینجا گذشتہ بشہر کسل
شاپل کہ باز از شہرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستادہ بودند پیادہ شدہ تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکہ شدہ قدری کہ رفتیم در یکت ساسیون کہ نزدیک سر حد بلجیک است کالسکہ ایستاد
جنرال بون مہانداز بحضور آمدہ و دایع کردہ با اتباع خود مراجعت کرد کہ پل تہرجم با بکینفر و سی دیگر
کہ تا بحال ہمراہ ما بودند از اینجا مرض شدہ رفتند ما را ندیم قدری کہ رفتیم بروخانہ کوچکی رسیدیم
پا کوچکی ہم داشت سر حد بلجیک المان کو یا ہمین ودخانہ است اما خداوند عالم قادر طوایف
و محالک را چگونہ از ہم سوا کردہ کہ عقل حیران است در آن واحد یکبارہ آدم زبان مذہب و صنع
خاک آب کوہ رنن تعمیر کرد کہ پیچ شبابہتی با المان نہ داشت کوہا قدری بلند تر و پر جہل ہوا سرد
زبان ہمہ فرانسہ مردمانش فقیر تر و صنع و لباس قشون و مخلوق بالبرہ تعمیر کرد جمیع اہل بلجیک زبان فرانسہ

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند و ایشان اغلب کتولیکست اهل این مملکت آنرا در (بلجیک)
 از آلمان هستند اسم پادشاهشان له اوپلد *Leopold* دوم بای تخت بروکسل است از وین
 با ونا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بیشتر آمدیم خلاصه از دره پته جنگل و غیره رانده تا
 رسیدیم با اسپا اگر چه رسا وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان اینجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
 تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد و جواب داد مردم مردمان خوبی هستند
 اسم حاکم هانیه می پلر است سوار کالسکه شده رانندیم شهر کوچک قشکی است قوی دره و کوه واقع است
 اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به حمامخانه ارانتر منزل کردیم مادر طبقه زیر
 منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پایین بعد از شام با صدر اسب و سایر
 رفیقیم کوچی برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور مارا گرفته همه جا همراه بودند کوچی را چرخان
 کرده بودند اسم کوچی ساعت هفت است کوچی خوبی بود قوی و کانها رفته بعضی اسبها از قبیل حصیه
 و سگ و غیره خریدیم اسبهای خوب داشتند جلو و کانها آئینه شکلی یکپارچه است که تمام اسبها
 از پشت آئینه پدید است رفیقیم تا آخر کوچی و فواره ساخته بودند با الکترسیته روشن میکردند و
 با بلور الوان رنگ تاب فواره میدادند بالا خانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا منور گان
 میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم منزل این سلطنت و علا محسین
 خان آمدند بعد از یکشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از اینجا با کالسکه بخارا رانده بودند به برلین
 در اینجا یک شخص منسه از اهل بلنور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است حالا
 در آلمان زنها خیلی مشغول کار و حرمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
 کار میکنند کوش اسبهای کالسکه و غیره را در آلمان با ماهوت فرمز و غیره می پوشانند که از یکس محفوظ
 باشد در برلین و سایر شهر با اطفال کوچک کوله بار میزنند بدوش بسته قوی کوچها میدهند و
 شاپور میزنند چه قدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچها
 بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میکنند از خیلی خوب بهم وصل میکنند اجرهای نمکین

۱۲ (بلجیک) مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طراست اسپاسهر کوچکی است
یکت کوچه معتبر بشیر ندارد
باقی همه پس کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفیقم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفیقم سر بالا بجای می رسیدیم گفتند حمام پطر کیه است وقتی پطر
ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد را ندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیا بان
وراه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلو دارد دیگر اسبهای مارا همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه همان
خانه بود و حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاد
استیکانها داشت که مردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند به خصوص زنها
انجا رفته قبل از نهار از آن آب شامیده روی صندلیها نشسته از آشپزخانه غذا گرفته میخورند از
غریبه خصوص از انگلیس سیاح انجامی آیند قدری از آبش خوردیم بسیار بد مزه بود و در پیرون چشمه
اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جایی بای سنت مرک است که یکی از مقدسین فنیکیها
هرز نیکه حامله میشد و آنجا آمده پای خود را میکشاد و تومی این اثر حامله میشد و خیلی عجیب است در ایران
هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مہمانخانه و آب معدنی
دیگر رفیقم خند نفرمود و زن فرنگی هم تومی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب سباحت شده قدری
تومی حبل و خیابان اسب دو اینده ما رسیدیم مہمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه تر بود
از دور دو نفر فرنگی دیدیم اسب دو اینده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسہ صحبت کردم
مردی بود و نجیب از اهل انگلیس که اغلب در آلہ آباد بندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگ آمده
آمده است زینش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باز
رفتیم که بقدر یکت سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ما را از راه دیگر برده بودند
باران هم می آمد بعد در مہمانخانه دیگر بجای کالسکه نشسته رفیقم منزل احوال هم خورد و از آنها

همان حمام بادن باد که عرق دار بادوک کشته و سرما خورده بودم حالا بروزر کرد و کیساعت (بلجیک) ۷۵

لر زیدم سرم درد گرفت و یکسوز آمد طولوزان هم که پیش میو کروپ فته بود امشب آمد خلاصه شب خوابیده الحمد لله
روز نوزدهم ربیع الثانی احوالم خوب شد

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران میاید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروز روز عیدی از فرنگیانست جمعی از دختران و زنهای از کوچه مقابل هتل ماکدشته بکلیسا میرفتند در کوچهها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوچهها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کیشش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دو بیست نفر همه بالباسهای سفید خوب طور سفیدی سبک کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر و بیست سیصد نفر سرچوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچههای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل بالباسهای خوب دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زری و مجمل صورت حضرت مریم آرامی بودند و با هفتک خوش میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی از نیت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن بود چهار چوب خالی بود کیشش آئینا نه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کیشش میبردند خلاصه شب را رفتم تماشاخانه بسیار تجارت مانزدیک بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مردوزن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آوردند بعد حقه بازی غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشکلی هم دارد اسم حقه باز کازنوو *Kaznow* حقه بازی را در فرانسه پرستیده اند تا سیون *Prestidigitation* میگویند بازیهای غریب در آورد که آدم حیرت میکرد در حمله ساعتی مردم را از بغلشان در میآورد بدون اینکه ابدادستی بکوش برند یا بخوابانند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و نمینمود و در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگر میخواست دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد و معتمد الملک که در حجره نزدیک باو نشست

۶۰ (بلجیک) بود معتمد الملک خود پیش قفل کرده زور زد باز شد قفل را تومی چوبی کرده و دوسر را داد دست
 مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عده و سخاوی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز می‌کلی
 شمر دسره دوازده که شد گفت قفل باز شود یکبار قفل باز شد کجفیه باز بهای غریب میکرد معتمد الملک یک
 چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده چلی
 محکم آورد و دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد و از تومی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم
 چنین الی بسیت پاکت همه بسته و محکم در تومی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود
 در آورد چهار عدد پول بزرگ و حقه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میری
 گذاشته روی میرکلان چلی بود اشاره میکرد و از آنجا یکی یکی این پولها ازین قوطی جز نکند صد
 کرده میرفت تومی آن کلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از آنجا آورد
 پولها همه تومی کلدان بود اول هم که کلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند چلی کار با کرد که
 دیگر غفلتوان نوشت بعد ز نش آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و لباسی بود و پیرا
 دست مالیده نه میخواست باز پس از خوابیدن ز نش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که شب
 شب خوب است حقه باز از ز نش رسید که نوشته است بعضیها آنچه نوشته بود بطور بسیار فشک گفت
 روز بیستم ربیع الثانی
 انشاء الله بسلامتی امروز بر و کسل پای تحت بلجیک باید رفت حایکوف روس در انپا دیدم
 به حضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیته دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده
 از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله الم خوب بود
 سوار کالسکه شده با صدر عظم رفتم بکار کالسکههای پادشاه بلجیک آورده بودند بسیار خوب
 کالسکههایی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بودند زن حقه باز و شبی هم دیده شد صدر عظم حکیم
 طولوزان هم در کالسکه مانده بودند و در اندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست
 کم تکان میدهد و بسیار تند میرود و بعد از ساعتی بشهر لیز *Liege* رسیدیم که کار خانها

تفکات ساری و کالسکه نجار ساری معتبر و از اسپا تا لیر همه راه دره و پته و جبل است (بلجیک) ۱۲
از سه چهار سوراخ هم که نشستم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیر تا طرف جلکه است در لیر ایستادم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه پیرون آیدیم نظام بالباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند از دو حام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم
پس کرده رفتم توی کالسکه را ندیم شهر لیر بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست
بلندی دره و پته واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد و راههای کالسکه و به
بلژیک را تا ما با سنک فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین ایها
الی لیر کل زرد بسیار قشنگی که بکل با قلابشیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که را ندیم بهتر بود و کسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در کار علیحضرت پادشاه لیو پولد
دوم بابر اورشان که کونت د فلاندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوا
کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتم بالا در مرتبه دوم اطاقهای مارا پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنبر نشان که اطاقهای آخر همین عمارت بودند نشان صورت خود را برای پادشاه نشان
بعد رفتم باز دیدایشان روجه پادشاه استقبال کرد نشستم بعد از دقیقه برخاسته آدم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغریش رز و بلندی دارد و در زمان ولیعهد
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات کرده فوه دختری لوی فلیب پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت د فلاندر
عجالت و لیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است روجه برادر پادشاه از شاه زاده خانها
پروس و روجه پادشاه از شاه زاده خانهای نمسه و هلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آباد

۷۹ (بجیک) در تن و تنق امورات با مجلس پالنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پالنت
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و کلا جمع بودند و زمانه نویسان این ولایت بسیار آزاد
هر چه بنویسند از مجلس پاک ندارند جمعیت بروکسل قریب یک صد و هفتاد و دو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کروکسلست مالیات قریب سی و هفت کروکسون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این حکومت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و
فرانسه و غیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داد
اورا پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای
هماننداری آمده بودند اینجا به حضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود
حالا قدری پیر شده است بعد از نماز قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل توئی عمارت
ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت
آب مثل جلاب از فواره میرجیت انواع و اقسام کلهها داشت آنجا کشتم جلوه عمارت میدانگاه و انظر
میدان باغ بسیار خوبست برای گردش عامه ساخته اند اما من رفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت
شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچه راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچه ها و خانه ها اغلب
پست و بلند واقع شده اند و پته دارد و کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتم تماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
از حمام غریبی کرده بودند رسیدیم تماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر عظم و زوجه برادر
پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه بالباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفر بودند
بعد رسته هزار نفر مرد و زن بودند تماشاخانه شش مرتبه بزرگتر است همه با کار و روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطر کمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند و موسیقی خوب هم میرود خیلی
خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند و در نماز قصیده ندحیلی طول دادند
بالاخره پرده که پائین من بر خاتم پادشاه باز وجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتم منزل و داع

کرده اند رفتند منعم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در همان خانه منزل دارند این عمارت که نامش (بلجیک) ۷۹
داریم خیلی خوب عمارتست بازینت پردهای اسکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب رفینت اطاق از میز و صندلی و غیره همه
خوب و عتیق است چراغ روز بیست یکم ربیع الثانی شهر باکاز روشن بسیار است

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجی بحضور آمدند از همه دول اینجا ایلمچی هست و زرای
بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتم بگردش کوچه های شهر
کشتم بمیدان کاخی رسیدیم که محبته پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند ششم
اند از خوبی بشرو صحراداشت شاه زاد های خود ما را اینجا دیدم پیاده میگردند گفتیم با ما بیایند
رانندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است پانصد سال است
ساخته اند کشتیش آمده مارا با طواف کلیسا برده تماشا داد و مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس همچنین
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیسا است بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی رفیعی
منبر و محرابهای عجیب داشت از خوب بنت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا پیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگا داشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قه و جنجر و کار دایرانی بهم خیلی در اینجا بود خیلی سلیقه جمیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب
ساخته اینجا پیا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سرتاپا که پهلوانهای قدیم فرنگ
و غیره می پوشیده اند اینجا بود قدری کشته آمدیم باین رانندیم برای قصر لاکن *Laken*
که عمارت سیاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق
به دولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی از خارج
برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخانه راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

۸۰ (بلرکات) بدرباغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیا بانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
 کسی انجاراه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
 چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه انجا بود استقبال کرد نشان
 آفتاب را با حمایل آن مبلکه دادیم بخود نصب کرد و در تالار کنبداری نشستیم چشم انداز خوبی شهر
 و باغ داشت جنبین تالار اطفا بود و موزیکان میزدند شاه زادها و غیره آمدند و اطفا کشتیم
 فرشتهای یافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بر و کسل میافند و یوار با نصب کرده
 بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه شهر مرا
 کرده بباع حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نشستیم میان فتنی انواع سکهای عجیب دیدیم
 کوچک بزرگ رنگرنگ ماهیچانه کوچکی هم داشت انجاراهم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
 لاکن برویم هتل دویل *Hotel de vilie* یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
 بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
 نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرئیل را که صور میدن نقاش طور می کشیده است که
 آدم هر طرف میرود چشم انصورت باوست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف نیست بدوایا
 عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلوه هتل میدانست بزرگ جمعیت زیادی انجا بودند و
 چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولوبه چیان انجا سواره نشینند پیاده اند اغلب کوچها
 و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند و دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار علی خلاصه عصری
 مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه نشستیم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای
 خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بر نشستیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستا
 با کلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز مست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بخوابی شب برخاسته بخیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند کفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه (کلین)

نشسته از کوچه و خیابانها گذشته رسیدیم بکار بهمان کالسکه های پر پر و زمی حاضر بود فوج سر باز با موزیکان
و غیره بودند با پادشاه و داع کرده بکالسکه نشسته را ندیم از مملکت فلان در عبور شد همه جا جلگه آباد

سبزه چمن باغ و گل است اینجا باربان فلکی که هو لاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر وستان
تجارتگاه معتبرست کشتیهای زیاد بود شهر آباد است از بر و کسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه

نخارا امروز خیلی تند میرفت ما مورین بلژیک مرخص شده حاکم و کار گزاران اوستان حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه بکالسکه نشستیم که موسوم بود بپریلا

است لارنون صاحب و انگلیسهاییکه همراه ما بودند معرفی و راهنما

میکردند امیرال معبر کشتیهای انگلیس که موسوم بباک کلنوک *Mac-clintock* است

و سیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مردم معروفست استقبال آمده و کشتی بود صاف منصبان

دیگر بحری هم زیاد بودند رفتم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند و خوبست صدر اعظم

با عمارت خلوت و بعضی دیگر کشتی ما و شاه زادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند

خیلی غنای داشتیم تا بار بار آوردند و همراهان جا بجا شدند من بواسطه کسالت با طاق ناپین رفته

قدری استراحت کرده بعد آدم بالاروی میر ما میوبای خوب بود بلوی بسیار اعلی انکور سفید و

سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه باران کلا

در کر مخانه عمل میآوردند و قیمه آنها بسیار کرانست مثلاً یک خوشه انکور را بدو هزار میدهند و قس علی

خلاصه را ندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر وستان دالی دور که اول

خاک کلین است چسباعت راه است این دریای مانس لطوفان و فوج زیاد معروفست اما الحمد لله تعالی

دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال اعدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از آب

سرمشته کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ خیلی زره پوش هم یکی دست راست و دیگری دست چپ

برای احترام می آمدند کاهن می انداختند قدریکه رفتم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برج دو

دو توپ داشت بر هر طرف که میخواستند میکردند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجره اسپ دارد و یواره کشتی هم چندان از دریا بلند تر نبود می گفتند کلوله توپهای این کشتی
کشتیهایی دیگر را خرد میکند و دسته تیر از توپهای آن انداختند بسیار صد میگرد کشتیهایی تجاری و غیر
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس که بهای کناره دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهایی بخار بزرگ که بزرگان بجا
انگلیس در آنها نشسته تماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید نک
مثل معدن کجست خلاصه کشتی رسید به بندر و در سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی قوی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانها و بجا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم سپربهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجی لورد کرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند سپر وسطی پادشاه و دو کعبه و سپرهای پرش از توپ و کشتی
ایستادیم سپربهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند قوی کشتی رفتیم قوی طاق نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی بودند سپردن سپردن
ملکه جوان بسیار خوشرو می با بنیه ایست چشماهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سختن باید بیست و هفت هشت سال باشد سپر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
جهش کمتر است ایشیک آقاسی باشی همش لورد سیدنی *Lord Sydney* مردی
قوی بنیه ایست خلاصه بجا از اسکله بالا رفتیم از دحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
سپربهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود هیچ چنین و اگوندا دیده نشده بود آهسته چید قدمی رفتیم بجاریکه غذا حاضر کرد
بودند پیاد شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود و دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دو و رطقی حاضر کرده است باید بجاوند رفتم تا لاری بالای پله بلندی ایستاده همه شاه زاد باو اعیان
انگلیس شاهزاد با و سایر نوکرهای با بودند حاکم نطق مفصلا خواند بسیار تعریف و تحمید را ما بود ما هم

جواب دادیم لارنسون با کلیسیای پان کرد مردم دست میزدند بعد بر کشته رفتیم سر نهادیم امان همه (فرستاد)
 بودند غذای گرم نچته و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد بر خواسته باز با همان اشخاص در کالسکه سجا
 نشسته رانندیم همه جا از بغل کوه و دره میگذشتیم از توپلهای مستعد گذشتیم که دو تایی از آنها بقدر ربع
 فرسنگ و بسیار تار یک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسیار زمینها دارد و جنگل زیاد دارد
 درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد و موال انگلیسها معروف دنیا است ضرورت نوشتن
 نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیشه مورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم اینجا فوت
 شده است قبرش هم اینجا است کالسکه سجا بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جانی را
 ببیند از پس تند میرفت از عواد یا آتش در آمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه سوخت
 کالسکهها را نگذاشته آمدند پایین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باو
 شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاصل کالسکه از هر طرف
 عبور و مرور میکند و از دو دو کارخانه و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت باهما میرانندیم خلاصه
 رسیدیم بجاییتادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب لیچمد
 انگلیس معروف به پرنس دوکال *Prince de Galles* همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر
 بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر عظم و لرد مورلی *Lord Morley* هماندار کالسکه
 رو بازی نشسته رانندیم طرفین راه و باهما و بالا خانها معلوا زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی
 میکردند سوار میکشیدند و شمال کمان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سوار
 دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی آنها نداشت جمعیت این شهر امتحان و از پشت
 کرو و نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارند بجانب و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
 میریزد معلومست که ملت بزرگبخت و مخصوصا خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
 و تربیت با آنها داده است نیست که محکمتی مثل هندوستان را مسخر کرده و درینکی دنیا و سایر جا
 های عالم هم تصرفات معتبره دارند سرانجامی بسیار قوی و بیکل خوش لباس سوارهای زره پوش تماشا

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس سبهای قوی خوب
 عدوش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر این تفصیل نصف را بر آنکه آیدیم باران شدیدی
 آمد مردم را بر پا کردند و منم خیلی ترشدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لورد مولی سرشان باز
 بود بالمره تر شدند تا رسیدیم بجمارت بوکینگام *Buckingham* که منزل است پیاده شدیم
 این عمارت منزل شهباده است عمارت است بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
 کرده ما را بروند بجمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
 جلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب در و کمری دارند مثل عراوه که آب
 میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراوه دریاچه طبعی بسیار خوبی باکشی
 و قایق برای تفریح دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای خیلی بسیار قوی
 و کلهای بسیار خوب طاق و سایه آید و در آنجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
 خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر نیدزورس رفتند که شش فرسنگ از شهر مسافت
 دارد اما باراه آهن در نیم ساعت میروند و روی پلهای توی عمارت سران بر انگلیس بالباس
 چهار صد سال قبل ازین از عهد الیزابت *Elizabeth* ملکه انگلیس پیاده بودند لباس عجبی است

روز بیست و سیوم ربيع الثاني

صبح برخو استم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم رايش چندان دور بود خانه خوبی دارند نهفت
 طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
 ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماه هم خواهند
 ماند خلاصه قدری نشیتم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و پوست
 ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک و مهورخ است خانه او هم بسیار
 خوب است سرمالها و شکارها و سر فیل که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
 خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس از تور بود رفته بود شوق فوج





کبیرنک با تم قهرار شاهی تهران



از انجابه خانه دوک و کامبریدج پسر عموی پادشاه رفیقیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون ^{۸۵} انگلیس
انگلیس است به خصوص توچانه و جبهه خانه مرد پیرست اما بابینیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبرست قدری صحبت شد رفیقیم خانه خواهر همین دوک کامبریدج که زوجه دوک دتکت است
که یکی از شاه زادگان و بجای المان و جوان بسیار خوبست سیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
رود بر خاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفیقیم تالار بالای عمارت همه شاه زادهای مامور ^{عظم}
و غیره بودند ایشیک قاسی باشی پادشاه با همه سفر آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسیدیم کردیم چای
کپروس بارون برف مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایلی است میسوروس باشا ایلی کپر
عثمانی از اهل یونان و مرد معتبرست میوبست ایلی او سترایا مرد پیر عاقل و بزرگ است سابقا صدر
اعظم مننه بود از اهل المان است سیفر فرانسه گنت دارد کور از بجای فرانسه است سایرین هم بودند
سیفر دولت ژاپون هم اینجا بودند نواب راجه دولپ سنک پسر راجه سنک معروف هم بود
بیت سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میداد جوان خوش چشم و ابرو ^{نکست}
زبان انگلیسی حرف میزد جوابر و مرورید زیاد بخود زده بود شاه زاده هند است بعد از رفتن آنها
کل وزرای انگلیس که حالا از دست و یک سبند لرد کرافویل وزیر خارجه لرد کلا دستون صدر ^{عظم}
دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزراء و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی بالرد کلا دستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارت بالارا هم کشیم عجب عمارت است اشکال و پرداها
بسیار خوب دارد شب بجهت شام سجان و لیعهد دعوت شده بودیم که از اینجا هم سجان دوک و دو
ترند که از بجای انگلیس و سالی بیکت کرد و داخل دارد برویم که مجلس قضا است رفیقیم خانه و لیعهد شام
خوردیم شامزادهای مامور ^{عظم} و غیره وزرای انگلیس و لیعهد روس نمایا میرو و لیعهد بودند بعد از
شام رفیقیم خانه دوک و دو ترند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنهای شامزادهای انگلیس و شامزاده هندی نواب ^{نکست} سجان هم

۸۶ (اچکلیس) باپرش بودند و سال است برای مری بلندن آمده همین جا مانده اند نوّه یمپو صاحب

معرفت خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم *

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم به قصر و نید زور که مقرر علیحضرت و یکتور یا پادشاه اچکلیس است با کالسکه بخارکی ساعت مسافست خلاصه رخت پوشیده با صدر عظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت نادر از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند و نقد کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان باید پارک و شهر گذشته رسیدیم کجا سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه های بسیار علی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور از جابای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر و نید زور از دور پیداشد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملترین ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان گرفته باز و داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان معرفتی کردند ما هم شاه زاد ما و صدر عظم و غیره را معرفتی کردیم لرد شامبرلاند *Lord Chamberland* که وزیر دربار پادشاه است نشان ژار تیر *Parretiere* مکلن بالماس که برانوبند معروف و از نشانهای بسیار معتبر اچکلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان باز دند و حمایتش را انداختند جواب بند بلند را هم دادند و استان این نشان از قرار است که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژار تیر که ادوار دیوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر و نید زور اختراع نمود و وعه داده است یکی آنکه بیا و کار فتح کرسی که فلیب چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان اختراع کرد و دیگر آنکه در یکی از مجالس بال جوراب بند کتس دو سالیسبوری معشوقه ادوار و افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از حال غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را





KÖNIGIN VON ENGLAND.

مآل اعلیحضرت ملکہ انگلستان



او اگر مقتضی باد کسیکه خیال بد بکند *Honni soit qui mal y pense*
 که همین عبارت الحال در ستمه نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
 خواهیم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که از انشان اول ولت قرار داد و سوای
 پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاه زادگان انگلیس و سلاطین خارجه با حدی این نشان
 داده میشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
 خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستم منم نشان و حامیل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر
 خودم بپادشاه انگلیس و ادم ایشانم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر من رفتم
 سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جانی نمیرود و او همش لوی پول است نشسته بودند این
 پسر امروزی کار بهتقبال آمده بود بسیار جوان خوشکلی است لباس کوسی پوشیده بود وضع لباس کوسی
 این است که زانو بالی را آن کشوفست یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
 شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاه زادگان و صدر اعظم و لرد کراونیل و غیره بودند
 نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته با طاق راحتگاه برد
 خودشان رفتند قدری اینجا نشستم سواره نظام زره پوش خاصه با کیفوج در میدان کوچک جلو
 قصر ایاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار
 خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
 خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دور دیف درخت جنگلی کهن قوی
 سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل سبزه آیدیم پایین سواره کالسکه شده با صدر اعظم
 و لرد هماندار از خیابان را ندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب میآمدند زن و مرد زیاد و زنهارا
 خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود و دیند زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می
 جلی تماشا داشت تا قدریکه رفتم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل کله کوفه قریب هزار آهوی
 چمنها و خیابانها و ل کرده اند و سینه و میجر میدهند و از آدم چندان وحشت ندارند کسی هم نمیتواند آنها

۸۸ (اگر کسی) ادیت کند فی حقیقه آهونیست بلکه مایین مال آهوی و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان
 و درخت و چمن آنتاندار و دو فرسنگ رفتم از خیابانی دیگر که ششم مثل هشت طرفین خیابان درختها
 ابنوه بلند همه کلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خمره افتر با صفا بود که فوق
 آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر یادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
 بعمارتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال پادشاهست اینجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
 زادها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن با سوار فائق شده رفتم آن طرف آب جمعیتی از زن و مرد
 بودند قدری قوی آب ایستاده رفتم نمونه کوچکی از گشتی جنگی ساخته بودند بدست و چهار توپ
 بقدر نورک داشت قوی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با فائق باز رفتم بعمارت سوار کالسکه
 شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتم به ویند زور و از اینجا کالسکه
 بخار نشسته راندم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
 بمنزل عمارت ویند زور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه باینیه قدیمه
 که از سنگ ساخته اند و شکهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
 میان عمارت بسیار بازینت و قشنگ و پر اسباب اطفاها تالارها و بالانهای بسیار خوب موزه
 اسلحه دارد و سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله نمایند بسیار بشاش و خوش صورت هستند
 امشب را در خانه لرد *Lord Maire* حاکم شهر قدیم لندن همان شب نشینی و سوپه بستیم
 شب را سوار کالسکه شده راندم از عمارت مائاتنزل لورد مرکلفر سنک تمام بود همه طرفین راه و
 کوچه افتر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منم متصل با همه تعارف میکردم همه
 کوچه ها از چراغ کار روشن است علاوه بر آن از باها و پنجره خانه ها و شنی الکتریته کوچه را مثل روز
 روشن کرده بود بعضی چراغهای کار بگلکهای مختلف بالای خانه ها و کوچه و غیره درست کرده بودند
 و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرعوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه
 سیتیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد و مر حاکم همین سیتیه است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات ندارد یعنی

سایر شهر حاکم ندارد و هر محله شورخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد به پلیس باشی که گرفته باشی آن (انگلیس)

محله است رجوع میشود و او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانها خوب بالباس معین مالی شهر زیاد از پلیس حساب میزنند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش چیست خلاصه دارد و در خانه لور و مرشد از پله بالا رفتیم تا لاری بود و لیعهد انگلیس و روسانها ایشان و همه سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانها و خانهای معتبر و بزرگان و وزرای انگلیس بودند و لیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلد هال *Guild Hall* است سالی یکمرتبه این حاکم با انتخاب اهل شهر باید عوض شود اجرای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ خرقة و کاپیهایی زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شیره و قداره بسبک قدیم جلو ماراه میرفتند خلاصه در همان طاق ایستادیم لور و مر لطفی کرد و جوابی دادیم بعد با این تشریفات بالا بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کار داشت رفتیم باز وجه لیعهد انگلیس باز داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لور و مر جبه که دامن شش خنجر دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس پله میخورد بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو و لیعهد طرفین بنشیند سایرین همه ایستاده بودند لور و مر زبان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تئیت و رود ما و دوستی و اتحاد و ولتین انگلیس و ایران خواند بهمان زبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لور و مر صدر اسام همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلقه که داده داشت با ورق که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد اینجا بنویسد جعبه طلائی بهم پیشکش کردند بعد مجلس قض شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو و لیعهد باز آنها و غیره همه میرقصیدند بعد از اتمام رقص باز داده بر وجه لیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف شب است

۹ لندن از تالارهای بزرگ و پله‌ها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع
 کله‌ها و درختها که در کوه کاشته در پله‌ها و اطرافها گذاشته بودند گذشته رفیقیم بتالار بزرگی که میر سوپه
 چیده بودند قریب چهار صد نفر سفره بودند شخصی از اهل سیه که نایب ارد مر بود عقب سر
 من ایستاده بود و هر دفعه بعد از ای بلند اعلام با اهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای قوس نمودن
 با معنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول لورد مر
 بسلامتی بخورد و بعد ولیعهد انگلیس قوس کرد بعد باز لورد مر قوس کرد و دفعه آخر شخص اهل مجلس را
 قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفیقیم نمبرهای خود خوابیدیم و در بر
 کشتن بهم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود و امشب در کالسکه با من شیک آفاسی
 باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر و نیند زور بدین
 ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز دوشتم

روز سبت و پنج ربيع الثاني

امروز رفیقیم بکار خانجات و لویج *Volvitch* که چپه خانه و توپخانه و آبنگر خانه دولت
 انگلیس است از عمارات مائبا باخا با کالسکه بسی دو ساعت راه است که همه را از قوی شهر و
 آبادی میرود و لویج که هم که شهر سبت در حقیقت محله از لندن متصل با بادی شهر است صبح سوار گاه
 شده رفیقیم شاه زادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
 تا میر گذشته باز از کوچه‌های آخر شهر که اغلب مصاحبخانه بود و کسبه و عمله که همه از دودغال ویشا
 سیاه شده بودند گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر و لویج که جای بسیار معتبر است و سربازخانه
 سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجا است کنار رودخانه تا میر واقع است دوک
 و کامبریدج و پرنس الیزو و پرنس ارثور جزال و و دامیر توپخانه و حاکم نظامی و لویج و سایر
 کرد بای توپخانه و پیاده و غیره همه با استقبال آمده و جلو ما افتادند با کالسکه را ندیم برای
 مائشای کار خانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

میکشید منم تعارف میکردم تا رسیدیم کارخانها پاده شده توی کارخانجات عظیم
 حالارسم است توپهار ابا قالب میریزند آهین نخه را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه
 که توپ بخواهند بعد از آن کارخانه دیگر برده زیر حلقش بخار گذارده فشار داده میگویند و چون
 میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش مثبته است یکبار کارخانها را دیدم جانی توپ
 خاندار میکشید جانی دیگر میپزند جانی سوراخ میکنند جانی حلقش میزنند توپهای زیادی مصرف
 قدیم در جلو کارخانها گذاشته و کلوله و اسباب زیادی حیده بودند جبهه خانه همه انگلیس این جا
 بعد از گردش باور رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را ندیم بجات
 اول که از پهلویش گذشتیم بودیم کنار اسبها حاضر کرده بودند تا لاریست که صاحب منصبان
 بری و بحری و توپخانه اسبها میچوزند جای خوبی بودند نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
 انجیر شده با سپرهای پادشاه و دوک و کامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتم بصحرای که
 چمن بود برای شق توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از نسبت هزار زن و مرد و در صحرای چمن
 برای تماشا ایستاده بودند هفتاد و عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این
 توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچها و صاحب منصبان خوش
 لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن با سهم پر میشود مثل توپ کروپ از عقب
 پر میشود و توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورتمه آمده
 بعد دو ان دو ان آمدند بعد شق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندر اهم بها مشکیش کردند
 بعد سوار کالسکه شده از بهمان راهی که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید تماشا خانه برویم حرت
 پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد شامبرلان کالسکه نشسته را ندیم جمعیت
 زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم تماشا خانه ولیعهد انگلیس و سوز و جبهه هر دو
 و شاه زاده خامنها و بزرگان همه بودند تماشا خانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبست پردا
 خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی *Patti* را که از خواننده های معروف

(لندن) فرنگستان است مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن
خوشکلی است مبلغ کزانی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام *Albanie*
از اهل کانادای نیکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتم منزل
روز بیست و هشتم

امروز بعد از نماز رفتم باغ وحش حسام السلطنة و نصرة الدولة با من در کالسکه نشسته پیش
خدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچه خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها
بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه مارا که مید
از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچهها و میداها و غیره
عبور کرده تا رسیدیم باغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت
زیادی بواسطه روز یکشنبه باغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و کوشش هم سنگین بود
آمد قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگت مرد
مردوزن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف نیست که قبا بپا میل دارند و زیاده
از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه و خوش اینجا رفتن بقفس علیجده از هم جدا است
اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولاً *Hippopotame*
هیمپو پوتام است که اسب دریاییست خیر غریبی است سه عدد بود یعنی یکت جهت زو ماده و یک
بچه هم بجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در پیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب
بودند غذا بدیش می انداختند و پیش مثل یکت در وازه باز میکرد و دندانهای بسیار در
داشت بسیار عظیم الحثه بود آنچه من فهمیدم کر کردن دریاییست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ
کری المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه با انسان است صاحبش میرقصاند پا
بر زمین میرود میایستاد حرف میزد و انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو مارا رفت اما میل داشت دستهایش
را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد و ناگهان

و رو باه بحرست که هر دو توی حوض ابی بودند و در حوض معجز بود شخصی بزبان فرانسه آنها انگلیس
 حرف میزد بسیار تیرنوش بودند جبهه شیر خلی بزرگ است تنش ششم نازکی دارد دست و پایش
 ببال ماهی و پرشب پره شبیه است اما باهاها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض
 سکونی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست رو باهش هم شبیه به شیر
 اما کوچکتر میرفت زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب پروان میآمد روی سکوی
 حوض نشسته مستحفظ را میگرداند میگفت یکت باج دو باج هر چه میخواست او را باج میکرد
 بسیار تماشا داشت را بغا میمونهای خیلی کوچکت بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و
 کرگدن و شیر بال و ار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جاها
 بود خسته بودم تو انستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاد و سبزل

روز بیست و هشتم

امروز برای سان لشتیهای خیلی باید برویم به بندر پورتموت *Portsmouth* که
 یکی از بنا در معبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت چوایی د شتم رخت پوشیده سوار
 کالسکه شده با صدر اعظم و شاه زادها و غیره رفیقیم سر راه آهین پورتموت جمعیت زیادی بود
 رفیقیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس باز نهایشان و غیره آمدند
 آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه مانسته را ندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج
 بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است طالع
 و باستیانهای سخت دارد در اسکله پایوه شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف
 رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی و بیکتوریا البرت که کشتی مخصوص
 پادشاه و تندر و بزرگ و خوبست شدیم با هر دو ولیعهد و شاه زادها و سرداران بحر
 و غیره کپتان این کشتی همش پیش لیر است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در طرف
 کشتی سر نهار نشستم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

بر خواسته رفتیم بالا همه آمدند و پسر کوچک و لیعهد تخلیس هم بالباس ملاجی آمده بودند
 ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کویچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
 شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلهها داد میزدند هورا میکشیدند سایر متاشاچیان هم
 که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بنجار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
 روی دریا از متاشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان پیران را در همه کشتیها
 رفته بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت *Wight* که در همین دریا
 مانس و جزیره بسیار قشکی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهها
 بسیار قشک مرتبه مرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که باشوهرشان ساخته اند
 موسوم به اسبورن *Osborne* از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی می نمود روی تپه
 واقع و دورش جنگل و چمن بود از اینجا که نشسته از میان کویچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توب
 انداختند سلام دادند بعد از اتمام کردش ماسوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی ازنگور
Azincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
 به فیفیس هوروی با صاحب منصب زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود روز پانزده
 هزار اسپ بنجار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اگر در مرتبه پایین
 بود رفتیم پایین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
 جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پایین آمده بجا یکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
 بان عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی عااده توپهای بسیار
 بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسطان این کشتی
 هم بسیار بزرگ و از هر دور و زره پوش سهمنا خدایش و زیارت توپهای این کشتی کمتر اسباب
 بزرگ تر بود بعد از ملاحظه پایین توپی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد
 روس و انگلیس و نهانیستان و محمد الملک و دوک دکا مبریدج و غیره بودند یک کشتی بنجار

کوچکی قایق بار میکشید همینکه بای پله کشتی ما رسید از اینجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی (مجلس ۹۵)
همان آن چرخ بخار هم بجزکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخور و بقایق ما اگر خدا کرده یک پره بخور
همه غرق میشدیم احمد بقدر چرخ ایستاده ما بخاطر گذشته آمدیم بالای کشتی بر کشتیم به بندر پور شتموت
اینجا در اطاقی باز نهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتم کارخانه بخانی را
که اسباب کشتی بخار و از هر قیل میساختند کشتیم بسیار تماشا داشت از اینجا پله را گرفته بالا
رفتم کشتی بسیار بزرگ خیلی میساختند توی کشتی رفتم عمه جات کا میگردند اسم کشتی را ناصر الدین
شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای شهر غرضی رسیدیم شب را
به مجلس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البرمال است *Albert Hall* باید
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر عظم و غیره رفتم از بایت پادشاه گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب منصبان انگلیس و غیره بودند اول دخل
والا می شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود
طرفین و الا ان همه اسباب کارخانه جات دیده شد شیرینی سازی سیکار سازی و تو تن
سازی رشته آردبری که فرنگیان ما کارونی *Macaroni* میگویند شربت
اب لیمو سازی او و سلس سازنی که بطر بار آور آن واحد پر نموده سرش را محکم میگردند قوطی جلی
سازی ابریشم کشتی پارچه بافی چاپ روزنامه و بکذا انواع و اقسام کارخانه جات صنایع که بنو
منی آید در حال اسانی این اسبابها و کار بار آورست میگردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
بازرگان انگلیس مثل لورد کرانویل و زیر دول خارجه و غیره است آنها هم پیش ما راه نرفته
ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم تبالارها
متعدد که همه با پردهای اسکال دور نما و غیره بود پردهای روغنی اسکال بسیار ممتاز که در هیچ
جای پاره باین خوبی ندیده بودم رئیس این پردها پرنس الفرد سپر پادشاه انگلیس است که پیش
بحر سیت و این پردها را صاحب منصبان و اجزای بحریه بر یک بنیال خود نقاشی کرده با اینجا

(۹۶) مجلس فرستاده اند خلاصه ازین مالار با گذشته باز بدالاهنا افتادیم که امتعه که در کارخانه
 زیر میسازند اینجا آورده برای فروش می چسبند زنهار و دخترهای خوب چه در کارخانههای پائین مشغول
 کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از اینجا گذشته رسیدیم بجایی مثل بهشت همه این الالهنا
 و عمارات و کارخانهها از چراغ کار بطورهای مختلف عجیب روشن بودند اصل کوسنرت در محوطه
 ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور کسب بسیار وسیع بلند است دور این کسب هفت مرتبه
 دارد که همه جای نشستن مردم است همه حملوار زنهای خوشگل با رعیت جمعیت زیاد همه از اینجا
 و بندهکان سطح زمین هم از مردوزن پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بودند ما هم رفیقیم پائین
 قوی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس روس و بزرگان ایران و وزیرا و اعیان
 انگلیس همه تشریف روی صندلیها نشستیم جلوما از غنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
 و ستونهای آهنی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار
 عمارت بود در چپ و راست از غنون بشصده نفر دختر و زن بسیار خوش شکل چهار صد انیطرف چهار
 صد نفر آنطرف برات نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حامل آبی داشتند چهار صد نفر
 حامل قرمز بالای سر این زنهار پسر با بالباسهای خوب آنها هم بشصده نفر نشسته بودند همه اینها به
 آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و از غنون میخواندند از غنون را یک نفر میر و صدایش خیلی دو
 میرفت بسیار خوب زدن آواز داشت با ساز میزدند و الا یک نفر چه طور میتواند با پایا بادست
 بآید مد موزیکای چینی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
 دوازده هزار نفر بودند از احدى صدادر نمی آمد همه آسوده کوش میدادند و تماشا میکردند
 خلاصه کیساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رقص به منزل خواهیم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و نیند زور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سنان
 صبح از خواب برخاستم وزیر بهند و وزیر دولخار چه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

مجت شکیباعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفیقیم سرسار صد کلیس
اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معترنی کند و ابالی شهرهای کلیس
اورس یعنی عریضه تنیت و رود آورده میخواهند بخوانند رفیقیم توی تالار از شهرهای بزرگ
انگلیس و کلا آمده بودند تنیت و رود عرض کردند اجزای سفارت ایران معترنی شدند یهودیها
لندن مجوسها را امنه پنچتر و غیره همه اورس و لطق و شتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
خود را معترنی کرد زیاد بودند از جمله کوله سمت که بسره سیستان و بلوچستان رفته بود سمت
و تلکرافچهای طران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم براه آهن و لیعهد کلیس روس و
زنهایشان و غیره و تلکرافچهای با اکثری بودند سوار شده رفیقیم به ویندزور قصر ویندزور و در حقیقه
قلعه سختی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
شاه باز تاپای پله پذیرایی آمده بودند با ایشان دست داده رفیقیم بالا همه آمدند قدری
ایستادیم بعد من با هر دو و لیعهد و سایرین باین آمده سوار اسپ شدیم من سوار اسپ
همین الدوله شدم جبرالها و صاحب منصبان انگلیس با یکدسته سواره نظام همه جلو افتادند از
خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت گاه میدان مشق است یکفرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل به راه
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی می نمودند اما اسپ
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
بهمان طور رفیقیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق اینجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو
و لیعهد که با ایشان در یک کالسکه شسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز
پادشاه عقب ما بودند رفیقیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق
چوبی و غیره خوب مثل عا در بقطار ساخته بودند که مرد با و زنهای اعظم و اشرف بر دیف طبقه

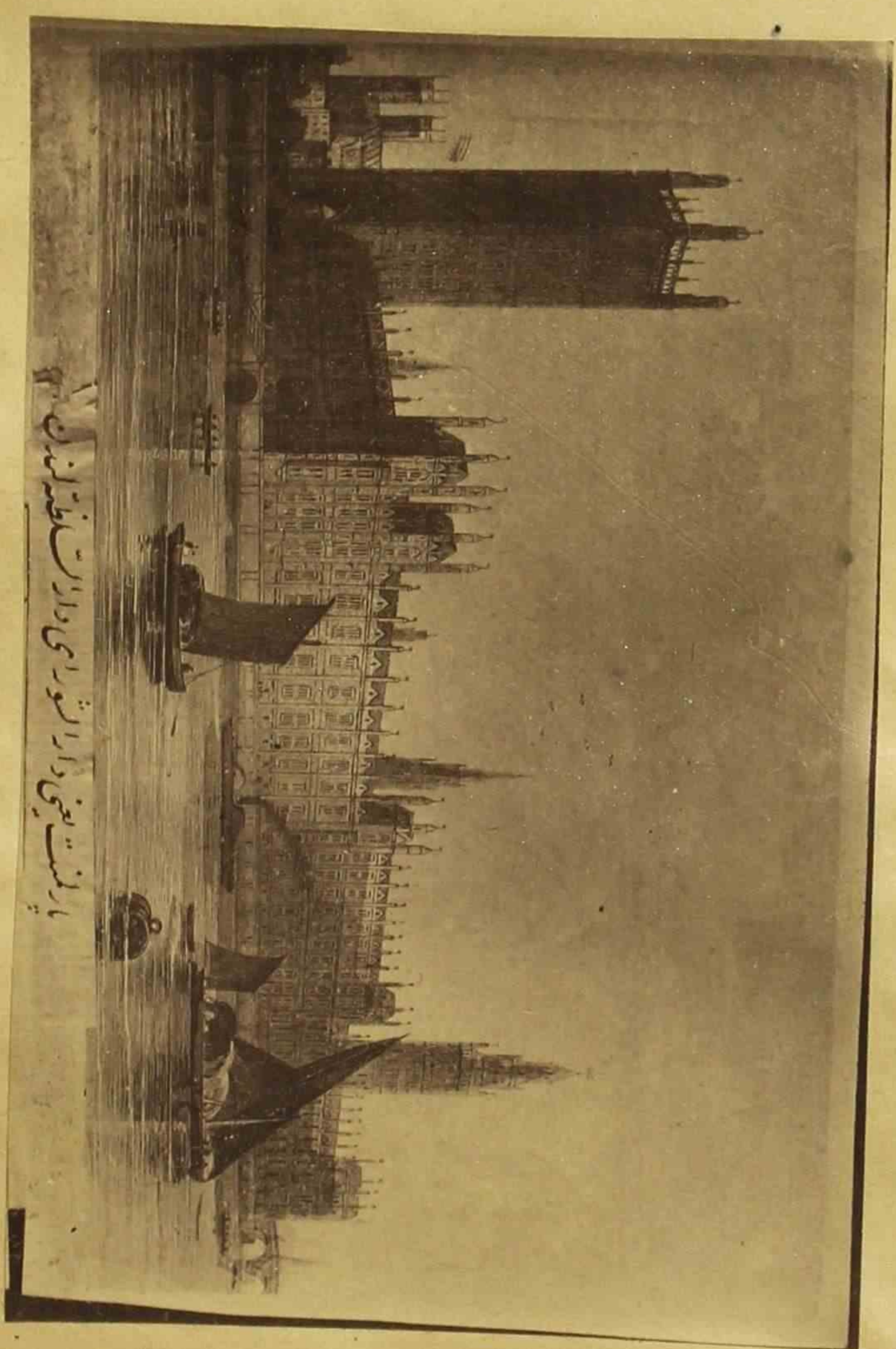
به طبقه نشسته بودند پیرهای شیر و خورشید و پیرق انگلیس همه جا جلوان نصف دایره
زده بودند و پیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند
که ما اینجا با سیتیم خلاصه رسیدیم بر پیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند قوی کاسکه
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد با و دوک کامبریدج و غیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشتیم
باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران
نیامد هفت هشت فوج بودند سته چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار خوب و کلاههای ستم بسیار
بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه چینی بود این افواج بسیار خوب بودند و
فوج بالباس اکوس بودند کف فوج دیگر هم با ستم و ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدا را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک
کردند شمشیر مرتعی بدست خودم بدو دکت کامبریدج سپهسالار انگلیس وادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دو دکت کامبر
یدج و غیره تا قصر و نیند زور که یکفرسنگ راه بود همه را از توئی جمعیت دو انده تا رسیدیم به قصر
پیاده شده رفتیم بالا و اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه و داغ
کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد کراونیل و زیر دولنجا رجه بشام و بال مو عودیم چون ولیعهد
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از و نیند زور تلکراف کرده بودند که امشب حمامی موقوف باشد
بواسطه این تلکراف شامرا منزل خوردیم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فودکن افیس *Foreign Office* یعنی در وزارت خارجه خارج
دولتی بود ولیعهد با و غیره بودند رفتیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبست زن وزیر خارجه آمده
جلو دست با و داده اند پلهها بالا رفتیم کل و درخت زیادی در پلهها و راهرو با چیده بودند همه
نجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز نهایشان مو عود بودند رفتیم در اطاقی نشستم
بود دورش صندلی بعد بر خاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلهها راه رفتیم

بعد با همه تعارف کرده روز بیست و هشتم

امروز به کریوچ باید برویم نه متصل شهر است نه خارج کنار رودخانه تا میر واقع است و در حقیقت آنجاست
 و در دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک و لرد همام
 در کالسکه نشسته راندم از کوچه های شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف
 به رژان استریت *Regent Street* که همه دکا کین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فرو
 اینجا میشود کوچه بسیار مشهور است انقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت
 میشد باز از کوچه ها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرال لیست با همه اعیان شهر
 سیتی آمدند و یوار و بروج قلعه همه از سنک و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است
 میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میر یکفوج سرباز موزیکان و غیره
 ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده پرق
 رزه بودند صاحب منصبان و بزرگان کلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند
 ولیعهد انگلیس و لیعهد روس باز نهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند تا که رسیدیم
 همه همراهان و شاه زادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود باد
 بدی می آمد و دوشکته ها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر
 آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذرع و دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها و یکسونا
 طامسون لارینسون و غیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد با عقب افتاده راندم انقدر تماشاچی
 روی کشتی های بخاری و شرعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و
 همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست
 داخل دوک *Dock* شدیم دوک بمعنی حوضها نیست که برای کشتی ها ساخته اند کشتی های
 تجاری و غیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنکر انداخته بارگیری متاع تجاری نمایند یا از متاع خانه
 میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است سباب جراثیمی دارند

(انگلیس) بسیار بزرگ که بارهای تجاری را از کشتی به خشکی یا از خشکی به کشتی باسانی حمل میکنند و برای این دو که در بی از این ساخته اند بروی خانه که وقت عبور و مرور کشتی باسانی باز و بسته میشود و کشتی بزرگ به صعوبت داخل میشود و اینقدر کشتی و تماشای دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تیر و زنجارهای خوشگل زیاده بودند خلاصه بازار دوک خارج شد بروی خانه تا میرافتاوه را ندیم همین طور جمعیت قوی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا قوپ می انداختند راه زیادی را ندیده وار و گریوچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالییه دارد از کشتی درآمده رفتیم بچارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کنه ایست و ویست سال است ساخته شده است و لیعهد با زینها نشان و غیره بودند و این تالار اسکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میر نهاری اینجا برای ماچیده بودند با شاه زادگان و غیره نشیتم میر نهاری سایرین خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهاری خوردند بعد از نهاری رختهای خوبی لورد نلسن *Lord Nelson* که در جبهه بود بهمان نشان دادند کلوله به اپولیت او خورده بشا اش فرورفته بود و جلید قد سفید او که خوبی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد با رفیق را انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم و لیعهد با زینها نشان و دایع کرده رفتند من خواستم برصد خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحری جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در اینجا مشق عمل میدی کنند بقدر پا نصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند پلهای سنگی دارد و درین پلهای بزرگ قوی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میکردند و بهر طرف که بخواهند دور بین حرکت میکند بنحی که معلومی دارد که چندین دفعه با بالون بهوافتند چشم انداز بسیار خوبی شهر لندن و اطراف رودخانه تا میرداشت بعد آمدیم پایین سوار شده رفتم





پارسی یعنی دارالشوری دارالست خندان



باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشوید این (انگلیس)
دفعه چون از دو کهارنگشته از راه راست رودخانه رفتم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتم
جمعیتی نایده از حد ستاده بودند تا رسیدیم بجاری پلنت عجب نبای عالیست بروج بلند دارد و گفتند دو اژده
که در خرج نبائی اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مرغیخانه سنت توماس *Saint Thomas* که بسیار عالی است از کشتی درآمد

سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالایی همین عمارت ما مجلس بال است
شب رفتم بالا همه بودند دست زوج و لیعهد را گرفته رفتم نشستیم همه رقصیدند رقصی متغای
بال بعد مردا کوسی بالباس اگوس آمده فی انبان زد و مثل سوزنای ایران صدا میداد پرسن الفرد
پرسن ارتور و دیگران قص اگوسی کردند خلاصه بعد ازین رقص مجلس برهم خورده رفتم اطلاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه و غیره سر منیر حیده بودند همه خوردند شام نهاده بندی هم بود بعد ازین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و منچستر و قصر ترنهام که مال دوکت و سوتر لاند است

روز پانزدهم سیلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم محتمل الملک ولرد مورلی توی کالسکه
نشستند صدر اعظم و شاه زاد و اداغلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رثان استریت گذشتم
که دکالین بسیار خوب پراسباب دارد از همه چیز دنیا عمارتخانه بسیار عالی بهم که اغلب سنگی
و نیایشها اینجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد شمش عمارتخانه امریکا نیست رفتم تا بجا
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول حقیاعت راه است و پنجاه
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند و
همه جابجکل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را اینجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه اپل
 بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه فرسی *Mersey* ساخته اند که همین رودخانه
 از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عرض عظیم است
 خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
 حاکم سوار کالسکه شده جلوانما و ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
 شهر بندر تجار گاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا مراوده دارد و از نیکی دنیا تجارت
 کندم و پنبه زیاد میکنند کندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کنند مهاجرین زیاد از
 انگلیس و المان و غیره ازین بندر به نیکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دو بیست هزار
 نفر مهاجر ازین بندر به نیکی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نیکی دنیا خاک فرنگستان بکت کپا
 معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد و دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلوشهر لنکر
 انداخته بودند امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
 اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بودند خلاصه انقدر جمعیت در
 طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالا
 پل بر با آنها کوچهها افتد رهبر میکشیدند که کوشش آدم کر میشد بکنفریره زن با طفل در شهر نبود که تنها
 نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالبنه بابالی لندن اینجا باقی
 بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصورت مرعاش میگردانند میدان کاپی سیده
 پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ *Saint-Gorges* شدیم تالار و ایوان بزرگ
 بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشینیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
 خواند نطقی از دوستی و اتحاد و لیتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد و طیسون
 و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
 در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میزها را گذاشته بودند

نشستم میوه و غیره خوردیم حاکم سلطنتی ما توس کرد بعد نماز تمام شد جمعیت زیادی در میدان خلعت
و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پخیره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز با طاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم کشتی سیرین هم
همه آمدند آبی دهنه در یارفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته کالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم کنار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر رسانیم که ملک دوک و سترلانداست
رفتیم کالسکه بخاردم در باغ ایستاده دوک و ابناء عیش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان کل و سگار بایک درویند زور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانهای تکتک
دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است همانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده و آمده اطاقها شدیم رفتیم بکبرخانه مخصوص که توی عمارت بود تمام
کلهها و درختهای خرم و غیره در آنجا دیده شد که کمر جانی بود حوضی در وسط بود کوچک مدو
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
کلهها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر کنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم زاپونی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلو خان عمارت که باغ بزرگ است
اما درختهای کوچک سرد و کاج و درختهای شبیه نارنج که توی حیاط کاشته در باغها گذاشته و ستر
کرد کرده بودند باغهای بسیار وسیع قشک پر گل با انواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل محل
فوارهای زیاد در حرکت جلوان این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با فایق آنجا میرفتند و در این دریاچه پتیا
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغها همه خیابانهای سر پوشیده از درخت کل و تاک چفتها
مورا از آبن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها که مخا نهایی دوکست که بسیار تمیز و انواع کلهها
و برکهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه با بن که چیزها کول خوبست مثل کدوی کوچک تازه

اگر کسی را آزار نکند پوشش که ز روشد آنوقت میرسد مژه خریزه میداند زمست همین طور با انگشت
میوان خورد و قدری ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان مصر فی ایران و مکران
بسیار است شلیل بلوانکو رسفند و سیاه انجیر آلوچیا لک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه با آزار
و نمیس و رسیده در کر خانیه بر آنت یافت میشود با اسباب و چچی که بقلیه کرده اند باغبان می
پچاند پچر با باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آیدیم با طاق عمارت طاقها
عالی بر اسباب بار و پردهای اسگال خوب دارد و قوسول جهرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لر و شربی شانن که از نجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سوئسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش گت
ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری مارا بسیار اذیت کردند بعضی از بجای انگلیس اینجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوکت بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوکت هم بودند اسم پسر دوکت مرکی دوستاقت
اسم برادر بزرگ دوکت لر و البر کا و ار برادر کو چک لر و لر خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جایی برای کلوله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز
میان نشانی دو مرتبه کلوله خوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نه نیست کلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهای که در آخر چیده اند بخورد و هر کلوله که نشان خورده میبرد و هر کد
نخورد بان نه بر می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی این طرف خط خوبی قسمی آن طرف
بازی میکنند نفر هم در آخر ایستاده اند کلوله را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهای هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتم آنجا درین بین دوکت
و سایرین آمدند بدوکت گفتم خودتان بازی کنید کیار دوکت و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بودند ناظر خانه دوکت که چند روز قبل در صحرا

روز جمعه غره حمادی الاولى

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده
رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشی میزد و غیره در منزل ماند امروز
از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاباهای آباد گذشته اول بخارخانه کرد و رفتیم از
راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز
قشک تازه بود اما زود پیاده شده تماشای کارخانه رفتیم در آنجا با اسباب صرخ و آلات کو
مو تو و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم گرم که سرخ بوده
مینمودند و زیر میکنند برده نرم و تخته میگردند که مایه عجیب بود و همچنین آهنهایی که برای ریخته سازه
در ازو باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تنهایی
آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میکند
شدند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا سپروان بخارخانههای دیگر که نازک کاری اسباب
میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر
زن تمام تا منچستر راه است رسیدیم بخار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیور پول بود شهر منچستر
بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه
سیاه است و جمیع خانههای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تارخت سفید
یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و سجنای شهر و حکام اطراف در کار حاضر
بودند سوار کالسکه شده را ندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تا لایه بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته
بودند نشتم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت
از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بها شده است لایه
صاحب بزبان انگلیسی تمجید کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم با طاق دیگر که نه چیده بودند قدری
خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریزی کوچه بسیار طولانی طی شد

انگلیس طرفین راه بطوری از وحام بود و بهور میکشیدند که کوشها نزدیک بود که شود بسیار
 میل ملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب
 زنها مشغول کار بودند در میان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میافند که این
 پارچه را بجای دیگر برده نقش حقیقت زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
 بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار و ششگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر
 زن کار میکردند همه رگشتم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنهای مرد با آواز خوبی خواندند
 بعد از تمام خواندن پروان آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده را دیدیم
 برای قصر تمام کیساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوکت و غیره همه بودند پیاده رفتم سکار با
 باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوکت رحمت کشیده پارو میزدند رفتم در جزایر
 بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند پیرو دوکت از همه بهتر بازی کرد
 روز شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شتریت *Cherike*
 برای گردش و صحبت و عصرانه همان ولیعهد انگلیس سیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوکت
 وداع کرده را دیدیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوارش
 خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دور تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
 زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود یکی سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود
 که بچه رحمت و چه قدر محتاج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شتر لندن شدیم
 جمعیت زیادی بود رسیدیم منزل بعد از کیساعت رفتم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوکت و دو
Duc de Devonshire است که از متولین انگلیس و دوکت و دو سوارش است
 و او امانت ولیعهد انگلیس داده است که یلیاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچهها و بخیرها
 بودند صدراعظم و کرد مورلی با مادر کالسکه بودند بقدر کیساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حال
 موجودین بود به چیزیک میرفت داخل حیایان باغ شده را دیدیم تا رسیدیم دوم باغ مخصوص پادشاه

داخل باغ شدیم شاه زادگان و غیره بودند چند چادر تو حی چمن و باغ زده بودند عمارت محقری (اگلین)
داشت رفیقیم به چادر و لیعهد روس و انگلیس نهایشان باخانهای نیا و سفرای خارجه و وزرای این
و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفیقیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با لیعهد انگلیس رفیقیم بگردش باغ گلکاری خوبی کرخانه هم داشت همه مرد باور نهامی کشیدند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی بخورد و بعد در باغچه درخت
کاجی با پیلی حاضر کردند که من بیاورم خود بکارم کاشتم این محل در فرنگستان کنوچ احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به ویند زور و ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفیقیم به منزل شب فراغت بود خوابیدم برادر زنهای
و لیعهد روس و انگلیس که سپه پادشاه و انمارک باشند امروز تازه وارد شده بودند جوانیست بس چادر
سال در بحر منصوب شد و اسمش *Valdemir* با او هم تعارف کردیم بدیدن خان امرا

آه دو روز دیگر باز میرود **روز یکشنبه سوم** امروز هوا بر شدید

و مه است و باران شدید می آید بعد از نماز با معتمد الملک و مرلی کالسکه نشسته قدری
در بایت پارک کشتم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم شدت می آید باز مرد
وزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چریک که در روز رفیقیم از چریک گذشته براه ریشمون
Richmond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی اینجا سیر میکردند

باغ بسیار بزرگ است اما میانش رفیقیم با برج باریک بلندی ترکیب چمن میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشکی است از دور دیدم خلاصه رفیقیم بر ریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحدگیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است حیابانها چشم
اند از بسیار خوبی باطراف دارد خصوصاً بروخانه تیر از نوع سگاربای ویند زور و در چمنهای
اینجا بسیار بود چون باران می آید نشد گردش نکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف
انگلیس است اینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش بروم رفیقیم پیاده شده داخل شدم خود باز و جوش

انگلیس استقبال کردند و پیرسیت قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز
هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویک *Vigh* است لازم شد تفصیل و یک نوشته شود کل وزرا
دولت انگلیس و فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویک هستند که رئیس آنها لرد کلاوین
صدر اعظم حالیه لرد کراونیل و زیر دولتی و سایر وزراء هستند فرقه دیگر که بر ضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسراالی *Disraeli* لرد دربی و غیره است
هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری
دو بست سفیر استریا و سایر مردمان پولیتیک آبخا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتم
بهما نخانه ریشمون که بسیار هما نخانه خوبست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند
اند از خوبی دارد اما و ابرامانم دیدن بود باران متصل میاید قدری آبناشته چای میوه
خورد و رفتم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بکاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفت آمده بود
سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مراوده با دولت
روس کند وزیر مختار پطر بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد ماینربری که هر یک سابقا وزیر
امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیر
آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارمنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی بادیارش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در ژو
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمد
بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد ادکلین معروف بحضور آمده نشست یاد
کردیم این شخص از دیپلماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال پیش در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آبخا حرکت میکرده است در جنک سواستاپول متحد خیالات انگلیسیها

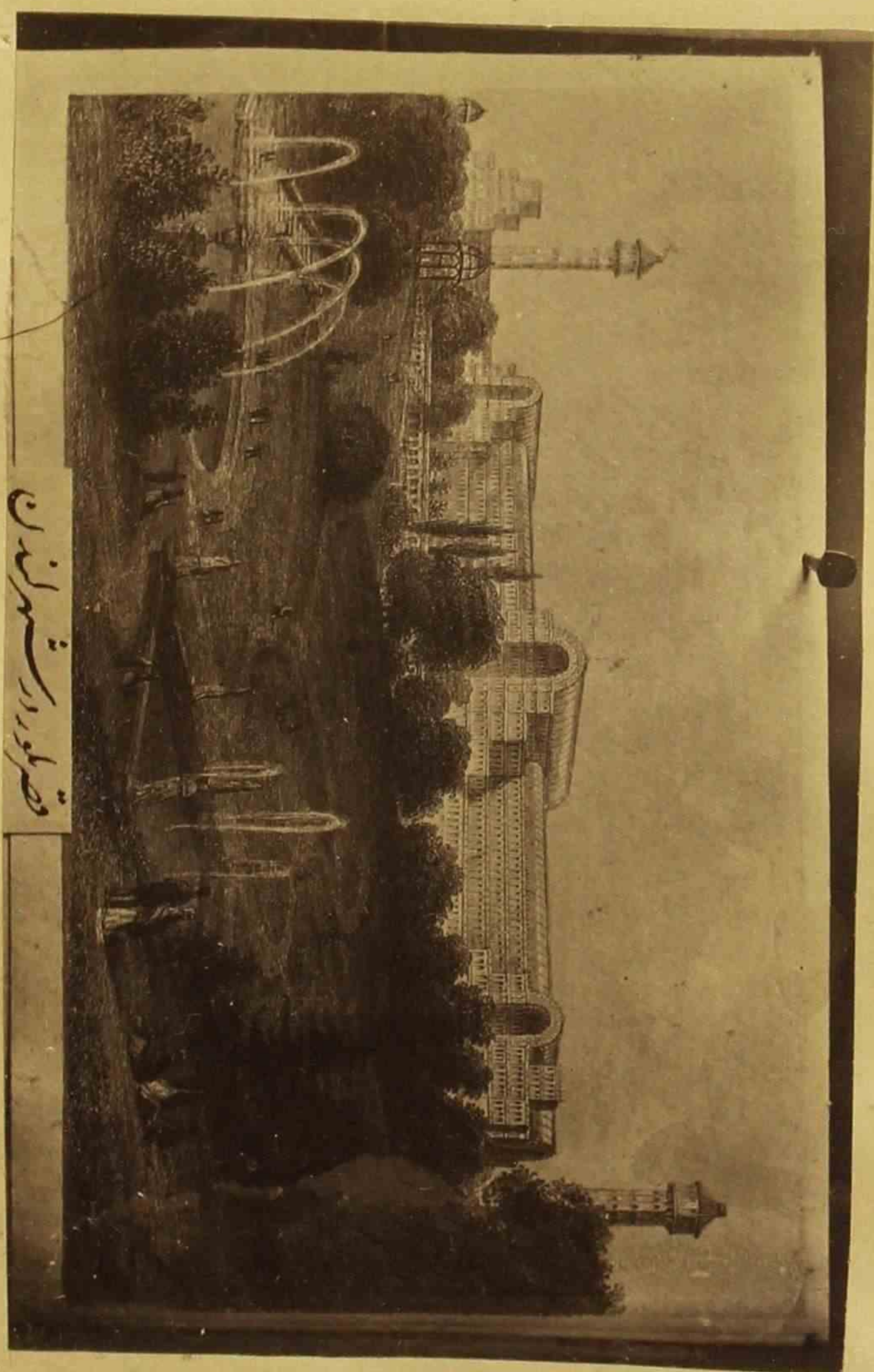
و برضد روسها بوده است و از ایام ناپلیون اول که قاروان خان ملحق فرانسه از ایران سرزن (کلینس) رفته و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه در ایران و بنحو اطرداشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالاهم با حال عقل و شعور صحبت میکرد ناخوشی نفرین دارد اگر این ناخوشی انداشت با عتقاد من حالاهم آن عقل و هوش و بینیه را دارد که دولت انگلیس مورثهای بزرگ باو بدید بعد او هم رفت برخاسته نماز کرد و امشب را باید بعمار بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشباری و همان نیست امروز قبل از دیدن وزیر او غیره تلمبه چنان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند و زبانها گذاشته به خیال انیکه عمارت مرتبه بالا کش گرفته است بچابکی و جلدی تمام از زبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر اطباء بکمرشان بسته برین فرود آوردند برای استخراج خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع احترامات و اهتمامات برای سخلا انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها و جبهه خانهای لوچ *Woolwich* انگلیس و اروپا همان احترامات تازه از نوپ و تفنگ و کلوله و غیره برای زودتر و بشیر کشیدن جنس انسان میکنند و بر کس احترام عیش بهتر و زودتر انسان را تلف میکنند افتخار باطنیاید و نشانها میگیر خلاصه درین بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانشان نشیمن و پنبه بود و در دست داشتند اگر این دستکش نبود بهمدیگر راحی کشند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمار بلور که اول اکیسوزیون فرنگستان در سجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده هنوز هم این عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما بازاران شدیدی میآمد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت می گفتند رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاه زادوهای ما و سایر نوکرها بودند دم عمارت چادری زده پرسن الفرود و شاهزاده خانها و نجبا آنجا غنطرو میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

انگلیس استقبال کردند و پیرسیت قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز
هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویکت *Vight* است لازم شد تفصیل و یک نوشته شود کل وزرا
دولت انگلیس و فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویکت هستند که رئیس آنها لرد کلاوین
صدر اعظم حالیه و لرد کراونیل وزیر دولتی و سایر وزرا هستند فرقه دیگر که بر ضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسراالی *Disraeli* و لرد ورنی و غیره است
هر وقت فرقه اولی غل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری
دو بست سفر استریا و سایر مردمان پولیتیک اینجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم
بهما نخانه ریشمون که بسیار هما نخانه خوبست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند
اند از خوبی دارد اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل بسیار دیدن بجای نشسته چای میوه
خورد و رفتیم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بکاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفت آمده بود
سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مراد شده با دولت
روس کند وزیر مختار پطر بود دیده شد و همچنین لرد ورنی و لرد ماینربری که هر یک سابقا وزیر
امور خارجه بوده اند از محارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیر
آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی بایدهش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در ژو
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را بمبدل لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده
بود زرنگ و رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد ادکلین معروف بحضور آمده نشست یاد صحبت
کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال پیش در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنک سواستاپول مجدداً خیالات انگلیسیها

و بر ضد روسها بوده است و از ایام ناپلیون اول که قاروان خان ملجی فرانسه را ایران پرین ^۹ کلیسنا
رفته و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه در ایران
و بخاطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالا هم با حال عقل و شعور صحبت میکند
ناخوشی نفرین دارد اگر این ناخوشی انداخت با عفا و من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که
دولت انگلیس مورثهای بزرگ باو بدید بعد او هم رفت برخاسته نماز کرد و امشب را باید بعمار
بلور که خارج شهر لندن است برویم اینجا آتشباری و همانست امروز قبل از دیدن وزیر او غیره تلبه
چنان انگلیس آید در باغ جلو عمارت مشق کردند و زبانها گذاشته به خیال اینکه عمارت مرتبه بالا
گرفته است بچاکلی و جلدی تمام از زبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر اطباء بکمرشان بسته بر زمین فرود آوردند برای استخراج مردم خراج
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخراج
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها و جبهه خانهای *Woolwich* و لوچ
انگلیس و اروپا همان اختراعات تازه از نوپ و تفکات و کلوله و غیره برای زودتر و بشیر کشیدن
جنس انسان میکنند و بر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکنند افتخار باطنیاید و نشانها میگیرند
خلاصه درین بین چند نفر پهلوان انگلیسی آید و بکس کردند بکس مشت زدند و بهر یک است که خیلی
او ستادی و چاکلی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از نشیم و پنبه بود و در دست داشتند اگر این
دستکش نبود و بهر یک را می کشتند بسیار مضحک و با تماشا بود و عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمار
بلور که اول اسپوزیسیون فرانکستان در سجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده هنوز هم این
عمار ت برپاست یک ساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما بازاران شدیدی میآمد که بسیار وقت
مردم را تلخ کرده بود با وجود این با جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت می گفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاه زاد بای ما و سایر نوکرها بودند دم عمارت
چادری زده پرسن افراد و شاهزاده خانها و نجبا اینجا غنچه و میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

اولین) دقیقه آنجا مکت شد و اولی عهد اکلین و ولیعهد روس و زنهای ایشان و غیره رسیدند دست
زن ولیعهد اکلین گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل باز نیت و مردها براتب نشسته و کوجه برای رفتن داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که کنسید بزرگ مرتفعی دارد و وسط کنسید
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میرخت
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بود
من و ولیعهد ها و زنهایشان و شاه زاده ها و شاه زادها همه آنجا نشستیم و دو کاه میز
بنو گفتند ناخوشی نفرس گرفته است رو بروی ما رک بزرگی بود مثل ارک ال برت هال میزیکان
چی زیاد با خوانند ها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان حیره میشد دور بین دو چشمی آوردند تا
کردیم از پشت شیشه های پشت سرفاوار بای آب بسیار خوب بحیثیت زوجه دوک سوترلند
با دخترش عقب سر مانسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما اکلینها بازی شینتیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از حبست و خیز و معلق شدن روی طناب
و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد سیلهای پهلوانی ایرازا آورده میل بازی کردند بعد دسته
از اهالی محکمت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیها
عجیب کردند که عقل مخیر میشد اغلب کارها را با ایشان میکردند میخواستند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پرگاه برطور میخواستند میچرخانند و بهوامی انداختند باز بروی پامی افتاد شخصی بام
بسته میخواستند بزبان بسیار بلند بر روی پامی خود راست نگاه میداشت بچیده سناله میرفت
روی بزبان بازیها در می آورد کلولهای عجیب بهوامی انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که کلولها بر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پا
پیش





قصور در شهر لندن



مچهر خاند بطوریکه غلیو آن نوشت طناب قطور بلندی از سقف کنبه که تازمین چل فرغ میشد ^{کلیس}
اوختند و دستها را غلیسی که کارشان بند بازیست میل خودشان بازی میکردند طناب گرفته سجای
تاز دیکت کنبه رفته بعد از آنجا بیک پایستاده کچ میشدند یکی از آنها از بالا سران برید با کله پائین آمد
خیلی غریب بود بعد از اطراف طاق طنابها اوخته نوی زیر آنها بسته شخص غلیسی بند بازی کرد
که الی امروز ندیده نشینده بودیم همین قدر غلیوسیم که بند بازی بود سحر میکرد و پرواز مینمود و مثلاً ده
بشیر ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود و محبت در آخر از بالای بند خودش پر ت کرده توی نو
افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد و رفیقیم بالای عمارت شام را در سرمیزی که همه اعیان امرا
بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای غلیس است از بالا پدید آمد و فوارهای مستعد
که هر یک متجاوز از بسیت ذرع محبت توی باغ بود و منبع این فوارها برج بلندی است که دم
در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی خیر بر سر گرفته با وجود باران شدیدی توی باغ
پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتش بازی شد آتشهای قشک و
چهار باینکه ستارهای رنگارنگ از میان آنها پروان میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتش
بازی آمدیم پائین از البکر سیمین تلگراف ماند ساخته بودند همین که من دست بان زدم
قشکهای آتش بازی زیاد از توی باغ بهوارفت تماشا داشت باز در مراجعت دست

زوجه و لیعهد را گرفته رفیقیم بمنزل
که اهای فرنگستان عوض کدالی ساز میرند
کماچه میکشید هیچ سوال نمکنند اگر کسی پول داد میکشیدند و الا متصل ساز میرند و در باغ جلو عمارت
ما قراول نزو ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر
باز با هوا میکنند خصوصاً در خاک بلر شک خیلی دیدم اطفال کوچک شیر خواره و غیره را در کا
لسکه بای کوچک می نشاند و روز با درختها بانهای باغ و چمنها با دست میکرد و اند بوضع بسیار
قشک و اطفال در کالسکه نجواب میروند چهار عدد از شکار باینکه در چمن میچریدند و از جنس ار
قالی بودند اما بشیبه برال از دوکت و دوسو تر لاند گرفته با برایشیم سپردیم که نشان دهد بطهران ببریم را

۱۱۴ (کلیس) روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد
که مازوریته *Majorite* میگویند و طرف اقل *Minorite* کل و کار قندیر
که در پرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که
حال وزارت دارند بعد لرد کلا دستون صدر اعظم آمد پیش با قدری صحبت شد برخاسته رفیقم بکلیسای
وست ستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیت بنایش قدیم و همه از
سنگست سقف مرتفع طولانی دارد و بازاری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی
بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره
خود بازاری هم در آنجا است در وسط معجز آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پایی کلیساست ارتفاع ۲۲۵
پا اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند ادوار لوکون ضویر بازاری سوم بازوی پنجم بازاری هفتم الیزا
ستوار تمام خانواده سلاطین سوار و خانواده با نور از وزیر اپیت فکس روبرت پیل لورد
پالمستون از سرداران او ترام لورد کلید تخت بسیار گفته اینجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی در
بدست کشته سلاطین انگلیس سیده است خلاصه بر کشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبر است که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنجا نوشته شده است
بانجهای دیگر روز چهارشنبه ششم باید بونید زور بجهت و دایع با پادشاه و هم
نهار را منزل خوردیم و لیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا
میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده میخوا
بآب بنید از بعد از رفتن ایشان روانه و بند زور شدیم همه شاه زاد با و صدر اعظم و غیره در کتا
بودند رسیدیم به بند زور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفیقم بالا مارا برد

در جمیع اطاقهای عمارت گردند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب و طرف (۱) عمارت

شهر لندن و صحرادر و باغ گلکاری خوبی و در پای عمارت طرف صحرای بود که بنا به معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هندی بود مثل روزنامه نوشته بودند مصو
بقاشی هندی بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی بهم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
و غیره بدست آورده پشت آینهها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع قیو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم
اروپا و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود و کلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملجیت بود که نیکلای امپراطور روس فرستاده بود و کلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار در نلسون
کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاه داشته اند و کل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
کلوله توپ سورخش کرده است با چند عدد از کلوله های آن توپها در اطاق بود و در شمع
بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ تکی
سرمازی از سالهای روسیه برای نمونه اینجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که در جنگ سنگ
به دیه فرستاده اینجا بود و در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول
که سنت الیانس *Sainte Alliance* می گفتند کشته بودند خیلی کشته بعد رفتیم در اطاقی
سرمیر نشیتم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تادم کار است بمقام
آمده بود باز لباس اگوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیت بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برحالتیم پادشاه تادم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خود مرا با پادشاه
و تادم بیاد کار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق حال مهربانی و دوستی پادشاه
از اول ورود بنجاک انگلیس امروز نسبت به ما بعمل آورده اند بعد دیدیم پادشاه و پادشاه
را گرفته رفتیم تادم کالسکه و داع کرده قوی کالسکه نشیتم پادشاه خواهش کردند که عکاس
محض

(حکایت ۱۱۶) ایشان تومی کالسکه عکس را بنید از عکاس چند شیشه عکس را انداخت بعد براه افتاده
 قدری که از خیابان رفتیم راه را بچ کرده رفتیم بخانه پرنس بناد و حرا پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاه زادوهای هولستین المان است که دولت پر دس حالا
 ولایتش را متصرفست و شاه زاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقت بلکه صاحب شود خلاصه
 وارد خانه شاه زاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر
 خاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دو شش دو
 مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است
 از سنگهای نیکین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
 موت از مر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته کلی که در دست داشتیم بالای قبر گذاشتیم
 بسیار آفریده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود
 اینجا با گر مخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای کا و ها و گرفتن شیر و گره برآ
 پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی باید کار کا شتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
 شاه زاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بپاشا
 دم تو سه رفتیم دم تو سه زنی بوده و حال بدست سال است مرده پسر و بنیره دارد جانی ساخته
 که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و درخت
 بهمان شخص و همان عهد را بعینه چو مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشت و
 غیره با و بها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطرافها و تالارها ایستاده و نشسته
 قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدد که این آدم یا مومست خلاصه پسر
 دم تو سه ناخوش بود و نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون بپوم را با همان لباس نوعی خت خوا
 با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی نهایی جاندار میمان
 آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی که آدم و آدم مومی که امست شوختم تا اینکه

زنها بر خواسته راه رفتند و خنده کردند و نوبت معلوم شد که آدم جاندار هستند اسکال (ایستادگان) کلیسای
 حالیه انگلیس و اولادشان و وزیران همه بودند و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش اثرنی خلی
 صورت بود علاوه بر اسکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قائل بودند نفس را که در شیطنت شقاوت
 از معارف دینی بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد و مرنی
 ایتالیا لی یکداری که آدم را بان آویخته بقتل میرساند از فرانسها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم
 کشتن را نشان میداد می گفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یاد
 کارهای قدیم در اطاعتی بسیار بود و اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه های یک درخت و اطراف
 بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون
 خودش طرح جنگ کشیده بود و همچنین کالسکه چوبی و اطراف و شل و بعضی رخت ناپلیون دیده شد و همچنین
 بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد از آنکه بیرون ریز آنجا باز
 وسیعی است که از هر قریب اسباب که تصور شود می فروشد قدری کشته بعضی بلور آلات و غیره خریدم
 از آنجا بمنزل رفته خوابیدم روز پنجشنبه به ششم شهر جمادی الاولی امروز نهار را
 منزل خورده بعمارت بلور رفتم سوار شده رفتم بخار و یکتور یا سوار کالسکه بخار شده را ندیم راه
 مشرف بام خانها بودند یک خانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میکشید
 بیست دقیقه کشید که رسیدیم بخار عمارت بلور پیاده شده از پله ها بالا رفته زن و مرد زیادی از حد
 بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشدگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب
 تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
 در بایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از آن تمام بعضی از اجزای آنرا آورده
 در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده همان
 خانها ساخته جای تعجب برای ابالی لندن بنا کردند و از با حوضها با چمنها و باغها و هر جور چیزیکه آدم را
 مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز بر سیل استمراریست

(۱۱۹) هشت هزار نفر برای گردش تماشا اجرا میروند و آن اسخاصی که اینجا ساخته اند مبالغی
 میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه ویدم از اهل جزایر
 ژامائیک *Jamaïque* که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره های سیاه که
 در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی شسته بودند باز از آن طاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند و کشش
 بزرگ قوه چخته بودند زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجایی رسیدیم که یک شیرمال دار و قمار
 با یک پیرهن و شان که با هم جنک میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود و هر سه این حیوانات
 که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و پیرهن و مرال
 مرده نمیشد فرق داد و پنجهای که بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
 پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سر
 نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر الحمر که اعراب کفاح تسلط خودشان در اندلس و تولد در
 اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوبست کج بری دکاشی کاری خوب کرده
 این عمارت چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
 کج بری و غیره میکردند اما کج بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کج بریها بر حمت تمام با
 دست میشود اینجا قالیها از سرشیم ساخته اند که انواع نقشها دارد و بهر نقشی که میخواهند همان قالی
 بر روی تخته کج گذارده فوراً منقش شود فوراً هم خشک میشود و آنوقت مثل آجر دیوار یا کاشی میگذارند
 حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از اینجا رفتم به ماسیجانه چند پله مسجور و زیر زمین
 دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در اینجا
 بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا بازار میان مردم
 گذشته از پلهای که شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتم بالا باغ و فواره بار تماشا کرده بعد باز رفتم
 از قوی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برد و خیلی راه پیاده رفتم زن و مرد
 و عمه احتساب زیادی هم بودند ما رسیدیم باغ و بالون بسیار بزرگ از سجاد پر کرده مستعد

بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال پیدا نکردند و در آن روزی آنرا مثل شمع (کلین ۱۱)
چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهیگیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که
هوارفت سمیت *Smithe* نام با کفشدیکرا و نو *Evenau* نام در بالون نشسته بهوار
و بالون ارشتم کشت بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر سمیت که جوانی بود و می گفت تا بحال صد
هفتاد مرتبه باید برم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوار و از آنجا آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر جوضها و فوارها مردم بطوری از وحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بودیم جوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند کالسکه نشستم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم باین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
بال رفتیم کارخانه آنجا کار میکردیم بعد رفتیم تبالا با اینکه اقسام چوپنها و انواع علیهاها و ظروف آنجوری
بر ملتی را با اقسام پارچه های حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را آنجا با چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم تماشا می پرد های صورتی که مردم در سه ماهی که اسپور سیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میاورند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرد ها
بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدری پانزده پرده خوب فتنه کردیم سمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اسپور سیون که
مرد فر به ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است
گفتم قیمت خرزنده غنیا نج لیره است اینکه شکل خراست چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد و جو د کاه میخورد و گفتم اگر خرج ندارد و بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت بال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد و در جمعه ششم

امروز بعد از نماز دیدن ولیعهد انگلیس فتم زنه‌ای ولیعهد روس انگلیس برپیش آوردیم بودند
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده فتم بریخانه سنت توماس که در مقابل پلست
واقع است این مریخانه را ملت ساخته است از زمان او در چهارم نباشده و حال دوشسته است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود پول جمع کرده بجهت
مصارف مریخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی هفت است بسیار بنای خوبست همیشه
بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحة لندن که اسمش سمین *Simon* است با سایر اطباء و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه
بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای تشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران بسیار
بودند رفتم با طاقتی دیگر که مرد با بودند با وجود ناخوشی هورای بلند می کشیدند در مراتب
اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتب بالامی کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنک بنای مریخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتم خانه لرد دارکیل و زیرین
خانه اش دور بود از بایت پرک و عیزه گذشته رسیدیم زوجه وزیریند که خواهر دوک سوترلاند
وزن مننه ایست با دختر پادشاه که زن سپرو وزیریند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتم با طاق سرمیز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتم
پایین تومی باغچه چادری زده بودند نشستم شخص اگوسی لباس اگوس آمده قدری بی و سرناز شخص
دیگر با لباس اگوس رقص اگوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دو شمشیر با
کرد شخص معروفی که اسمش ویستین است اختراع تلگرافی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود تومی باغ
گذاشته بودند رفتم تماشا کردیم بعد برگشتم در بایت پرک پیاده شده به بنایی که پادشاه بسا
کار بارت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنک است و حجاریهای بسیار خوب دارد

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنک در آورده اند بنا سبت اینکه خود کتب ^(۱۲۱) کلیس
 از اهل علم و صنعت بوده است اما از دحام مانع از تماشا بود و بر کشتم کالسکه نشسته رفتم منزل شب تماشای
 در روز لام رفتم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم تماشای خانه و لیعهد کلیس بهم اینجا بود استقبال کرد
 دست داده رفتم بالا در حجره نزدیک سن نشستم پرسش افراد هم آمد او پیر او باله هر دو بود خوب خواندند و
 رقصیدند رقصان خوشگل خوش لباس بودند تماشای خانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
 زن جوان خواننده معروفیست *Nelson* نام از اهل سود و لیعهد آوردن با قدری صحبت کرد
 بسیار حرف زد رنگست همه ساله تماشای خانه های بطور و نیکی دنیا و غیره فته مدخل زیاد میکند حالا به شخص کو
 نام فراموشی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن شام گذشتیم این عمارت از قدیم
 ساخته شده است حالا هم با دلیای دولت کلیس اولیای سن شام می نویسند پادشاه سابقا اینجا
 سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر این عمارت رفته اند حالا کو یا مادر و وکد کامبریدج اینجا
 می نشیند آدمیم منزل صنایع الدوله ویر ویر برای تعیین منازل و غیره بپای رس رفته است خلاصه اگر احوالا
 شهر لندن با کلیه کلیس اینجا هم کما هو حقه نویسیم باید یک تاریخ بزرگی از کلیس نویسیم در مدۀ توقف
 بیجده روزه لندن الحقیقه پیش ازین نمیشد نوشت اضافه وضع کلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم
 و خوبست از آبادی و متوال مردم و تجارت و صنعت کار کردن و پی کار رفتن مردم سر آمد ملل است
 روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شر بورخ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم
 این بیجده روز توقف لندن همه روزها بر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه و لیعهد کلیس
 لر و کرا نوئل و زیر خارجه لر و سمرنی پرسش افراد پرسش از تور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده اندیم
 برای کار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که ابالی کلیس همه از رفتن با قلبا ملول
 متأسف بودند رسیدیم کلاس و نیکتور یا و لیعهد و داع کرده رفتند اما پرسش افراد و ار تور با صدر ^{عظم}
 در کالسکه نشستند سپهر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند را ندیم برای بندر پورسموت سه
 ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق بر راه اولی میشود از آباد

و شهرهای معتبری که گداییم قشام ایوم دور کنت هور شام ارون دل شیشتر بود و ارونه
 شدیم جمعیت زیادی بود از قلعه های کشتیها و پانداختند امیران بزرگ مقیم انجار و شام سیمو ریدرا
 کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی همش اکل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خود
 ساخته بوده است حال که جمهوری شده همش را عوض کرده اند که داشته اند کشتی بسیار خوبست نه خورم
 میسونیکای ترجمه فرانسه با پیوستن مترجم و میسونیکه وزیر مختار فرانسه که تازه مانور با قامت در طهران
 است میسونیکل شارژد فر سابق فرانسه که در طهران بود با میسونیکل کپتان کشتی و سایر صابنصبان بحری
 به حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر و در انجلیس است بکانه
 فرانسه که از دریا یک ساعت و نیم راهست اما از این راه پورتموت بشربورخ هشت ساعت راه دریاست
 خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکرهای و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین
 کشتی با حجه احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بجزکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال
 همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شدم
 رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورخ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد
 توپهای زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفراسنها سپرده مراجعت کردند و رفتند
 غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لشکر انداخته آسوده شده شام خوردیم صابنصبان فرانسه از بنقرار
 آمدند کشتی ویس امیرالینو و احاکم بحری شربورخ ویس امیرالینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولن
 سردار قشون فرانسه در شربورخ میسونیکه حاکم کل ایالت مانش میسونیکه حاکم شربورخ
 با سایر صابنصبان و اجدانهای بری و بحری بحضور آمده رفتند و کشتیهای جنگی آشنای حراغان غلبی کردند
 روز یکشنبه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سواری قایق
 شده را ندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم با سکه پله بسیار خوب طاق نصرت خیلی قشنگ
 ممتاز اندک بود و دستهای کل و چل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قتل طپانچه و تفنگ و سیر
 ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتم بالا جمعیت زیادی از صابنصبان نظامی بری و بحری

و حکومتی و از باب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم مانس همه را معرفی نمود و منهم احوال رسی (فرشته ۱۲۳)
میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم حبه
و لاغرا اندام هستند مثل ابالی و سن المان و انگلیس نیستند شباهتشان با ابالی مشرق زمین بیشتر است قلعه
شربورخ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض
دارد که همیشه پراکت کردن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست متجاوز از
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیت ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اولست و در زمان
ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها براه آفتاب و امروز از محکمت نور
ماندی عبور شد بسیار محکمت خوب بر حاصلی است چپهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد و
کاههای خوب و باین کوه سفند یا دنگاه میدارند بواسطه مرتفع زیادی که دارند بوته و درخت گز و
دیده شد مثل ایران است اغلب کلهها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تیر
و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است پته زیاد دارد و سیب این محکمت بخوبی مشهور است
درخت سیب یاد دیده شد خلاصه بشهرکان رسیدیم پای تخت نورماندی است نیم ساعت اینجا
ماندیم نماز خورده شد شهر بسیار خوبیت بعد ازین شهر از چند سوراخ کوه که کشیم که یکی از آنها بقدر
یک فرسنگ میشد طلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشد و از شربورخ تا پاریس راه آهن بیست ساعت
راه و نو و فرسنگ مسافت است یک ساعت بغروب مانده بجوالی پاریس رسیدیم از پل و دخانه سن که خارج
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه وارد داخل شهر بدو شهر
میکرد در فتنه بجای رسیدیم موسوم باپسی *Passay* که همه رجال و اعیان عالیه دولت فرانسه
و سایر مردم تماشاچی در اینجا حاضر بودند صیغ الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است با دوک
دوبروکلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزیر او و غیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون
با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد چنانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافقی را
پیاده رفتم مرشال امر او صاحب منصبان عسکریه و غیره را معرفی میکردم کالسکه اسبی من و صند

(فرشته ۱۲) و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه های دیگر سوار
 شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام
 و راندارم بالباسهای خوب ایستاده بودند االی کرلر سیلاتیف که منزل مارامعین کرده بودند خلاصه
 عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از یوا و بولن عبور شد که خارج قلعه است
 دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باوئودولا کراندارمه عبور کرده بارک
 دو ترلیومف رسیدم که از بناهای بزرگ ناپلیون قول است از هنک ساخته اند صورت جنگهای
 ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما درین جنگ
 آخر بار و سها از کلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صنایع
 چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده اینجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند
 و شمشیر مسودوال *Mr Duval* است با کلاستر آده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
 وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آده نطقی کردند جواب دادیم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
 خیابان شانزلیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
 خوب کاشته اند و خانه های قشنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دو لا کوئکر دکه میل بلندی از
 مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان باروجی است و دو حوض با فواره داشت اما فواره ها خشک
 نمی جبهه هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ما معین کرده
 بودند شدیم دم پله عمارت میسوبوفه که حالار رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلای نطقی ملتی رفتند
 و رود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب در تحت خوابی که
 بجهت ما زده بودند تحت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اتریش
 را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فراسنها دیدم اولاً آن حالت غریبی بعد از جنگ المار
 هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند زخمت زنها و خانها و مردم همه
 رخت غراست کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال ننده پادشاه
 ۱۲





مارشال ماکماہون MAC MAHON رئیس جمہوریہ فرانسیسی



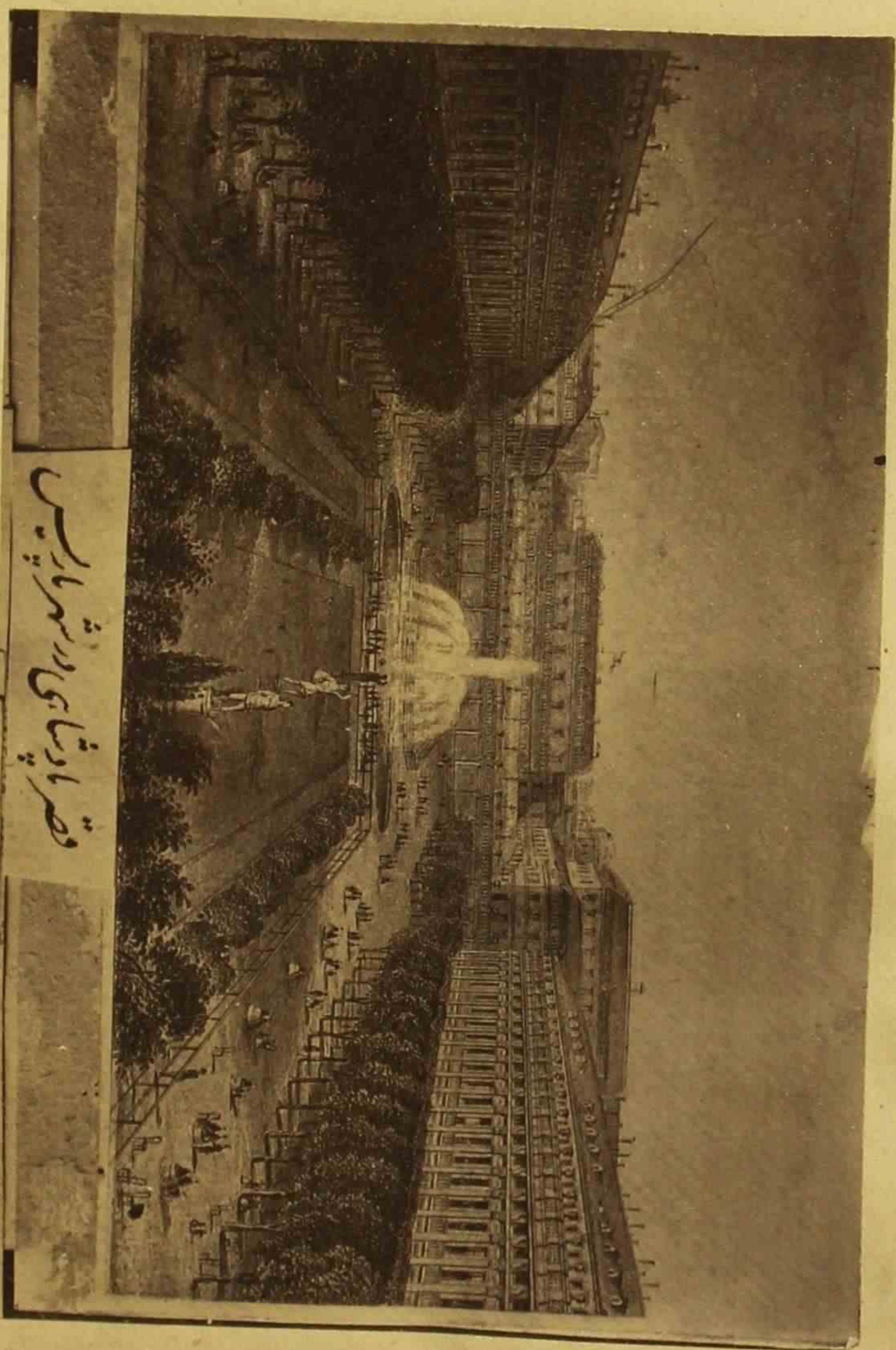
میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب با و از بلند میگفت سلطنت و قواعد و محکم و باقی باد (فرشته)
ازینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حال اور فرانسه میباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را میخواهند فرقه باری هم را میخواهند که از
خانواده بوربون و با اولاد لوی فلیپ اگر چه یک طایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت
زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روش *Rouge* یعنی جمهوری سرخ را
سرخ طالب هستند که اصل جمهوریت بعضی جمهوری سطر اطلبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر اطلبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کارشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دولت است و همه
کس باید از او حساب ببرند اما باین اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امر
ایستاده بودند قریب بسیت هزار نفر شنیدند این عمارتیکه منزل است سابقا دارالشوری یعنی
مجلس اجتماع و کلاهی ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه و کلا و اولیای دولتی همه بوسایل رفته شهر پاریس بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است بهر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت محافظت ندارد عمارت توپیری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده
کمونهار آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بجهت عمارت
لوور که متصل بعمارت توپیر است محفوظ مانده و خراب نشده است بهوتل دو ویلر که از عمارات
خوب دینی بوده است و عمارت نشان لرئون و نور را بالمره آتش زده اند مناره و مذوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهاییکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهرست بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا غایب آفتاب بسیار شبیه است بهوا

فرمانده ۱۲۶ ایران شهباسوار کالسکه شده با معتدالملک و جنرال ارتور General Arture

در شهر گردش کردیم از کوچه ریوی و از خیابان سباستپول که از کوچه های معروفست و از میدان اندم
و عمارت توپلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
و خوب شهر با صفا نیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میکشند و در قهوه خانه ها و غیره مشغول عیش
بودند و در خانه سن مثل و در خانه تمبر نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت با باغ کوچک خوبست حوضی دارد با فواره سنک سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود به عمارت وزارت خارجه که شاه زادگان منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد و بهر طور شخص بخوابد ممکن است
روز و شبانه یازدهم بعد از نماز سوار کالسکه شده به تماشای شهر رفتیم از کوچه پاک
موسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترمویف رسیده رفتیم
رو به بواد بولون اول رفتیم به ژاردن و کلی تاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی کله ها داشت
و جانی از سنک ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بناغات و خوش و طیور و
اطاقهار با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها و طوطیهای نیکی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است
بکان کور و که در استرالیای پیدا میشود خیلی شبیه است به موش و پاختر عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برد و دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل با یکدیگر بعد از شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زاییدن بچهاش توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدهد و بسیار پر و میشد و قرقا
ولهای بسیار عجیب خوش رنگ با انواع اقسام دیده شد و دو فیل هم بود که تحت بر روی آنها گذاشته
زنا و بچها سوار شده راه میرفتند یک در شکه را هم که آدم در آن نشسته بود و یک شتر مرغ بزرگی
بسته بودند در محال سهولت میکشید بعد یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش ما رفتیم

بما اینجا مثل باغهای سائر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات در وادی
 دو لوین است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولخارجه بوده خودش حاضر بود و نایبش که همیشه فرودست
 حاضر بود معرفت نباتات و غیره را میکرد و بعد سوار کالسکه شده رفیق میکردش بود و بولون جزیره میان
 آب بود سوار قایق شده رفیق آنجا یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
 میکرد و کلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بودند نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان کلوله
 داشت معلوم شد که در آنجا با جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
 کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پادیلون امپراتریس *Pavillon de l'Impératrice*
 یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده حجت
 باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده کردش کنان رفیق و بمنزل شب را هم رفیق میکردش باز اسر
 پوشیده دیده شد مثل الان قدری هم اسباب خرید آیدیم منزل و ز نامه پاریس را روز بروز به
 تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای کردش کهای خوب در شب و روز مجال روز نامه نوشتن
 نمیدهد ولی آنچه لازمست نوشته میشود بطور مختصار سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
 دولتی اینجا ایچی کبیر و وزیر مختار و شارژدفرست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایچیان کبیر
 شیرینی فونش پاپ یعنی فرستاده پاپ لر دلین ایچی کبیر انگلیس لوزاکا ایچی کبیر اسپانیا پول پریس
 ار لوف ایچی کبیر روس که چشم پیش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سلیستری کلوله خورده محبوب شده است
 بعضی زنهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است و شمال سیاهی محکم بروی چشم محبوب بسته بود
 ایوانی ایچی کبیر طریش سرور پاشا ایچی کبیر عثمانی میونیکر اوزیر مختار ایتالیا میو و اشترن و وزیر مختار
 دولت نیکی دینا ناوین سام شیا و وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف هم ازار روس و میرزا عبدالحیمن خان
 ساعد المملکت و وزیر مختار مقیم پطرهم اینجا دیده شدند میو میو پرنس میو میو پرنس میو میو پرنس میو میو
 سابق فرانسه و طهران و میو میو میو شارژدفر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فریه
 تزوجان تر بودند یکروز بعد از نهار رفیق تجارت و باغ و رسایل هوا بسیار کزتم و رسمار رفیق جمعیت

(فرستاده) زیادی در طرفین راه بودند از شمار الیزه و ارک تر یومف و بود بولون و رودخانه سن گنیم
 حاکم و مأمورین سن و او از که آن طرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده لطفی کردند جوابی
 دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سارنی و ده شادیل و ده ویلداوری گذشته داخل و در
 سایل شدیم از دو طرف قنون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیاد و می فتمیم بکار تیکه منزل
 میوبوفه رئیس و کلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل و سایل از عمارت و باغ
 او ساخته است پردها و اسکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است
 و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست میوبوفه دم کالسکه استقبال کرد و کلای دیگر
 دولت هم بودند رفتم بالا در اطاق روی صندلی نشستم زن میوبوفه آمد حضور بعد برخاسته او
 همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ما کما هون منزل از ندر رسیدیم پیاده شده
 مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتم بالا در اطاق نشستم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار
 زیبایی است جزء عمارت و سایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن بختی است مارشال یک
 پسر بزرگ که بنظر معده هجده ساله آمد و دو دختر دارند اند توئی طاق وزیر خارجه دوکت برو
 هم اینجا بود بعد رفتم پایین ما و مارشال کالسکه نشسته رفتم باغ و سایل کردش کردیم حوضها و آبار
 زیاد و آبرو که منبعش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از صرخ سجار است بمنهار آبار کرده آب بغور
 انداخته بودند دریاچه طولانی پایین حوض و آبارها داشت چنانها نهای وسیع بسیار خوب درختانی چکلی
 همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان بدوری از درخت
 و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی مسجد بسیار با صفا جانیست محلی مثل کو
 ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرد در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم
 به اپولون *Appollone* که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند سایه
 دور او آئینه و کل و اسباب آرایش نگاه داشته اند در خوب حجاری شده است که بتصور در نمی آید
 حوالم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن اینجا بسیار اسکال و



قصر پادشاهی در شهر پارس



بجهت آنکه راهش همه پرگاه و سنک و سربالاست من گفتم میروم و از کالسکه پایین آمده رفتم بالا (فرستاد)
 اگر چه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در سگارگاه های ایران رفته و دیده بودم هیچ
 اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجتمها خیرال ارتون آمد اما زمین خورده همه رختهايش کلی و شمشیرش
 کج شد بلکه شکست مرثال هم آمد اما خیلی زحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرثال و
 خیرال فرانسه باینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجتمها بسیار خوب بودند قدر
 حرکت شده و تا عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پایین جایی دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
 حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنک و دو قطار مایین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که
 از میان آن فواره بلند می مجید قریب شهاب و نو حوض داشت که از میان هر یک فواره محبت این ستونها
 و فواره با وسط زمین و غیره همه از سنکست و همچنین در سایر جا های باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است
 حیابان زیاده و وسیع با صفا تعریف آنها کما هو حق بنوشتن ممکن نشود مگر اینکه خود شخص همه را به بیند زن
 و مرد تماشاچی از دحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند بر کشته رفتم بالای عمارت قدری
 در اطرافها گردش کردم مارشال کان روبرو و پالیکاو *Palikao* که سردار قشون نامور چین بوده است
 بحضور آمد صحبت شد پالی کا هو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار و برهم
 حالا شغلی ندارد اما بسیار سرگشته قابلی است با هوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در حجاز
 قلعه تزد تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانا او هم جزو اسیر شده است
 و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد سپربای لوی فلیب را
 دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری سجاک فرانسه آمده
 اند و نفرشان را که یکی دو کت و مال و دیگری پسر روان و یل باشد امروز دیدم شاهزاده و مال بسیار
 آدم قابلی است روان و یل هم شاهزاده خوبست قدری کوشش سنگین است کونت دپاری که
 نوه لوی فلیب است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا بود یعنی رفته بود بخانه که در سیلان
 حوالی پاریس دارد و شاهزاده با صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری دولت

(فرستاده) دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی حجت
 نظامی میپوشند و آنجمله سلطنت فرانسه را دارند تا خدایه خواهد اسامی و ترتیب شاهزادگان
 و آراست پسر بزرگ لوی فلیپ دوک و نور است بعد از آن و آن ویل بعد از آن دوک مال
 بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
 کونت دوپاری فوه لوی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دور له ان که پسر لوی فلیپ و لیچید
 بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال با کماهیون
 آمدند رفیقیم با طاقی که تحت خواب لوی چهارم با اسباب خوابش آنجا بود و تماشا کرده بعد از آن
 شام نشیتم نیز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سر کردگان و صاحبان نظامی و وکلا و غیره بودند
 دست راست ماسیو بود رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دولخار چه روبرو مارشال
 دست است ایشان صدر عظم همین طور شاهزادگای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
 الدوله عقب صندلی با ایستاده ترجمه میکرد و بسیار خوش گذشت این تالار طولانی بسیار خوب مرتبی
 است چهل چراغهای متعدد دارد و بعد از شام باین آمده من و مرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت باغ
 تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مسخلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
 رفیقیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه پرتبه داشت که از مراتب آب میرفت
 مثل آبشار و از حوض فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
 و وکلای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشیتم همه نشسته آتش بازی بسیار خوبی
 شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتش بازی سوار کالسکه شده از راه
 کلو *Saint Clou* که عمارت عالی دولتی بوده و در جنب المان همه آتش گرفته و سوخته
 اما جنابان و باغش بر جا مانده است رفیقیم بود بولون و از آنجا بشهر و منزل رفیقیم درین راه با
 جمال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفیقیم با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر
 سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهارم و غیره در آنجا است منزل ما که دا

دارالشوری قدیم است یعنی بعمارت پالک دوبرن در جلوانوالید میدان وسیعی است چنانکه با آنها (فرستاده)
 پر درخت هم دارد و واروشدیم سربازان سیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی به دیست و برخی کور بودند همه
 صف کشیده احترامات نظامی محل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
 قدیم و چنپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افیج هم بود آتشبارتن پره با جودا
 با و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در انجرایر حکومت داشت در جنگ کریمه
 و ایتالیا رئیس انماژور با بوده است رفیقم توتی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنک و مطلقا کار
 دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو
 کنبد مقبره ناپلیون اول است که حید او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
 کرده است سنک وی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنک
 بسیار خوب است و رنگ نایل سبرخی دارد امیر طور سیکلای روس فرستاده است بنای این
 کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توتی
 کنبد را هم او کود کرده است که سنک مقبره را اینجا گذاشته اند دورش از بالا را برودارد که مرد
 آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست کنبدش را هم ناپلیون مطلقا کرده است چند نفر
 از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده اینجا دیده شدند باز هم با کمال غلبه
 بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپتان دو شمان شاک
 برانش از طرف مقبره جانی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میکشیده آنگاه
 بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
 از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
 که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قصبه
 اش طلا بود اما شمشیر از رنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دور اینجا می
 گذاشته بیرون آمده رفیقم موزره که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاده از آدم و اسب همه را با نمره و اسم صاحب
 آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاها می دیگر هم محل اسلحه و غیره بودند چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
 روز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در انوالید از صاهنصب و سر باز موجود است با یض
 و نونفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد و بعد بنای عمارت را در عهد
 بر حسب حکم لوی چهاردهم لو و و او زیر جنک کرده است سی و دو عمارت و توپ در انوالید است
 هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بد بد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز
 ماهم با پاریس از انوالید شلیک توپ کردند پرتها نیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دو
 دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند همچنین پرتها نیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته
 اینجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش سرق است که خودش در جنگها گرفته است
 کلیسا دو است و چهل و پنج سرق است که از عهد قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران
 فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از انجمله تورن و و بان و لاسن و کلبه که از سرداران
 و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرترو و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
 ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما به
 در راه آهن شهر بورخ و و ترن بخار هم حوزده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو *Premieu*
 که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سیوم بوده و مناطق غریبی است
 بحضور آمد مردیست پیر سپار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
 روسا است و خیلی معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
 یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را می نمود با
 کفتم شنیده ام شما برادر با هزار کرو و پول دارید من بهتر آن میدانم که بچاه کرو و بیگت دولت
 بزرگی یا کو چکی داده محکمتی را خریده و یهودیهای تمام دینی را در اینجا جمع کنید و خودتان را
 بشوید و همه را اسوده راه ببرید که این طور متفرق و پراشیده نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوانی ند

و باو حالی کردم که من اجمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم میسوسیس معروف که در یاسا (۱۳۳)
 سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده با تمام این شخص راه را باز کرد و مدتها
 واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک تر شد
 با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حال او در سردار که راه آهنی از شهر او را بموضع روستیه بس
 الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس تا این خیالی است بسیار دور و دراز نادار
 که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس مارا انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوارفته است اما
 حالا این خیال افاده مشغول عکاسی است شخص با مزه بابیه است میو تار دیو که رئیس مجلس حفظ الصحه
 پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و سپر عراج باشی ناپلیون اول است و ژول کلو که
 عموی کلو که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم مابود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زرار
 خورده مرد میو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول جا بای دیگر در ایام
 ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله
 زیادی از پر و سهما بهمین عمارت پاله بوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم
 به نشان *Longchamps* برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بود
 از ارک تریمف و شار الیزه و بواد بولون گذشتیم وسط بواد بولون مرشال ماکماهون با خبر آنها
 و صاهنصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود و دوک و دونهور سپر
 بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره اینجا بود با او صحبت شد منم از کالسکه در آمده سوار
 اسب سباح الخیر شدم ژنرال لادمیر که سردار کل قشون پاریس است با انا مار و یعنی اجودانش
 بودند خلاصه همین طور رفتیم به صفوف سوارهای زره پوش کوریاسیه و سوارهای سبک بهوسار
 رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم به صحرای چمن
 لو نشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
 جزء بواد بولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند انا مار فوج چهار صد و پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعید پارس
 است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
 بود که با سبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده پیرقمار برای تعظیم و احترام میخواستند ما هم
 جواب میدادیم و در چپنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشا سی صفوف رفتیم با جاتا
 خوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سنانها و اسب دوانینها ساخته اند بالا رفته
 نشستیم مارشال فنتز توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطرش
 و روس و پروس پیش مارشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه میوبوفه و
 دارالشوری مارشال کان و بر و غیره بودند کان و بر چون حالا داخل قشون نیست ابوالجبعی ندارد
 سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوار با گذشتند کل و کلای ملت فرانسه
 که پانصد نفر بودند آه نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند
 روزه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنهای خانمهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند هر فوجی
 که از جلو میکشید و کلای ملت دست میزدند و میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
 کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
 بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
 امید اینطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفکات افواج همان شایسته قدیم است
 توپها همه همان توپهای نیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از تمام سان که
 نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لو نشان برای اسب دوانی رفتیم
 مارشال بمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز پیش قشون رفته
 بودیم الا بواد بولون رفته از اینجا از دم ایشان گذشته رفتیم بهمان بالا خانه که روز سان قشون
 نشسته بودیم وزیر خارجه میوبوفه روزه مارشال سرداران و غیره و ایلیچی عثمانی و ایلیچی اطرش بودند
 زن و مرد زیاد می هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دور یک یکی از

ولایات ایران گذاشته بودند مثل صفهان شیراز و غیره و در اول نصف دایره که یک میدان است
باشد و مانند چاکت سوار یک لکسش سبز بود و بر نکت حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد و دور و یکدیگر
تمام دو اند و اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند و بسیاری که پیش می آمدند مثل ایک
سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود و در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور یک
مید و اند هر کسی که پیش می آید میسر کرده است اینجا نتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ
باشد هر اسب خوب معلوم میشود و در آخر چند سنده از تحت بار قفاح یکت دروغ که روی آنها خار و
کون صحرائی گذاشته بودند و اسبها از روی آنها چندین دفعه سر تاخت میبند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید بعد رفتم منزل مرشال رفتند که شب برای شبها
و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تر یوسف پیاده شدیم جمعی از ملزمین بودند رفتم بالای
ارک تر یوسف دو لیست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلههای تنگ پیچ پیچ دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعات همه پیداست مرد میکه از کونشان واسپ دوانی بر میگشتند همه پید بودند
از بواد بولون الی آخر شانز لیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچهها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتم از پس کالسکه جمعیت
بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتم از
شانز لیزه و غیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشباری از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرو جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال ایتهم صیف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچهها لایپهای بلور
مثل کوی کرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجاییکه رودخانه
سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشباری حاضر کرده بودند آن دست رودخانه مقابل ما

Frocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوپا طاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیادی که تازه از حریر و مخمل بافته بودند آویزان بودند و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از کار بود کمتر خاموش شد آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرگردان فرانسه و سفرای خارجی و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار خوش گذشت آدمیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند درین آتشبازی سواره زره پوش کوریاسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشغول دست موزیکان نان میگردشتند شکوهای شنی رفتم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدور سیاحتی اند و درش از چوب مراتب دارد و بجهت نشستن مردم سقف هم دارد و چهل چراغ زیادی آویخته اند بسیار این عمارت را مثل کوه در زورخانه خاک ریخته اند و سعی دارد سه هزار نفر آدم میگرد و خصوصاً شبیکه ما اینجا رفتم خیلی آدم بودند صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدراسم و شاهزادگان و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در در یکی در طویل اسبهای سیرک است که نزدیک محل باریست که از همان درآمد شد میکنند بعد پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند برنکهای غریب هیچ جاحین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانشند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تند بروید میروید میگرد میگرد سر پا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بروید میروید خلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرا خور اسبها بودند متصل حرکت میداد مثل تفنگ صد میگرد زنهای خوشگل لباس سوار اسبها شده دور میدوید و اندر روی اسب میخیزند متعلق میردند پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف دایره قطیفها گام داشتند بودند و همه دستها را بلند داشتند زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد و دور میدوید

و اندن در حالتی که اسب سرتاخت بود و بهر قطیفه که میرسد از روی اسب بلند شده در روی (فرشته)
 هوا معلق و ارو نه زده آن طرف قطیفه دوباره با پاروی اسب پائین می آمد و دفعه معلق زده دست
 روی اسب پائین آمد دفعه سوم زمین خورد و اما عیب نکرد و دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر
 ز حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
 که میرسد هوا جسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پاروی اسب میآمد بعضی حلقه ها را
 مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
 میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آن طرف روی اسب میافتاد و زنها و پسرهای سوار
 کارها میکردند که تعریف و نوشتن بنیاید مثلاً در یک نفس و یک دفعه بالای اسب یا معلق
 و ارو نه میردند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشکل طوری معلق میزدند که تصور نمی آید
 بازی بسیار خوبی کردند که بجز همیون و عنکبوت کاریج ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
 تماشا داشت بعد رفتم بعمارت کو و جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
 فربه و بلند و ستمش بانی است آنجا بود رفتم بر تبه پائین عمارت که محبتهای مرموقیم و جدید آنجا بود
 سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
 راه میرفت بعد از گردش یاد آیدیم منزل محبتهای بسیار خوب دیده شد یک محبته بزرگی بود از مر
 بسیار عظیم الحبه و قوی شکل کتیه بکوه داده نشسته پایش دراز و ظریفی در دستش بود که آب از آن میرفت
 این آب بآب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پای تخت ایتالیا است و محبتهای مرموق
 که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب جاری کرده اند اما بهر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای
 دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفتم بجایی که پانورا میگویند
 یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صد
 عظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجایکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
 رسیدیم بدور نمائی که کوچه از کوچه های پاریس اینماید در اینجا میکرند و سهوا شهر را محاصره کرده کلوله و ناز

مثل تکرار اینها بسیار و فصل رنستان هم هست مردم از خانه‌ها بیرون آمده دست زن و بچه
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجتهدتر میشد بطوریکه هیچ
نخستین شخص را که این پرده صورت نقاشی است یا حالت حقیقی و همان مان گیر و دار است شخصی بین
خزده سرش شکسته خون میرنجست هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالات بعد از
از آنجا پله میخورد و میرود بالا آنجا یک محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قطعات
اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگام جنگ و محاصره و بهوارفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجک
نظری آمد مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پرده و شورش را بلا
میکند خلاصه شخص بچشم خود نه بیند بیند اندک چنانست که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و
موجود میتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل روز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواست به
داده و رفته تماشا کرده است مومکلین اینجا را داخل بسیار است بچوب درین است که مدت زمان
دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریم را در سولفر نو و مارا تا و غیره شکست داده
بودند بهمان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش یکچ خورده احوالش بهم میخورد
زود برکشتم روزی رفتم کلیسای نتردام و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است
از پهلوی بویل دو لاماونه و انستی تودو و فرانس و کنسپل و تا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
نابلیون اول نباشده و کمونها بالمره آتش زده اند گذشته کلیسای رسیده کشیشها جلو آمدند بنایی این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا رفت
کردش کردیم منبرها و معجزه با از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار عالی دارد و پنجره ها همه از شیشه های الوان
بسیار خوبست خزانه کلیسای را دیدم بعضی اسبابا مثل تنک و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب میخورد یا نه

کیار همه کشتیها مثل انیکه من سوال عجیبی کرده باشم باجماع گفتند البته میخورد و سهولت خودش هم (۱۳۹) فرست
شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورد و است یازدهم گفتند زیاد هم میخورد و است بعد گفتم
رفتیم مبدی سه معادن که اکل زمین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا میبود و بر سر
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال
و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ مرمر و یک در محکمت فول کرنا و
نیکو دنیا است حالا سنگ زمره را از اینجا می آورند قطعههای مرمر خوش رنگ بی عیب توی سنگها
نمونه معدن زمره بسیار و غیره را هم دیدیم اما همه بزرگ نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سوال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمند که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص و بعضی حسیت البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل ها را اینجا چیده بودند یعنی سخنان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتی که حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
که در متن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این کرد شهر رفتیم
بنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسا مهورغ باغ و عمارت نیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لویی سیزدهم نباشده است بخش حالا عامه است که مردم هر روز را اینجا بگردش میروند کلکارها
بسیار خوب دارد چون هتل و ویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را در الحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم باغ میبود و آل حاکم پاریس میسوالفاند هندس شهر پاریس و غیره
اینجا بودند کوچههای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میسوهوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلئون بوده و
این هندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از اینجا برای تماشا و اشکال و غیره
بعمارت رفتیم میسود و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسا مهورغ از عمارت
عالیه پاریس است لویی فلیپ مجلس نمای دولت را اینجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لویی فلیپ

(فر ۱۴۱) ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا منتهی شدند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل
سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یک نفر معلم شاگردان
مدارس امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان سپرون برود میتوانست مفت داخل سایر مدارس
شد سنا عبارت بوده است از صد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مہمن دولت که بجا
نباشند بهر یک سته هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس
دارالشوری و کلاهی ملت سپرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره مکتوب
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند و در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهریکه در هر یک جمعیت
زیاد و دفرها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره رتبه است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پروهای اشکال بسیار
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تر یومف دیدم سمش پلنتون *Pantheon* لوی پانژو هم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجبت زیاد
دورش بود تعمیر میکردند کوننها هم کام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپین میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای نادلن هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیت کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست بشی رفتم به پالہ رویال جایی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دوش ستون و رامبر و سقف و جلو و عقب این ابرو
دکا کین است چهار صد پانصد دکان دارد از هر چو چیز اینجا فروخته میشود جوایرات اصل بسیار
و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکا کین اکشتم مبالغی خریده شد جمعیت زیادی تماشا
بودند روزی رفتم تماشا خرا سنا نه که هتل دو لامنہ میگویند رئیس سنا که سمش مسو مارکت بود
آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکهای قدیم و جدید دولتها زیاد سنا پشت اینها چید

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگت هر جور سکه بود و هر
قسم مدال دیده شد از آنجا با طاقی که سمش اطاق ناپلیون اول است رفتم که همه چیزهای متعلق ناپلیون
اول آنجا بود مثل سکه و تکه و مدالهایی که در عهد ناپلیون زده بودند برای یاد کار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً آنجا بود و نمونه ستون و اندام بهم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چو در ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یک و جیبست بعضی صورتها
ناپلیون آنجا بود و کلوله از کمونها آمده و شیشه وی سر سکه پاراسورخ کرده بدیوار رفته بود و همان طور
نکا داشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یاد کار نکا داشته ایم کفتم باید کار است خلاصه این
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با آنجا حرکت میکند آنچه پول میرود نقره بود و هر یک پنجاه تنک
پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس باید کار رفتن بنظر آنجا
رو بروی ماسکه زدند بجز فارسی نوشته بودند شکیش کرده بعد آمده سوار کشتی بنجار کوچکی شده
بر خلاف جریان آب رفتم بالا از قلعه شهر سپردن رفته بجای رسیدیم که رودخانه مارن داخل
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دو ذرع بود قدری که
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهایی که
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگ
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خودش بشوید رخت شور خانها هم همین طور است آنجا می نشینند و رخت میشوند رخت
همه رخت این حمامها را بنجار گرم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بنزل روزی رفتم بکارخانه کوبلن *Gobelin* بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیتهای کراف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

و روسای کارخانه و کارگرها موجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب
و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض نیست عوض بریده نقاشی نصب میکنند و در پرده
و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میافتند برای تالار عمارت فونتن بلو *Fontainebleau* که شهرست از شهرهای فرانسه
اما میگویند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
یعنی که در آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب بردارد هر
شکل و پرده معروفی که بخواهند بیاوند نمونه آن نقش را روی پرده و کد داشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه هر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت
و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشای خانه بزرگ نیمه تمام
که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما مینداختند تماشای خانه و این پردیابی
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میسودار سلا از اینجا رفتیم
بچاچانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با انجاریه میچاپند بسیار
زود میتوان چاپ زد از اینجا برگشته تماشای عمارت لوور رفیقیم در بین راه بعضی جاها که کوهنماش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک بنا بزرگ غلغله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگ
بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان بسیتل که مناره دارد معروف
بمناره ژویه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی از برج مطلق ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چودن است خلاصه دارد و لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از
حقیقت حجاری و پردیابی نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که شمش کالری
و اپولن میگویند یعنی دالان رتب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف شیش مرصع و بلور با
معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آئینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلوما

که پادشاه کل فرانکستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زر کمری کرده (فرانسه)
مال آن دریش *Anne de Autriche* مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه او طاقهای که پردای اسکان بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای
هر پرده باید شخص مکیوز تمام بنشیند تا کات نقاشی آنرا بفهمد باین تخیل که من دایم البته در کات
نقاشی ممکن نیست از کارهای رفایل نقاش معروف هم بود اما من پردای کار البانی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مولو هم بسیار خوب بود پردای زیاد از کارها
او ستاد آن دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بشیر قیمت داشت بعد از تماشای از پله
رفتیم باغ طولیری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثلنداشته حال
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چرا که محارج زیاد دارد عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که همه جهت البته صد کرد و تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردیم باغ طولیری هم بواسطه حرابی عمارت و عدم طنب
از صفا افتاده است عصر با در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودیم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشای خانه ساخته است که از همه تماشای خانه ها
فرنگ بهتر و با رغبت تر است پنج کرد و خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرد و دیگر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای آنجا رفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بوسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیاد و قدیم و جدید ساخته اند همه را در طاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینیهای که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفایل
و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پردای نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یک را
به قیمت منفرد و خند میخریدیم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیرند و به یکس منفرد و خند کارخانه

مال دولت است هر فرمایشی بد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمده مزد میگیرند و روستا
مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند
کرد بسیار گردش کرده تا جایی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم و دو کلدان بزرگ بسیار عالی و دو هزار پشته عالی
اسباب عالی خوری چینی بسیار ممتاز برسم یاد کاری بهادیه دادند از آنجا سوار شده رفیقم بورسایل
منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفیقم بدارالتوری و کلا از یک کالری مجسمهای بسیار خوب مر
کاراوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران و غیره
بود گذشته تا رسیدیم بدارالتوری در اطاق نشیتم هفتصد نفر و کلا در آن مجلس حاضر بودند در مرتب
بالازن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حال و کلامی نشینند تماشاخانه قدیم
سایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی مادر عمارت خود بود
نایش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیب و مال و ژوانویل هم بودند و کلای دست
چپ دست راست همه بودند دست چپا بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژرنالها و غیره
حرف زدند از آنجمله ژرنال نواز و صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
و کلای دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف بزن فال و مقال غریبی بودند نایب رئیس متصل زنک
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشیتم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال باکهاون هم آمده
بودند با مرشال مسیو بوفه و غیره جمیع اطفا و تالارهای و رسایل را گردش کردیم او طاقها و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد و نقد پرده نقاشی و مجسمهای مرمر و غیره دارد که حساب
ندارد پردهای بسیار عالی از کارهای نقاش هوراس ورنه *Horace Vernet*
که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهای با اعراب البحر ایر در زمان لوی فلیب و غیره شده
و جنگهای ناپلیون سوم در ایتالیا با دولت منسه و غیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخوابد بدقت پروهار تمام شایسته^{۱۴۵}
 کند تمام میشود اغلب این اطهار را هم دفترخانه و کلاووزر اقراداده اند از آمد و رفت یاد و در
 کاغذ و دفتر و گذاشتن مهر و صندوق و زرا و محررین و فائز مالار بار از شکوه انداخته اند بسیار خسته
 شدم آمدیم باین قدری هم در باغ در کالسه که کشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب
 از فواره محبت خیلی صفا داشت بر کشته رفتم منزل از ده داوره گذشته بسنگل رسیدیم از اینجا
 بده بولن و از اینجا به بوا و بولن ما رسیدیم منزل در سنگل و چند فوجی از دوزده بودند در ده بولن
 بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند از روز و در سایل میان اسکان حشمتیه زندان
 که پرنس ماری *Princesse Marie* دختر لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری
 کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روزی رفتم باغ وحش و نباتات از منزل ما اینجا راه طولانی
 بود رئیس اینجا که همش سیو بلا فشار و بهقا و و چنبال از عمرش رفته بود استقبال کرد بانامش و غیره جمعیت
 زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند باز نهایشان همه تماشا اند
 بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات کلهای بسیار خوب با سلیقه
 کاشته اند از همه کلهای و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و گیاهها و دواها بیکه مربوط بعلم
 همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
 هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول که مخانه را که نباتات و لایات کر میسر را در اینجا بعمل آورد
 اند گردش کرده بعد باغ حیوانات رفتم بر فوج حیوانی را از پرند و درنده و چرند و در فوج مخصوص
 کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوش شکل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد از باغ
 وحش سایر محالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در اینجا با هم دیده بودم مگر چند حیوان
 که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی شکل که همش را کاز و از میگویند از استراليا آورده اند
 بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی بهم شتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوان
 تا پیر میگویند از نیکی دنیا خوبی آورده اند بسیار شبیه است بکر که ن اما کوچکتر سایه کر که ن و خوک

(فرانسه) و کوساله حیوانیست بر مای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت کی نوع حیوانی بود میانه
 پلنگ و ببرش را اگر میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است
 پلنگها دو بچه کوچک زائیده بودند بسیار خوشگل شیر بال دار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک
 فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام سگ
 و غیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگاهداشته بودند
 که در دول دیگر دیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و
 نمک و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچکی
 نمک را همان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
 کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک کس نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست
 مرغ کس غنیت بسیار خوش نمک و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است
 دیگر ازین تشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در نیل هیچ جانیست همه مرغهای مرده را از روزها
 با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحویل نموده در پشت آینهها چیده
 و حالتی که در روی لانه و تخم میخوانند چنان مجسم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ کس که
 کوچک تر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته میشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
 است در یک طاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خرزبه بزرگ بود
 گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بر جتهائی زیاد و سیاحت بسیار در
 جمیع بلاد عالم عاقبت کویا و افریقا و نیکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار و
 بود بقاعده باید جو جه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خر و س خیلی بزرگی باشد مرغ سیم مرغ و رخ
 که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و آلا این بینه ها را یکی هزار تومان میدهند
 ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غایت نبشتن بنیاید میمونهای عجیب و غریب با قوام
 مختلفه که کی نوع از بزرگی بقدر اسپ و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بر آنت جبهه اجسام آنها را

همانطور مثل زنده گاه داشته اند از جمله میمون نیست که ستمش کوریل است در محکمت افریقیه هم (فرانس)
میرسد که از بزرگی و هیبت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلند تر است یک جفت زو ماده بودند ماده اش کم حبه تر است دیگر میمون نیست که در خرابه برنیو و
سوماطرا و خرابه تیمور هم میرسد ستمش اورانک اوتانک *Orang Outang* است
اگر چه از میمون کوریل کوچکتر است اما این هم خیلی نقل دارد بسیار دزنده و بزرگست یکت لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر خرسباز بزرگی انهم خیر غریبی بود که جربیدیدن بخوان تصور از انمودارها
بسیار بزرگ که در حقیقه همان اردوهای معروفست دیده شد درختی مصنوعی ساخته و حبه ماری عظیم را
بر دور آن چایده بودند که هیچ با ما زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت آنکه سوزنی این حیوان را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشد بلکه از بزرگ و کوچک هر چه درین موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت برحمت زیاد و محتاج
بسیار و مبالغه کراف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت نمود
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بر مردم فراهم آورده و متصل مواظب نگه داری
آنها هستند الحق رحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقه انسان
پنجاه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من درین ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آدم یابین و با اینکه
دیگر بچوقت بجهت تماشا نذاشتم بعض حیوانات زنده رفته همه را دیده از انجا رفتم منزل تارینس که
ستش هفتاد و پنج یا شصت سال بود همه جا بمن همراهی کرد و بقدر یکفرسنگ راه رفت هر چه میفهمم کرد
باز میآمد و میگفت مدّة العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگر از انهم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزای یاد دار و که همیشه در دستر و رک کردن شرب هستند اما بسیار خیال شکنی است
بخصوص در فرنگستان مکارتر یوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل و لی بزرگتر است
خرطوم هم ندارد و استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پارس تماشا خانهای متعدد دارد
نکیشب هم تماشا خانه بزرگ رفتم همه سفرای خارجه باز نهایشان و مرشال ماکهاون و سیو بوف و همه

صاحبان و غیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبرست چهره با چهل چراغ
زیاد و جمعیت بسیار هم بود و قاصدا خوانند با خوب خوانند و رقصیدند به خصوص در پرده زیر
دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند بستی رفتم بعمارت الیزه برای شب شینی همه خانهای معروف
شهر و سفرا و زنهایشان و صاحبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشباری و چراغان خوبی در باغ
الیزه کردند باغ بسیار خوبست با حوض و فواره و چمن و اشجار قوی باغ از روشنی الکتریته که
که از پشت بام زمین افتاده بود مثل عتاب روشن بود مرد و زن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتم مرتبه بالا را کشتم عمارت بسیار خوبست کوبلنهای خوب
این عمارت را کفایت دور و ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لویی نهم
که همش لویی نهم پادشاه بود خرید و چینی و سعادت داد بعد از مردنش پادشاه
رسید بعد مواز اما دنا پلین اول خرید خلاصه بعد از گردش صحبت آیدیم منزل شبی را بهم دو برو کلی
وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوراشیلا تو منزل است سواره و بوفه داد شب
با وجود اینکه از راه منزل با آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشرفیات و سواره نظام و غیره
از دور عمارت کشته بوزارت خارجه رفتم همیشه درین عمارت هماینها و بالها بوده است اما بعد از
جنک با پروس و رفتن وزیر امور سایل تا امشب درین مارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسووب
و همه صاحبان و خبرالها و سفرای خارجه و سایر کجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس و زیر
دو نخارجه چون صاحبخانه بود دست با داده و در باغ و اطرافها می کشتم قوی باغ چراغان آتشبار
خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت منزل شد روزی رفتم بگردش و شن که سمت
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلئون سوم در آنجا خیمه ها و دریا
چما و جا های با صفا ساخته است از بولوار پرنس اورژن و از پلاس و شانله و از پلاس سبئی
گذشته رفتم از دروازه شهر پرون دروازه های شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در
داشته باشد درش از معجز آهنی است خلاصه از کالسکه پایده شده رفتم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردم

دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاک زیر (فرشته)
بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنک تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن لبه است از سنک بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنک بزرگ
تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان
پیاده قوی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پارسین همین طور است
قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیب که سی سال میشود ساخته اند بر کشته سوار کالسکه شده رفتیم بدرجه
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآید رفتیم بسیار جای باصفائی بود کل و گیاه زیادی داشت حلا
از پل رفتیم بجزیره که قوی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آنز امغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار بر فی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میرخیت پائین بسیار با صفا بود قدری آنجا نشیتم چند نفری از فرنگیان و زنهای آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم قوی همین جزیره همانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک نون ساخته
بودند و وقایق آوردند سوار شده قدری کشته رفتیم به محلی که کالسکهها بود و پیرون آند سوار
از دروازه دیگر از بولوار دو مسنیل رفتیم بنهرل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم آستیا
منظر ما هستند معلوم شد جبرال پاژول مدرسه خواهران ترجمه دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه حشر و آبادار و میده آوز با سجان معلم طفل
کا تو لیکلی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند
کوش فیل خیلی بودند و در حال خوبی مراقب تربیت شاگردا هستند این شاگردا هشتاد و هشت مرتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای هجده ساله آنجا تحصیل میکنند و از نظر شاگردا آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی کلسازی

و غیره دخترها کلهای خیلی خوب میسازند یکدسته کل بسیار خوب بیا و کار بها دادند بقدر دوست
نفر بچه چهار ساله را در کمال آداب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشاند و بودند
پسرزاده که معلم آنها بود آواز و صیغی برای مدح و رود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال نظم
تمام میخوانند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخوانند و خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آسجا و شاکردان خوشم آمد معاودت کردم شب را فیتیم در سیرک انقدر بازیها
عجیب از اسب بازی و غیره در آسجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلومیزی نشسته
غذا میخورد اسب دیگر میرفت و شمال سبد شراب و غیره دهن گرفته میآورد و خدمت میکرد و اسب
دیگر با دستش خمر میچرخاند معلم میگفت لنک شو فوراً لنک میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
احوال حجاب یک محبته از مرمر بسیار زیاده روزی در منزل از کل شکل مار را میساخت حوصله غریبی داشت
از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد و صورت مار بسیار خوب از کل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول کلیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
کچ بسیارند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت مار را از قرار یک میگفت بعد از چهار ماه
بطهران خواهد فرستاد و در پارس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قرار یک میگویند دو قهوه خان
که در آسجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شاستان میگویند مثل تماشاخانه
جائست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد حیا بانهای خوب دارد و هر شب چراغ
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بوزیک زدن صندلی یادی چیده اند مقابل
نشین مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقص بند با آدم باز و غیره جلومردم
نوی عمارت نمینند و میخوانند آدم باز چرخ غریبی است شخصی است جوان بهلوان لباسی میپوشد
برنک بدن تنک و چسبان مثل انیکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری وی دست
و پا بازی میدهند و هوا میاندازد و بازی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به نفر

سر یاری انگشتها بر ده چرخ میثد و بهو امیاندازد و میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این **فرانسه**
 مرد طوری معلقها میزنند که نوشتن نمی آید البته بچه را که بهو ایت میگرد پنج شش ذرع بالا میرفت در رو
 بهو معلق زده باد و پازین میاقا و اگر چه من خودم متوه خانه رفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
 تابستان سیرک رشتانی هم هست که بسافت زیادی دور تر از اینجا است همان خانه های متعدد
 بسیار خوب در پاریس است که اندوه تل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
 از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این همه خانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
 حاضر است باغی در پاریس است که همیشه اما پل میگویند باغ بسیار خوب است هر شب باز است
 در می دارد و محکم از آهن از هر کس که داخل شود و پنجه را میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
 شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و چنانها ی خوب و صفا جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی
 ساخته اند دارد و وسط باغ کلاه فرنگی جابجاست که موزیک میزنند متوه خانه و اطافهای خوب
 پر چراغ دارد و زنهای خوشکل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غنی است مثل این باغ هم کمی دارند
 است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرو میگویند در پاریس خبر رسید
 از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم
 و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان سبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
 فیل است و بار زیاد میگذشت خیلی دیدم که بار آداهای بارکش بسته بودند و در فرنگستان رسم است
 که هر خانواده همه بزرگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
 رسمی است روز شنبه عیبت و سیوم شهر حمادی **الاولی** از پاریس حرکت شد
 بشهر ویرون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر
 و دالخارجه سفیر کپرتیه میوبوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و خبرالهای فرانسه و اهل علم
 همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر و دالخارجه صدر اعظم در کالسکه مانود
 از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشا تو و عبور شد از میدان باسیل و غیره که ششم جمعیت

فرانسه زیاد می بود هوا هم گرم نارسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستم زن و مرد
زیادی از نجبا و غیره آمده بودند میوه و تیریرا که در عهد ناپلیون سیوم خبر و وزیر او رئیس مجلس میل و تا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیرثون است مارشال معرفتی کردند و تا دیرثون همراه ما است
خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم کویا همان کالسکه‌های بود که از شهر بوز
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتم رو به دیرثون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آباد می پیوسته بود و در و خانه‌های کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استا سونها از پاریس الی دیرثون ازین قرار است
مونتور و لارش توئر ارسی دیرثون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروب می رسیدیم به دیرثون حاکم
شهر که حاکم گت در است سمش لیون و دونا سان بانا پیش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال نگاه است مأمور شده است این مملکت را *Bourgogne*
بورکن میگویند یک قسمت از بورکن کوت و در است که پامی بخش دیرثون است حاصل انکور درین
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است همه دنیا میبزنند هر کس آن صحرا و تپه‌های کشتا
ملاحظه میکند که این همه انکور کجا صرف میشود و در شهر شده از کوچه‌های تنگ که نشستم این شهر را در
جنک آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با بانی اینجا کرده جریمه زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و چپاره با معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیچه بوده و رئیس مستقل داشته است
اما بنیاد شهر را استحکم کرده بودند بعد فرانسه مملکت خود منضم کرده که هنوز جز آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی در این شهر عمل میآوردند

روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیرین به ژنور رفتیم صبح بزرگان شهر حضور
آمدند بعد رفتیم کالسکه الی کار صدر اعظم و حاکم پیشان نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر جلوه افراست راه امروز تا ژنور هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است
شانی ماکن بوخ امبرویو کولوز بلکارو که آخر خاک فرانسه است تا امبرویو همه راه صحرادره
و تبه کوچک بود از این استاسیون بعد کوهها و دره های بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست
راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنور خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در مرسیلیا
بدریای سیفید میریزد و بخش از کوه سن کوتا رالپ است بهمانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همان
هم خارج شده موسوم برودرون میشود خلاصه نهاردالتوی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت
از استاسیون امبرویو که گذشتیم همه جادریه و تبه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهاات و آبهای
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیایی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قللهای بزرگ کوههای ساو و اویطالیا
پیدا شد غروبی به ژنور رسیدیم رئیس جمهور ری ژنور که پریزیدانت سمش میوسرزال است و
رئیس مجلس شورای ری ژنور که سمش اوژن بویل است با ایلمچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر ژنرال دو فور که مردود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست اینجا بود همانداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال ار توره کلونل شورن و میسوبی برستن از اینجا که آخر
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پریریدان لطفی کرد جوابی
دادیم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهور ری کالسکه رو باز نشسته راندیم منزل ما
همانخانه برک Hotel de Berg است تا همانخانه مسافتی نبود از گشت

جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها داشت با اینکه چند نفر عمده احتساب بودند باز دفع و منع مگر
 ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه قوی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می آوردند که کم مانده بود
 کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه
 بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار رحمت رفیق
 منزل هما نخانه بسیار عالی است بالا و پایین و طاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
 آنچه بنای عالی در فرانکستان به خصوص درین شهر دیده میشود همه هما نخانه است از جلو هما نخانه
 رودخانه رون *Phone* میگذرد بسیار آب کواری خوبی دارد آبش از صفا بکبودی
 میرند جزیره شجر کوچک در قوی رودخانه مقابل هما نخانه است دورش معجز است پلهای متعدد و خشکی
 دارد ولی ردیل طولانی از چوپ و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به هما نخانه است شهر در
 طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچههای شکاف فرش وسیع تیره دارد
 تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلوازد و قشنگ است مردم هما
 نوازی دارد و کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
 جبه و ببلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار مالک میبرند همراهمان همه
 همین هما نخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سويس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارد
 و خانه و مکان دولتی ندارند لکن در هما نخانه منزل شده سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
 بمانند سواهی هما نخانه جایی نیست که بتوانند منزل کنند کوچههای الپ و مون بلان از منظره
 هما نخانه پیدا است بسیار پر برکت اما کوه دماوند ایران ازین کوچهها خیلی بلند و قشنگ
 راست حکیم طولوزان که بشهر سنت ایتن فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز
 دوشنبه بیست و پنجم در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سويس شده
 رفیق برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهمان باد و نواز روسای سويس و ایلیچی سويس و ایلیچی ایتالیا هم
 پاریس و سیود و سکی ایلیچی اطریش همراهمان که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سویس است بعد از آن خاک مملکت ساو و اوق سوئیس متعلق
 بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سویم با منسه با کرده آنها را شکست داد و
 مملکت رومباردیرا که از ایتالیا بود و منسه با چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایتالیا داد
 دولت ایتالیا بهم در عوض رهنمای فرانسه ایالینین سویم ساو و اوق بدولت فرانسه واکزار کرد که
 خاک ساو و اوق را ب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آن طرف رودخانه شهر نو
 میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر زانو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم
 عرض میشود که غنهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش از پنجاه الی صد ذرع می
 گشتی بخار بزرگ میرود سنک بزرگ و جزیره پیچیده در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
 که طوفانی بشود امواج بزرگ بهم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است و شش ساعت با کشتی
 بخار سیر کردیم گشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
 و کمپانی سوئیس سه چهار گشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل نمایند از دولت فرانسه
 بهم دو سه گشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوئیس
 است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
 و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده را دیدیم از آخر خاک فرانسه رفته از دره هم که رود رون
 بدریاچه میریزد گذشته شهر و وی *Vevay* رسیدیم شهر نیست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
 رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تکتک خانه داشت حاصل اینجا بهم همه
 انکوار است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده و نمیشد نرم بوده درخت
 تاک کاشته بودند و وی شهر فوار بای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
 بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند محبت زیاد تماشا داشت همانا نهای بسیار عالی دارد
 میسو سوزل پریزیدان که وطنش شهر و ویست ما را بنهار همان کرده بود در همانا خانه ترواکون
 یعنی تنه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بسا حل آمد سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیدیم

شد از اهل نیک دنیا و انگلیس و غیره اینجا باز یاد بساحت میآیند اهل بلد و غربا خیلی بودند
داخل همانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یلچم که چند سیت در اینجا سیت
میکند در تالار همانخانه ایستاده منتظر ما بودند و ارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میر نشستم چهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میر بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از چهار بر خاسته و در باغ کنار دریا جلو همانخانه
کردش کردیم زنهار و دخترهای زیاده و مرد با از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای آلپ و غیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی را ندیم
طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوران
Lausanne چون رول مورژ کولی گذشته و اردنو شدیم آتشباری و چرخان خوبی کنار
دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس و و خطر راه آهن کشیده
اند تا دره و شهر سون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله
کوههای ژورا است روز سه شنبه ۲۶ و ششم صبح بعد از چهار سوار کالسکه شده از
رو خانه گذشته طرف کوههای ساو و اک خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صینع الد
مرخص شده برو شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطه عماد الدوله علما
الدوله میرزا مالک خان حکیم الممالک مسیوریشار هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول و حوش نو
که شتیم راه کالسکه سر بالا و پای و خم بود و هوا هم بد شد کرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساو
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است د بات کوچک با صفا سر راه وی تپه ها
و دامن کوهها بود از رودخانه عظیمی بهم کشیدیم که از کوهها و درهای ساو و امیاید و آخر غنهی رود
رون میشود راه سر بالا را با کالسکه رفتیم آخر راه همانخانه خوب سیت رسیدیم بهمانخانه من سوار
اسب بین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطه شده چند اسپ دیگر هم از فرنگها آورد

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکهها رفت بهما خانه ما را ندیم بالایی کوی سوئیس ^{۱۵۷}
 که مشرف بهما خانه بود سایرین هم عقیق با بودند فرنگی صاحب اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای
 خوب داشت همراه بود اما نخواست سواره با ما بالایی کوه بیاید همه جا از عقیق پیاده میآمد
 راه بدی بود جنگل کوچک در همی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من بهر طور بود از توی
 جنگلها و درختها رفتیم بالایی کوه دریاچه ژنوو همه کوههای پر برف آلپ و ساو و او مون بلان
 و غیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت کراختیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار
 شده از راه بدی پائین آمده رفتیم به هما خانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره در بین راه هما
 دیده شد در هما خانه هم بجز آب هیچ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک هما خانه نشسته است
 و روسی شستیم درین پن خستکی و هوایی گرم معتمد الملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق
 به فرانسه است میخواهند بحضور بیایند از آن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
 شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه تیارایی
 آرام میرفت دیر منزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه عیبت رفتیم
 امروز در هما خانه هتل دولایه بنهار موعود دولت سوئیس هستیم پریزیدنها آمدند سوار کالسکه
 شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق استیادیم ایلیچی ایتالیا
 مقیم سوئیس و ایلیچی سوئیس مقیم پاریس که همش دکتر کرک است و ایلیچی پروس مقیم سوئیس که سپر
 کرکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
 رفتیم سر نشینیم شاه زادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی طلای بنیای خوبی که ساعت هم
 دارد و مرغی در آن میخواهند بایک تفنگی که از اسلحه قشون سوئیس بود و هزار گلوله تفنگ ابل شهر
 ژنوو شیکش کردند بنهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلها
 و اطاقها بودند بعد از بنهار برگشتیم به منزل دو ساعت که گذشت باز پریزیدان و غیره آمدند
 سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل میرنهار بودند مگر شاهزادهای ما اقول رفتیم

بجاریت که اسباب فریک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت پاریس و غیره بسیار کم و محقر است معلوم فریک اطفا
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشههای الوان از قوه الکتریسیته بماند و در وقت تماشا
چون پردها را انداخته و پتو را می بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
کشته رفتیم بجارت دیگر بعضی پردهای کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدم نقشه کل مملکت سویس که در مال دو فون چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده ده دره کوهها و رودخانهها را محسوس کرد
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ ویلا
میوفاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود هستیم باغ فروز خارج شهر کناره دریاچه ژنو هست
خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ویلا و روچیل معروف گذشته رسیدیم بخانه
میوفاور خانه قشکی بود خانههای خوشگل زیادی از نجبا و غیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری کشتیم صحبت
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی بر پشتیم بریزان و غیره اینجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه در عدد باران و صدای نکت ساعتها و زنگ همانخانهها بسیار
بدخواستیم دولت سویس جمهوریت بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرو و جمعیت
دارد و منقسم به بیست دو ایالت است برای ایلتی رئیس و حکمرانی و یواستخانه علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتواند حکمی در کارهای عمده و
مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و مرضا
همدیگر آن کار را میکنند و در حقیقه رئیس کل حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارد و هر وقت
همی در کاری اتفاق کردند مجری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و بایش اشکال کلی دارد و این
روزنامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش ازین هم لازم
نیست قشون حاضر کاب هم هیچ ندارد و هر وقت جنگ باشد رعیت مسلح و منظم کرده جنگ

میرند و در وقت جنگ صد هزار قشون می توانند حاضر کنند این بهت نفروکیل دولت
در شهر بن قامت دارند چهار رودخانه است که حشمه آنها از کوه سنکو مار الپ است متعلق بسوی
که دور و خانه معتبر از آنها یکی نیست که بدریاچه کونیستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنودا
شده هر دو خارج میشود روز عیسیت و هشتم از ژنور فیتیم بشهر تورن پای تخت قدیم
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با آستریه و گرفتن ممالک لومباردی و ویسی و چهار قلعه
محکمه کوادری لاترو صمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر و مالدولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت خالیه اش شهر روم است که قدیم در عهد قیصر
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذہب کاتولیک هستند و سلطنت میکرد
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر و مایای تخت همه ایطالیا شد خلاصه
صبح زود برخاسته کالسکه نشستم بر پریان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم کالسکه بخار نشستم تا
بلکار که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از اینجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
درها و خاک ساو و اکد شتیم همه جاده وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریزد بخت راه آهن در اینجا بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جانشک و کوه و پست و بلند است روی و دغانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری *Chamberg*
شامبری رسیده از حال اکس لین گذشتیم جزو ساو و است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساو و است کالسکهها ایستادند
جمع صائبان نظامی و ژنرال قشون ساو و حکام و اهل قلم با کیفوج پیاده و کیفوج سواره نظام
باموزیکان حاضر بودند از کالسکه ما پین آمده از جلوصف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برفست آبشار متصل از طرفین کوهها میریزد
تا رسیدیم بودان که آخرتاسیون فرانسه است در بودان همانداران و خبرهای ایطالیا که

(۱۶۱) ایتالیا که به قبال آمده بودند به حضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایتالیا وسط سوراخ مون سیتی
 که نصف آن را ایتالیا و نصف دیگر از فرانسه است از نمودن راه افتاده رسیدیم بسوراخ بستی
 و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم و دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است
 که از منظره کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه
 شیشه های کالسکه را بجهت اینکه دو دجالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد و چند شیشه
 انداختیم سینه ای صد کاهی صدای عجیب میآمد مثل اینکه از دانه های سرعت بگذرد و صد کند و کاهی
 این تار یکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد و طرفین راه کاهی چراغ و مستحفظ راه دیده
 پس نام این دو هماغه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی بخیر با ساخته
 روشنی سوراخ داده اند بخیرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به بخیر
 برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصراباز
 کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تازیک
 و همیست قریب بست سال همدسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
 قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایتالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از رو
 کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیمون *Piemont* شدیم که
 شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه
 دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم
 البته از شش تا دو سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایتالیا از جا های غریب و خوفناک مثل غلها
 کوه و پرگاهها و درهای عمیق و رودخانه های عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
 بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیدانید بطوری هم راهها و پلها را
 محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد و رودخانه که از این کوهها به سمت ایتالیا میریزد
 رودخانه پواست رودی عظیم اما آتش سیاه رنگ و بدست این رودخانه از پهلوی شهر تورن





شمال علی حضرت امپراطور ایتالیا



گذشته پائین تر از شهر و نیز در یابی اداریاتیک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر خلجای سعیدی
شد صحرای پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کاسه
پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور مانوال *Victor Emmanuel II* ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر و لیچند پرنس آمده پس دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود و میومن کنی صدر اعظم میو و لیکونتی و نوستا وزیر دوله و خارجه پرنس کالینیا
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر بخنچی است پس سالار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد
هروقت هم که پادشاه در جنک و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنت قرار میدهند
و صنایع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاه زاد و پادست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه رو باز می نشستند
را ندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچهها و بچرها
بودند کوچهها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم شمش
کوچه روم است اول میدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چو دنی روی سب
وسط میدان بود که از اجدا و پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با پیرق در وسط این میدان بود که ایالی لومباردی بعد از آن می خدش
از دست استریه شهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلها و دیوار
راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت و اشکال خوب و مطلقا کاری کلدانهای مرمر
روی دست اندازها گذاشته بودند که از سر هر کلدان چند شعبه چراغ کاری پروان آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد نور تو که شستیم که همه مطلقا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پرزینت و سبنا
از پردهای نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای
نمرال را نشان دادند و دایع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت
باز دید رفتیم چند دقیقه مانده بکشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است

(۱۶۲) ایتالیه پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بود و محض آمدن مابستر آمده اند و الا هرگز
 میل نمائندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بن میکیفتند از شهر و عمارت
 بدم میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه با شتم سن پادشاه قریب شصت سال میشود اما بسیار با بنیه
 و قوی و معلوم نیست که سن هستند و لیعهد سی سال دارد پرس آمده بیست و هشت سال و دختر
 دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و همیش باری دیگری زن پرس ناپلیون است همیش پرس
 کلوتیلد *Princesse Clotilde* زن دوک و اوست که همین آمده باشد
 چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت است سه پسر کوچک دارد
 یکی شیرخواره دو تایی دیگر بن سه و چهار سال و اینها شان هر روز در باغی که جلو عمارت است و در
 میگردانند و یکی از میدانهای شهر خواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی محیبت رودخانه پواز
 انتهای دست راست شهر میآید از طرف رودخانه کوه و جنگل است و تکتک خانههای بسیار خوب
 توی در با ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سریکی از اینها که از همه بلندتر است
 کلیسای خوبی ساخته اند که همیش سوپر کاو مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
 تا کوههای الپ بلکه است معبد یهودیها و دین شهر بسیارند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیها
 متمول ایتالیایا جمع شده بشرکت بسیارند هنوز ناتمام است روز جمعه بیست و نهم
 در منزل بودیم بعد از نماز پادشاه آمدند همراه ایشان رفیق باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
 از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
 دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم
 فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
 و غیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در و دایع شهر فونتن بلو یکی از سرتیبان ایتالیایا که در حد
 آو بوده بخشیده بود و دیده شد شمشیری دیده شد در از نیز بطور نیزه خیلی کشیم جمیع اسلحه را تماشا
 کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

رفتم در تالار بسیار خوبی میرز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند ششم شام بسیار خوبی
 آوردند و یک هم میزدند خود پادشاه غذا میخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
 که نصف شب شام خورده بلافاصله بخوابم و همچنین پسرعموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
 شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب پنچ را بشیر دوست دارم پسرعموی پادشاه
 ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش کو یا شصت و پنجاه باشد اما بسیار باطنیه
 است همراهان ما سوای آنکه باین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب کرا
 بها برسم یاد کاری برای ما فرستاده بودند از قتل تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که هر یک
 مبالغه کرافتمیت دارد و این صنعت مختصر است ایتالیا این خاتم سازی و خلی نجاشم ایران
 ندارد و خاتم ایران از استخوان است اینجا سنکها معدلی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است
 میر بسیار بزرگ خاتم تفکهای سگاری بسیار علی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
 بودند بعضی اشکال عمارات از سنک مرمر و بعضی اشکال از چوبن جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
 خوب بود بصدر عظم و شاه زادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را با اتفاق پادشاه
 بتماشاخانه رفتم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
 یک دالان قشک طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لڑاول نشستم
 بسیار تماشاخانه قشکی است نه بزرگ نه کوچک چمبرته چراغ کا زریا و جمعیت زیادی هم بود
 خواندند و قصیدند پردها بالا رفت چون هوا گرم بود پشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستم
 خوانده بود همش اوربن *Orbin* بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا
 است و شوهر دارد و دو روز دیگر بجهت خوانندگی بطیر میرود و برخوایسته آمدیم منزل شرفورن
 دو بیست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسنهای سواره نظامشان خوب بود
 روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخوایستم هوا بسیار گرم بود و نماز خورده بعد
 رفتم اطاقهای عمارت را گشته پردهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتم کتابخانه پادشاه

که در مرتبه پائین عمارت دیدیم کتاب زیادی بود و وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود
بعد بر کشته رفتم بالا باغ عمارت کشتم بعد رفتم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ توی قفسها
متاشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرک رو باه شغال کفتار یک حفت فیل یک حفت
زرافه بر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است و قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و
کوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوز شیر
نشیده بودم شبیه بشر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها گاه
میداشتند آدم هم غلغله است نزدیک بودند آنها مثل بر سر بسیار بزرگ ریش زرد پنی
همه سرخ کوهنا آبی خط خط سمش مانند ریل است که از افریقا آورده اند آیدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی به جهت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستم بچاند کم کم با بحالت راحت رفتم بالای عمارت منزل خود مان بعد از دقیقه گفتند
پادشاه آمده در اطاق معطل هستند با اتفاق رفتم سوار کالسکه شد همه شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند نهایی بسیار خوشگل دار و بعد رفتم میدان مشق
که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و چنان خوبیت گردش کرده از کوچه که کشتم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برود خانه پو میرسد آن طرف رودخانه
روی کوه و تپه آتش بازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتش بازی بر کشتم منزل
من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میر شکار و رفیق و اجدادان پادشاه که همیش
میو بر تولیان است رسیدیم منزل پادشاه زن معبره که داشته مدتیست فوت شده است
و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند نشان اینجا
بنود کنار دریا رفته بود که باب دریا استحمام کند جو اهری با و تعارف کرده بودم عکس خود را
برای من فرستاد توسط اکو *Mr. Agheemo* منشی خاصه پادشاه که سپر عمومی همین
زن است و پادشاه می گفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است

دو شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارد که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که بسر هنکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است
روز یکشنبه غره جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم بار
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمد نشست *
صحبت کردیم پرنس آمده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش هم بطور ناخوش است و لیعهد و پرویز رفته است
به سیلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به عینیه ازین جنس و
ایران هست یانه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارها
که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است رفتم پائین سوار کالسکه شده پادشاه
هم بودند رفتم کنار اینجا کالسکه نشسته زن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره بهمین یک
زن بسته اند همه کالسکه ها هم بهمه یک راه دارد مثل کالسکه های بخار محکمت روس است پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا زن راه افتاد تعارف کرده گذریم
طرف دست راست شهر همه کوه است تکتک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوه
ها و درها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوه های طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاً شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیاً
وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میخوردند اما سر شاخه طور دیگر است مثل کدوم
خوشه بسته اویران است آنرا هم آرد کرده میخوردند و نوع زرت در یکساقه بود کدوم و جور آرد
کرده بودند درخت توت ابریشم زیاد بود در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایتالیا بخوبی
معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا و درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانه های بزرگ دونا و دیگری سورا و سفیسا و ترسیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا *Santhia* قدری ایستادیم شهر کوچکی است در بر شهر که

کالسکه میایستاد اهل شهر از سر بار و صاحب منصبان نظامی و علمی و حاکم و غیره استقبال میکردند
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانه ها را روی کوه و توی دریا ساخته اند
بسیار خوشوضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوه ها سبزه و جنگل کمیت همه جا
تک تک عمارات و خانه های یلیاق و غیره ساخته اند بسیار با سلیقه ازین شهر که چند فرسنگی گذشته
بده ماژنآ *Magenta* رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سوم با دولت استریه
که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند و نیک میل بلندی ناپلیون برای یاد کاری و مجریه کشیدن
این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد و ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده و لیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصاً بهم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا است با حکام و صاحب منصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و خیابان بودند
هو اب شدت گرم و از طهران گرم تر بود از کوچه های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارند خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنایی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همه اطاقها و تالارها و درها
مطالاکاری و نقاشی است و همه را پارچه های خوب و پرد های نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاده
آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمار را از تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اورژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد و بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

استریه افراد سالها هم او سلطنت داشت و شاه زاده مکر نیلین برادر امپراطور حالیه
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک نیکی دنیا شد و آنجا اورا کشتند درین شهر و مملکت
از جانب امپراطور مننه نایب السلطنه و بعد از شکست مننه ها حالا جز دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخواستہ اول رفتیم توی
کلیسا رو و بکشتنه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری کشتیم از توی کلیسا راه است
پله میخورد میرو و بالا با و لیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دو بیست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن صلابیا و پشت با حمای وسیع دارد از آنجا باز
پله های خوب بالا دارد از آن بالا کوچه های الب و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانس
را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکهای بنجار که دو و میگردند و از اطراف داخل شهر
شده پیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دوارک تر یومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا پیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر میاوی برده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر موجه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا استاده
نشسته از پشت در و ساخته بعضی ابر حسته از دیوار و بنا و بعضی احده بدیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را برور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند تجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نو سازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیرانست و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند مگر با محرابها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر کنیفر حجار قابل مد العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچکی از مرمر

بکنند باز میخوانند از عهده صنایعی که در تجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا اینقدر بنا
قابلی است که اگر شخصی مثلاً از نیکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از
دیدن هر صنعتی نشود و در پشت باحها و راهروها و پله‌ها ده هزار نفر بشیرو می‌توانند راه بروند و نشینند
بدون اینکه جابر کسی تنگ شود و پشت باحها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
عبرت کاری بسیار دارد و در هر میل هم مجسمه کنیفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمه از برج دارد که در دستش برقیست و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد
چهار ده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد و بعد پائین آمده از تومی کلیسا گذشته
رفتیم بازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب بازاریست قدری گشتم جمعیت زیادی بود و بر گشتم منبرل شب و رتالاً بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد همان و لیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بود
شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فربه‌ای است بود بعد
شام رفتیم دم چهره که کلیسا و میدان گاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بود
همه کلیسا را با چراغ بنکال که روشنیهای الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
تا پائین سرج یکبار سبز زد و رنگ دیگر کشید کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیان
داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار
تماشا داشت روز دوشنبه دوم باید رفت به سالبورخ که جزء
حکومت اطرش است صبح زود سوار کالسکه شده و لیعهد و صاحب منصبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم با سوار کالسکه بخار شده رانده از شهر بایست
که شتیم باین تفصیل اول از *Treviglio* دوم بر کام *Bergame*
سیوم بر سنیا *Brescia* چهارم در سنزانو *Desenzano* پنجم در ن
در کا قلع نظامی معتبرست الی شهر بر کام بلکه بود و همه حاصل زرت و ثروت ابر شتیم از چند رودخانه

هم که ششم از همه بزرگتر و دو خانه او پراست که از شهر ورون میگذرد آب کل الودی داشت
 شهر به کام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانههای
 تنگت روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد و در هر شهر که
 کالسکه بخار میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب منصبان استقبال میاید و نظر
 چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کاری میگرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کو بهای دست
 چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کو بهما حتی قلعهها مردم عمارات یلانی خوب ساخته بودند و زمین
 طور رفتم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کو بهمای بلند احاطه کرده آب
 صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کو چکرا تا خیلی بزرگست جزیره بسیار قشنگی میان
 دریاچه بود عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل بل بخشی داشت اسم
 دریاچه کار و *Garda* ست دور دریاچه همه خاک ایتالیا است مگر در آخر
 دریاچه جزئی خاکی متعلق با سترایت قلعه شیرا که یکی از قلاع محکمه ایتالیا است در کنار این
 دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
 از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
 قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
 باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجا است دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
 رود عظیم او پتر هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر سطحش افزوده است شلیک زیاد کردند
 قدری از قلعه بالا تر بکار رسیده اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
 و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسکهها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون
 گذشته افتادیم براه سالبورخ و النبورخ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
 میگذشت طرفین کو بهمای بلند و جنگل کم اسم رودخانه اینراج است همه جا از کنار رودخانه
 و دره و کو بهمای بلند رفتم دره کاهی وسیع کاهی تنگ و کو بهما رفته رفته بلند تر و سخت تر

(منه ۱۷) و چنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشد که از دره دیگر
 میآمد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند و اوایل دره آبادی کمتر بود هر چه پیش میرفتیم
 زیاد تر میشد و درخت انکور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم
 اسمش لاکه سرحد دولین ایتالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکهها ایستاده مأمورین
 و هماذاران اطرش بحضور آمدند رئیس هماذاران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است
 منصب نظامی هم دارد اسمش کمت دوکرنویل *Comte de Grenneville*
 و میوبارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین
 ایتالیا که رئیس آنها کمت پایلی بود آمده عرض شدند نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف
 دیگر مال استریه و سر بار هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاد
 بسرعت رفتیم همه جا بار کوههای بلند و دره و رودخانههای عظیم بود و از دره هر چه بالا تر
 میرفتیم کوهها بلند تر و جنگل قوی تر میشد قوی درها همه درخت انکور با چفته بود زیر چفتهها ساق
 بسیار خوب داشت آبادی و دیات خوب قشک در دامنه کوهها بود و دو قلعه محکم دولت
 استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند ازین دره عبور کند
 توپ زیادی بالای قلعه و باستانیها گذاشته اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی دین
 دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالبورخ که منزل ما
 خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر با آنجا میرسیم غروب با استاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت
 آنجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منم پائین آمده نظامی که ایستاد
 بود دیدم رزالمها و صاحب منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند میوکرشیش معلم علم توپخانه را
 که سابقا معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهبد ارجمند و محمد صادق خان حاجا
 از شاگرد بای خوب او هستند اینجا دیدم قدری پیش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است
 بعد آیدیم قوی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگر چه تاریک بود

اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کو بهای بلند و جنگل و منته
 دره تنگ و راه هم سر بالا بود و در این بین رود برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورد
 خوابیدیم کیبار از خواب بیدار شده صداهای مهمه زیادی شنیدیم معلوم شد که کالسکه شهرالنبوغ
 رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبان همه حاضر شده بودند جنگا
 غریبی بود و بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه راه
 افتادند باز خوابم برد و دو ساعت بر خواسته رخت پوشیدیم در نیوقت در خاک المان ^{لنت}
 باویر *Baviere* بودیم به صحرای گاه کردیم مثل بهشت بود کو بهای بزرگ و جنگل و
 درختان سرود کج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر تنک و با اینکه وسط تابستان
 بود صحرای کوه مثل اول بهار بود و رودخانههای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
 همه جاپر حاصل هنوز حاصل اینجا در و نشسته هوا ایش سرد و یلداق است تا رسیدیم شهر و رخصم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیخ است
 با شهر سالبورغ که منزل است راه مسافر است که تا هر یک از این دو شهر یک ساعت و نیم راه است
 قدری کالسکه ایستاده روی سالبورغ روانه شدیم همه جا از جابای با صفا و جنگلهای کج
 گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر تر و تن جمعیت
 زیادی بود بایکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوپی از
 از سابقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بهاداد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
 این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سانه شدیم که سرحد دولت استریه و باویر
 متصل شهر سالبورغ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
 شهر خوب خوش هوا نیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهار ده هزار نفر جمعیت دارد
 ناپلیون سوم با امپراطور حالیه منته درین شهر ملاقات کرده بودند معدن منک معروفی
 دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دار و حوض سنگی با فواره بزرگی دارد و در دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
 کلیسا و حمامخانه و در میدان است اغلب راه امروز و دیروز از خاک پیروان منته بود و کوهها
 آنرا الپ پیروان میگویند از میان بسا بسورخ و ویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
 در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا و در دست کشیشها بوده و اینجا *
 سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز
 قومی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها و اایام سلطنت خود برای
 حفظ شهر ساخته اند و دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یکت رکت سنگ بزرگ است که این
 دیوار را روی آن سنگ ساخته و همانها نمای خوب درین شهر است بخصوص یکت حمام
 که بوتل و در و پ میگویند امروز در سر حد با ویر و اطرش قلعه دیده شد که توپ انداختند
 اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه سوم
 ان شاء الله تعالی باید رفت بشروین پای تحت استر یا صبح برخاستم و رز دیکلی شهر جائیت
 معروف به شونبرون که همی ساعت راه است که در اایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
 لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده را ندیم شاه زاد با و غیره
 هم عقب ما آمدند و اقدری کرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
 از خیابان رفت تا بیاع و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جا های دیگر درخت چنار زیادیم
 چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
 چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد و خلاصه دارد باغی شدیم گلکاری و چمن بو زن
 و مرد شیخ و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات و یکرو حوضهای قدیمی ساز دارد و در دا
 کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها پیرون می آید
 در سر چشمه یکت جانی مثل حوض آبشار و پاویون *Pavillon* یعنی کلاه فرنگی ساخته
 که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارا نیست مایه غزل لای لای

اینجا یاد توی آب بود از کار نه پائین رفته گردش گمان بجایهای بسیار خوب رسیدیم که باز منسبه
 چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی چاهها مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی چاهها مانند
 جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش سفت شیر که بزبان فرنگی روبینه *Robinet*
 میگویند پیدا شد هر شیر را که میگرداندند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب محبت
 مثلاً یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض فواره کوچکی و تاجی از برج روی فواره بود شیر آن
 که با راحی باز میگرداند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سرتاج بسقف حوضخانه
 میرسید باز کم کم پائین میآورد و باختیار خود شخص است اگر بخواد بصیت زرع هم تاج بالا رفته
 پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بچند درختها یا نهایی ریکت ریخته و اطراف
 و لالهها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریکت همه
 فواره و سوراخهای کوچکت است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فواره باز میگرداند
 از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی
 تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند بهوی
 اینجا سرد و یلداق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوپ ساخته
 در آن طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصیدگی
 خرس بازی میدید یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد و همه وضعی یاد
 ساخته اند این دستگاه هم باز و آب چشمها بحرکت میآید چچی و شیری با اسباب کوچکی دارد
 که با دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
 داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
 پشت را محازی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
 بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن
 این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

باز که دست بر میداشتند مثل میل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در محل نهر برای نمونه و
 تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیز کنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای
 کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها
 از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
 باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم باین زیاده از آن بختوانستیم تماشا کنیم و رفت
 بشهر کرده یک راست رفتیم بکار قدری در اطاق منظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا دین
 باراه آهن بهفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورغ میخواهد مرخص
 شده برود برخواستیم دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد را ندیم این
 راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه پتهای قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است
 بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
 اما طرف دست راست مسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جاذبه
 و درهای کوچک آبادی حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود و هوا هم
 معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استایسونا کالسکه میایستاد همه جاستقبیلین و سر
 باز نظام با موزیکان بودند در شهر لتر که کالسکه ایستاد دم استایسون زن و مرد زیادی
 جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتیم توی اطاعتی که برای من معین نموده و نهار حاضر
 کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت منه در حسن و مقبولی سرآمد مملکت است
 خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته را ندیم حالت صحرا همه جاها بطور بود که نوشته
 شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که همیش با لباسش *Hammelbach* است قدری از اینجا
 که شتیم رودخانه عظیم و انوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
 دور شدیم بعد ازین شهر شهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
 و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیهاست بسیار جای خوب خوش منظره ای باید باشد هر چه





اعلیٰ حضرت امیر اطور منہ و مجارستان



نزدیک شهر و نیه میشدیم شهر با و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دریا و دامنه
کو بهای جنگلی و جابهای با صفا دیده میشد و وضع خانهها بسیار خوب بود و در خانههای خوبی در راه بود
نزدیک غروب رسیدیم با ستایون پانزنگ آنجا کالسکه ایستاد و علیحضرت امپراطور منسه دم
در کالسکه ایستاده غلط نمیدادند با نواب و لیعهد و شاه زادگان که تا دو فرسنگی شهر استقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادیم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francois Joseph*
است که از خانواده بایسبورخ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است همش فرانسوا شارل
سنت شست و چنبال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کمیت دو بلکار و بارن شلخا تمیر جم فار
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نجار من بودم و امپراطور و صدر عظم و میرزا ملکم خان و بارون شلخا
و کونت و دو بسکی وزیر مختار منسه مقیم طهران و کونت کرنویل هماندار را ندیم منزل مادر قصر
لاکسا بنورخ است که ماری ترز ملکه سابق اطرش ساخته است بشهروین بخفریخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسا بنورخ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارت بیست مربع و دو طبقه میان عمارت حیات و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاه زادگان و علماء الدوله و حسعلی خان و وزیر فواید قدری دور از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با حینا با نهایی خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول لیعهد دولت که بن چهارده ساله است و همین یکت پسر
هم دارند بسیار پسر مودب با تربیت شیرین خوبست همش و دلف شارل لویی که از شاه
زادگان است و لویی و کیتورا ایضا از شاه زادگان و کنت اندراسی صدر عظم و ستریا و سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر عظم و شاه زادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان و غیره که پیش به دین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم
 روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون ببازدید امیراطور باراهن
 نیم ساعت راهت بعد از قدری نشستن و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردم
 روز پنجشنبه پنجم صبح برخاسته نهار خوردم هوا بطوری گرم بود که پروان فتن
 ممکن نبود حکیم پولاک که قدیم در طهران معلم علم طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور
 آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال آدم خوبست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصرفه بود حالا
 دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم منم بزرگی دیده شد مثل
 رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان نخستند
 ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دو سالت سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
 باغ و حیاطها بنا خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریا
 چه جزیره های خوب بود قار و حشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا
 آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه کردیم عمارت کهنه لب دریا
 است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم چینی دارد آسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که
 سرانها آدمهای مفرغی و خروس و غیره است درهای آهنی محکم دارد به عینها این عمارت و قلعه
 بعمارت دیو ها و جادوگر ها و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند
 در داخل شده با طاقها و دالانهای غریب رسیدیم به طاقی و راهروی باریک در آن
 داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده را مثل زنده با پوست و شمشیر
 روی سکویی گذاشته بودند شخص چینی را از مقوی ساخته نشاند و مثل مجوسین رنج بر کرده
 بودند و زیر این طاق اسبابی مخفی بود که چون گان میدادند دست و پای این مجوسین حرکت
 میکرد اگر شخصی تنها و بی خبر در آن جای تاریک این حرکت مجوس را به بیند یقینا واهمه میکند
 جایی دیگر دیده شد مدور و مسقف که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امیراطور و پادشاهان

مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب تجارتی کرده بودند بعد از هر چه طاق از کوچک (منته) ۱۲۲
و بزرگ و بالا و پائین دیده شده بسیار حبیب و دلنشین و خفته بود یعنی قصر سلوانان همان
طور باید باشد طاق دیگری که اسلحه سلوانان را که همه از این است با و همای متوایی پوشان
و سایر سلاخهای قدیم را بسقف و دیوارها با او نخته بودند اطافهای نو و قوی حبیب یا
داشت مثل طلسم زکوله بود و دماسه و شامه جادو که در افسانهها میگویند آنجا دیده میشوند
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر عظم و غیره که با کپور زیویون شهر رفته بود
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل لیعهد هم رفته قدری شمیم صحبت
و لیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت از امیر طور خوب
یاد کاریست روز جمعه ششم امروز بعد از نماز بعضی از شاهزادگان بمن
دیدن ما آمدند که اسامی آنها این قرار است پسر پادشاه سابق با نور که حالا با پدرش در
مملکت بمنه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پر و منضبط کرده است همش ارست
او کوست یکی از شاهزادگای باویر همش از نولف دیگر از شاهزادگای ساکن و پهلوت همش هر دو
دیگر از شاهزادگان و بر تبرخ همش با کریمیلین بعد از نماز صدر عظم دولت استریه گشت اندر
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از وایلی کپور دولت کلیس که همش بوکنان است و بعد از کپور
دولت عثمانی قبولی پاشا به حضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده را دیدیم برای قصر شونرون
که شامرا همان رسمی در سمر نیز امیر طور سیم رسیدیم بکار آنجا از پله بالا رفته کالسکه بسی حاضر
بود سوار شدیم شونرون قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای پروین شروین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونرون عدد نفوس و خانوادش کمتر از ورسایل و پستد ام برلین است
جلو عمارت امیر طور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امیر طور پائین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل طاق شدیم شاهزادگای بمن
المان و برادر امیر طور و غیره بودند مدتی ایستادیم امیر طور غدر خواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجا است اورا هم بشام وعده خواسته ام رسیده است این جبه
 سر نیز رفتن دیر شد قدریکه گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید امش الکسندر است رفیق
 سر نیز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بری و مطلقا کرده اند سقفش هم نقاشی
 است که کو یاروی کج نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب کج
 از پروا و اشکال و خیزه ندارد بعضی پردها از سر گذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و مار
 ترز و غیره دیده شد جلوان تالار باغ است کلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
 برک در حمان طرفین خیابان را با قچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلند است رو
 تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف به باغ است پایین تپه توی باغ
 حوض است فواره های بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند میجهد را باز میکنند شام خوش
 موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفیق با طاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
 ایستاده هر کس با کسی صحبت میکرد و پرس و میخواستند *Hohenlohe* هم که از اکابر در
 خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبست آنجا بودند نشان صورت خود را
 که مکتب بالماس بود بولی عهد دادم بعد سوار شده رفیق همراه آهن نمرال رفته خوابیدم شب
 باد و باران شدید آمد هوا را سرد و زحمتنا را ترک کرد روز شنبه بیستم
 امروز باید برویم شهر وین و تماشای اکیپور سیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیش
 و ابر امروز که از فضلات عینی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شید
 و کرد و خاک راه شهر رفتن بسیار مشکل بود و شکر خدا را کرده رحمت پوشیده سوار شده رفیق
 همه همراهان در رکاب بودند باره آهن تا شهر از یک ساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
 هوای خوب چمن سبز کلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بودند نزدیک شهر
 رسیدیم چون شهر وین در کودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
 شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار کودی واقع است همین

جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد و بواسطه
 کودی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچهها همه سر از پر است رودخانه دانوب از
 کنار شهر میگذرد و یک شعبه از رودخانه را بند دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پاپس
 بسیار کوچکتر است کشتی تجار بسیار کوچک در آن حرکت میکنند آب این رودخانه هم خور و نیست
 اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
 اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانههای بر فی کوهها
 چشمهها و عظیمی کنده بشهر میآورد و مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند کی سال دیگر
 تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره
 دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه ای شده همه جا از توی
 شهر و بولاردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر *Belvedere* که
 عمارتی قدیم است و حالا پردهای نقاشی اینجا گذاشته اند که ششم و از نزدیکت ارسال یعنی جاییکه
 اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
 دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
 بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چین است قهوه خانهای قشنگ از چوب
 ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم نزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
 تا اینجا همه با جمعیت بود اما بواسطه شتر ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
 به یلاقات رفته اند و اردیون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است
 شدیم میزهار حاضر بود سر میز رفته منار خوردیم بعد از منار با امپراطور رفتیم با اکسپوزیسیون محوطه
 بزرگ است چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کسب مدور بسیار بلند و وسیع است خیلی نایاب
 با تماشا نیست بلکه و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور
 و بازارها و غیره از آهین و شیشه و آئینه است از این کسب بزرگ سایر بازارها مشتعل میشود

بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است و راه اندیشه دارد باقی بسته است در زیر
 کسبه بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میرحیت جمعیت زیادی قوی کسب و سیون
 بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
 دولت فرانسه یکت بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از
 هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است بابرک خشک
 آن یا فلان حیوان و سکار یا مرغ در فلان محال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
 انجاست از این خبریات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچه های پشمی ابریشمی آینه بلور
 اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
 بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطیش جا و اسباب زیاد دارند دولت
 عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند این
 طور بازار را با امپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایرانرا گذاشته بودند با وجود
 آنکه سه ماه قبل ازین حکم شده که تجاره و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
 اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری انجایستایم
 چون امپراطرین ناخوش و در سیلاق است امپراطور میخواستند بروند سیلاق و داع کردند
 و رفتند ما دوباره همه بازار را گشته کراند و ک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
 دیدم بسیار شاه زاده خوبیت ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال
 رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به بطریقه
 کورنشتاد رفته انجا از کشتی بکشتی دیگر میخواست بروم زمین خورده پاهایم زیاد درد آمده است
 معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکیسوز سیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
 از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی بامساره بلند از
 مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بخوابانید و یک عمارتی از سایر دول ندیدیم رفیقیم بعمارت ایران چند طریش^{۱۸}
پله مخور و یک نفر بنا استاد اسمعیل نام و یک نفر بخار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عمارت برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جایی کشین بود بخار
و بنا حاضر بودند بنابر زبان المان را هم درین سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر ما تعجب ما
شد آنجا ششصد و پنجاه نفر کسپور سیون در حضور ما بود بعد رفیقیم بنا بامی دولت عثمانی و مصر را
متشاکر کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
نشین امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این کسپور سیون از دولت است بهفت کمر و خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده و ا^{غل}
میشوند سه کمر و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میکوبند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت بر عیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند *Ferdinand I*
اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است رنستانها در وین است تا بستان دریشل که سیاق است
میرود حالا هم آنجا است روز یکشنبه هشتم امروز کاری نداشتیم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی کردیم صدر اعظم و میرزا مالک خان هم توی قایق نشسته
اند غروب بمنزل رفیقیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسخی این مصر است در آن
جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج
و غیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم جمادی الثانی

(طریق) امروز عصر امیر طور مارا دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شویرون برای شام خورد
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفیقیم تجارت و قصه به بلرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امیر طور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دپات ییلاقی شویرون
که شیتیم این چند دهه که شمرده میشود ییلاق ابل شهر است بعد از شویرون ده هتزن در ف بعد
هست زن بعد از که شکارگاه امیر طور است راه طولانی بود عمارت و حمامخانه درین با
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بجایای رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
جایی که دور جنگل را تخته کشیده بودند تخته کتان سخت سفید رنگ بلند آدولای تخته خوب نشسته
بر تخته عوض طاب چهار چوبی داشت که تخته مکیه داده بودند بسیار خوب چیرست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تخته کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امیر طور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بجلا زده اند و قره بقره
که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برک درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد شمشین باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ کلوله زنی ته پر با کلوله زیاد کی گذاشته و در هر یک هم دوسه نفر از اعظم
نشسته اند که تیر بند از اند خواستم از کالسکه پیاده شوم امیر طور مانع شدند ما با کالسکه و امیر طور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پایین آمده رفیقیم بالای تخته ایستادیم امیر طور بکمه پایین تر رفتند ما هم تفنگهای امیر طور را
که در کمه ما بود پر کرده مستعد شدیم میرشکار امیر طور که از ابل جات و شمش کونت ویرین است
مرویت بنفاد ساله و از پیری کوشش سنگین چشمش کم نور شد آنجا بود قدری صحبت از شکار
های ایران و امیر طور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تخته زیاد کی کشیده
بودند آن تخته همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تخته بود از آنجا که
مانشسته بودیم تا تخته و بروسی قدم بود و روی از تخته بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول و خروج سگاردیکر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل سگارد
 بار آورنده دسته دسته که هر دسته بقدر نسبت الی سی سگارد میشوند از در این تخرید حاصل
 میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفکات چها میکند و بنای شلیک میکنند
 و متصل آنهارا با کلوله میزنند اگر درین کمره نروند در کمره دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد
 این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
 متفکسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل تخرید میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
 چند تیری بهم من انداختم این سگارد را از جنس مال هستند و چندان وحشی نیستند و دسته دسته
 که داخل شد کشته شدند خلاصه سگارد خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد اظهر طور آمدند با هم سوا
 کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفیقیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
 بلبرون گردش کردیم حیواناتی خوب دارد درختهای بلند مجسمهای مردم حیوانات کذا
 اندیشه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راهی و خمی دارد از پته که بالا رفیقیم باغ وحشی دیده
 شد مختصر اما شاگردیم فیل کردن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
 عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه بر کشتیم بعبارت رفیقیم سر میر
 شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفیقیم منزل امروز صبح کوردیلو مایک
 وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوکیوف *Novikoff* وزیر مختار
 روسیه ویکونت دو ژونک *Vicomte de Jonghe* وزیر مختار بلژیک مسیو
 جی *Mr Jay* وزیر مختار انازونی کنت دور و بیلان وزیر مختار ایتالیا روز
 سه شنبه و بهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
 شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را آورده دقیقه سوراخ کرده آب در میاورد
 و با تلمبه بیرون میرجیت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنک باشد
 سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت رفیقیم چند دستکاه خریده با بران

(طریق ۱۸۴) بسیارند عصری سوار کالسکه بخار شده رفیق شهر همه شاه زادها و اکثری از پیشه‌ها
بودند و غریبی بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفیق تماشاخانه
که او برای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است و در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله پیاده بودند دست داده با اتفاق بالارفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانم
بار ازین قرار معرفی کردند ارشید و شس الیزابت *Archiduchesse Elizabeth*
که زن شارل فردنیان است ماری رینر *Marie reniere* پرنس و انویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنس کبورج که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورج است رفیق در لرد وسط نشستیم
این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدر عظم عقب مادر شاهزاده‌های استر
و المان همه بودند انصافا تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
بنائی کرده اند پنجره است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای کار بسیار خوب از چهل
چراغ و غیره جمیع زیاده بود پرده بالارفت انقدر خوب بازی در آوردند و رقصه
و موزیک زدند که در هیچ جادیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و قصه
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی بکدرخت قوی شکسته
مثل بل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرفتند اجنه آمده دیوهای میرفتند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد و قطعا یخ مثل کوه آب دریای آورد و میبرد و خرسهای سفید شمال روی یخها نهنکها
نکها یعنی فل در یابی آمده میکرد شتند روی یخ شاهزاده درین سرما گیر کرده میخواست بمیرد

یکبار دختر بای قطب شمال پر بیای اقلیم سر با بالبا سهای سفید و موهای پر برف حاضر ^{منته}
 شده از زمین آتش در آورده شاه زاده را گرم کرده با هم رقصند بالبا سهای قشنگ و
 آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاه زاده با وزیرش در خانه
 جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
 آخر پرده زیر در یار نشان دادند ماهیها انواع صد فنا کلهای مرجان علفها و کلهای دریایی
 جوش آب تهر یا دختر بای دریائی هر یک بچه طنازی زیر کلهها و بر کلهها خوابیده بودند یک
 دفعه از میان صد فنا و کلهها یک دختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابریا
 پیش آمده میرقصید گاهی بر زمین فرو میرفتند گاهی با بالون هوا میرفتند گاهی بر پشت عصرت
 هوا صعود و نزول میکردند حقیقه نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم منجواستم تمام
 بالاخره تمام شد برخاسته آمدم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدم براه آهسته
 بمنزل آمدم شام خورده دیر خوابیدم روز چهارشنبه یازدهم صبح گردید
 قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه دریا عصا در دست داشت
 امروز عصری برای سان قشون باید برویم به بلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم کار
 بلبرون سوار کالسکه ای شده راندم از کوچه گذشته رسیدیم به صحرائی چمنی که علف کمی داشت
 وزر دشته بود امپراطور سواره با اجود آنها خودشان ایستاده بودند منم سوار اسب شد
 صدر عظم و حسام السلطنت و سر تنهایی ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنت و نصره الدوله
 و غیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ماساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
 بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطرش و ایرانی و غیره راندم افواج و سواره و
 توپخانه پشت سرهم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
 سواره کشیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
 میگویند سواره هوسار در قون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان

(طریس ۱۸۶) از حجازستان می آوردند اسپ اینجا خوب میشود لباس سرباز طریس از قدیم الی حال باهوت
 و پارچه سفید است از قراریکه میکشند امپراطور میخواست بدین رنگت سفید را مبتدل بر رنگت ابلی
 کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم بهمان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سوار
 آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیاد می هم بود چند نفر
 از معتبرین اعراب مملکت الحیر که خبر فرانسو است با کپور سیون آمده اند همه سواره با همان
 لباسهای عربی سفید و عمامه اینجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب
 ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبداللین معسکر حسن بن اقد بن احمد الحیریری
 محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
 شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پر بای سبز
 رنگت بود روز پنجشنبه دوازدهم امرو عصری باید برویم به بلبرون برای
 اینکه امپراطریس از سیلاق آمده در اینجا مانیت بعد از چهار روز امپراطور که تازه از
 سیلاق آمده بود همیش شارلوی *Charles Louis* ملاقات شد دست داده
 تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
 عروسی کرده با همی که دوزن سابق گرفته و بهر دو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانم
 های مملکت پر تعال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
 برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
 کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به بلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
 آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باویر سیده تعارف کرده دست
 داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاده های اطریس و المان که تازه
 از سیلاقات آمده بودند مرد ها را امپراطور و زن ها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
 بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برارنده است فرا حادری علی و ازین جهت

اگر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میکرد از سناسی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته و در تالار بزرگ شدیم سفرای خارجی باز نهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت طریس باز نهایشان شاه زاد های منسه و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میرهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب البحر هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میری برای سوپه نشستند سرتیبر
ما امپراطریس صدر عظمی قوای پاشای ایچی کسیر عثمانی کنت اندر اسی صدر عظمی طریس و یک زن
محرمه منسه و دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منم از اظهار محبتی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منم برخاستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سمر میر علیچره سوپه خورده بودند خلاصه رفتم بهشت
کوچک طولانی جلو عمارت که رو باغ بود برای تماشای آتش بازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما وزن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده ها و خانها و زنهای هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پا نفسد نفوزیکان چای ایستاد
موزیکان نیز در جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوارهای حوضهای حبت عمارت
روی پشته جلو عمارت تیکه مانده بودیم چراغان و آتش بازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتش بازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتش بازی بسیار خوب ساختند
بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد قلعه از آتش پیداشد در کنار دریا و دریا هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت بلبرون هم روشنی الکتریسیته روی پشته و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتش بازی برخاسته باز باز و باز روی امپراطریس داده

امپراطور هم باز و بیازوی زن محترمه مسنه داده عقب سر مای آمدند تا رسیدیم به پله
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتم الحمد لله خوش گذشت
روز جمعیه سیزدهم امروز باید رفت به سالرنورخ صبح زود برخاستم بعد از
نیم ساعت امپراطور و شاه زاده های مسنه و وزیر او صاحب منصبان حاضر شده بودند اول
امپراطور با برادر با ایشان و شاه زاده داخل طاق شدند جلورفته دست دادیم روی
صندلی نشستم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روز و خدمت در لاکسانبورخ بسیار اظهار رضا
مندی کردم کرنویل هم اندر وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر
گفت اندر اسی وزیر عظم و سایر وزیران بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده
و اندر اسی و غیره نگذاشته خیال کردم که تا دم کالسکه نجا خواهند آمد با امپراطور کالسکه نشسته
رانده و در کار پیاده شدیم شاه زاده ها و اندر اسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتم هوا امروز دروین و صحرای بسیار گرم
بود باز در شهر لاکسکه یک ساعت ایستاد و در همان استایونی که وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالسکه شده رانیدیم در
استایون لامباش کالسکه ایستاد پادشاه با نو و ربارن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهریانی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مودب است منزل سیاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودم از
اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل مملکت المان را محکمی و احد قرار دهند
لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنک کرده بزودی قشون پادشاه

شکست داده و مملکت را جزیره پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جوایز با تانکینه
خود فرار انجام دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطور منتهی روز میگذرانند علاوه بر این
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش و ستش گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابیناست و از قرار یک گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا خیر دیگر بازی میکرد و کیسه چشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنش شصت و چهار سال است سنش و ششیم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاه زاده خانهای مملکت ساکسن اسم دخترش پرنس فریدریک *Princesse Frederique*
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفیقیم کالسکه را ندیم غروب رسیدیم شهر سالسبورخ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه با بعل ما بقولی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم استریه ما موزیت از دولت خود دارد که تا بر ندیری همراه ما باشد
روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپرک باراه آهن شصت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده را ندیم از خاک باویر وارد رودخانه آن که رود عظیمی است
و ملحق برود و انوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفسین که در سرحد استریه و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک بیرونی که جز مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است قوی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخن و در قلعه بود شلیک کردند و آمده یکی از کوهها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند و بکفوج
باموزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورخ از اینجا مرض شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جایی است
دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سر و کج
سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دمی است د بات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

(ایتالیا) باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر اسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد سیلاق قشنگ خوبست در میان دره واقع و دور
کوههای بلند برف داراست با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیبا
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند و اردو عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده اما عمارتیت
بسیار تمیز و قشنگ با میرزا و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست که اطاقها سفید است
با چوبهای مظارینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چشبانده اند پردهای اسکال
خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم وجود در اطاقها نصب است اسکال دیگر هم در سقف
اطاقها و غیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد رحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در حال استحکام باید بماند
روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایتالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدری کشته پردهای اسکال را تماشا کردیم و شب الی صبح باریده بود و صبح خیلی هم بارید هوا
ابر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
رستمان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظرافا
مرخص شده بیارین رفت کالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سر بالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد و کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا و دخت
با آبشارها و بات خانهای تکتک قشنگ کلهای رنگ رنگ چمن سبز در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استایون
فرانزان سفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر اسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا به تفصیل بنویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما چندان لای نبودند تا رسیدیم باصل قلعه بلندی که همش بر سر است که چهار هزار سصد و نوبهار و سیه انطی (ایتالیا)
دریا بلند تر است بسیار سیلاق و جای بسیار خوبست که بهای بلندی برف در اطراف این مکان است
و از انپروکت الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که ازین
قلعه بطرف انپروکت و شمال میریزد داخل و در خانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب سمت ایتالیا میریزد داخل و در خای پودا و پرتشند دریای دریای تیکت میرود خلاصه رانده
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که همش شلبرخ است کالسکها ایستاد و از اینجا دیگر راه تن
سرازیر میشود و دیدیم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکها پیاده شده روی پائین میروند پرسیم
گفتند کالسکها بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دار و منم پیاده شده رفتیم سر پائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بدو کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم بهچکس در ده بود عمارت الدو
و اعضا و السلطه را دیدیم تنه راه میروند پرسیدیم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر و غط میکرد
چون چشمش بآفتاب از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه با
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشه های فرانکستان است شده اند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکها بخار را هم ندیدیم کالسکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکها رانده هر چه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد را ندیم تا بفرانکستان
رسیدیم اینجا پیاده شده نماز خوردیم یک ساعت طول کشید در همه این استایو نماز و سجده
باموزیکان و صاهنصان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نماز را ندیم تا به الا که هر
ایتالیا و اطرش است رسیدیم شب بود اینجا ایستادند و کرونیل همانندار با همه هماننداران
دیگر آمده مرض شدند کمال التفات را با آنها کرده از محبت های امپراطور خیلی اظهار رضامند
نمودم قسطنق خان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه

ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون تا شهر بولون را ندیده بودم
 اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
 شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام خوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدند
 من متصل به صبحگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صبحگاه
 حاصل زرت و شلتوک و در درخت توت ابریشم بعضی پها و کوههای کوچکت هم دیده
 شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میرد با صفا بود از یک
 سوراخ گذشتیم زیاد طولانی بود از دور و در خانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار
 ارضف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و اردکار بولون شدیم بسیار کسالت خوابی
 داشتیم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که همش مرا کاپو *Mezzacapo* است با سایر بزرگان
 حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب بودند و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و ملتفت
 حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
 بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً آنجا که خود کرده بودند خلاصه راه
 زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مها سخانه که زمین خان مشخص کرده بود در فیتیم بالا اطاق من
 مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عاده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نشناختن
 دقیقه شخص خوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم
 در وین و ایطالیا و غیره هند و انهای خوب بهم میرسد زرت شیرینی خوب هم زیاد است
 دیگر میوه خوبی بهم میرسد امشب از دور و در خانه گذشتیم اول و در خانه ادیره که از شهر
 کوچکت رویکو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از درهای سرون اطراش
 بعد از سرازیری شلکت همراه ما بوده است دوم رودپواست که از نزدیک شهر فرار
 گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون
 توقف شد نهار را در مها سخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که همش کنت بارسون

Comte Bardessone است در کالسکه نشسته رفیقیم بگردش رسیدیم بدیج (ایتالیا)

که شصده سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد و میتوان
بالارفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد و صد و سته ذرع ارتفاع
دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عهد بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از پس کج ساخته بود مردم و ابهمه خرابی آنرا
داشته عهد اخراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچه ها و محلات و از پهلوی
عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتهیم بسیار خوب ساخته اند کوچه های شهر همه سنگ فرش
و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد نفر جمعیت دارد کالسکه و عواده زیاد دارد و میوه
جات بسیار خوب بخصوص بلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که
دیوار اجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قور
خانه که تازه ساخته اند گذشته رفیقیم سر بالا طرف جنوب شهر چیده تپه است که بالای آنها مردم
عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرد و است حالا پادشاه ایتالیا ضبط کرده و مال مخصوص پاد
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن باکشیشها بود
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری کشتیم بنای بسیار
قدیم است بعد بیرون دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی صفا
بود قدری راه رفته دیدم چشم کار میکرد و صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تک تک است
که از قوی سبز با سفیدی منیر تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت سیلابی خوبی یکی
خوانین معتبر ایتالیا که همش ویسینی Vicini است ساخته است خلاصه خوبی
پایین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتهیم که کتابخانه این
شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیاد و خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین

که ششم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این همانجا
که منزل است هتل برن *Hotel brune* است و در منزل ششم شب تماشای
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل بارپین اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کاز روشن بودند تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلقا در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود و وزن اسب بازی میکرد
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد اما دیگری که نیکی دنیائی بود خوب بازی کرد الو
هم بازی در آورد و چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده و خوابیدم
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه بازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت بازیانه را میکردند
هم مطیع حسن و قشکی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به بندیری
که آخر بندر ایطالیا است و اینجا کشتیهایی دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما با سلا
مبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه این اما حرکت در ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در همانجا
مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم تماشاخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان
ایطالیا اینجا بودند و الا ان طولا نیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قطعی که از دو هزار
سال پیش ازین بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند و یکی از فراعنه
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جایی کرده بود سه هزار سال قبل ازین بقیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قطعی و عبری میگویند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود و خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

بجای نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی شیا که از همین شهر (ایطالیا)^{۲۰۵}
بلون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمړده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکردند و آن اسبابها را که از دویزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخور و جمع کرده آنجا گذاشته بودند اسخوآن
چند مرده را بهمانطور بنجاک چسپیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایام بود که بهمان طور دستش دیدم مانده بود پول ابدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میکز و به مستحفظ پل میزد که بگذارد سلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
کردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در اسخوآن دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و منور
بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند
بعد از گردش سوار شده رفیقیم براه آهن چون وقت رسیدن بود در اطلاق کار نمیساعت
معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی و غیره بودند تا وقت رسید رفیقیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایتالیائی راه بر ندریزی است و اکنونها هم دیگر راه اند
در و اکنون پشت سر ما قهوه چی و غیره بودند که هر وقت غلیانی خیزی میخواستیم دست دراز
کرده میکردند و اندیم دست راست تا میفرسنگ مسافت همه جا پشه و پشت تپه ها کوه
بلند هم بود و دست چپ صحرائی سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میروند تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایتالیاست دریمی فی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ اما قدریکه رفیقیم بعضی تپا حاجب مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دها و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از هزار و
و فانو که ششتم در اینجا با چند دقیقه کالسکه استاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بر زیر عراوه راه آهن میرختند زندهای بسیار خوشگل و پیران نیکو شمایل که خلعتشان

میان ایرانی و فرنگی بودیده شدند بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبر است اما
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی همراه کالسکه آمده بودند و میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند و زیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایتالیا
مانور کرده بودند که تنبیت و رود بگوید اسمش بارون فینال *Baron Final*
است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چهارشنبه بیستم
صبح برخوایم بسیار سرد بود و از شهر فوگر یا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم به شهر بندیزی از بارلتا تا بندیزی یکی بر بندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود و زیتونهای کهنه با پند ساله دیده شد و غن زیتون
اغلب فرنگستان را از اینجا با میوه بند زراعت پنبه هم بود و بر بندیزی شهر قدیم کهنه است
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود و حالا بند راست پوست و نوشجات کلیس
بند و استان از این راه میرود و هم از بند با کلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا با
بسیار فقیر هستند کالسکهها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران پلی
بود با کشتیههای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سر کسین افندی ایلمچی مقیم ایتالیا
لیا و سایرین که از اسلا مبول آمده بودند به حضور آورد و صحبت شد قبولی پاشا از اینجا رجعت
بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایتالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای
دو خارج مقیم اینجا به حضور آمده و بعد پیاده شده رفتم کشتی و کشتی از علیحضرت سلطان آمده
اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سوار
باین کشتی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تا لار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلعه است آنهم کشتی خوب است در کشتی با جانتک بود صدر اعظم
و عله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه کشتی طلعه رفته اند بجهت آوردن بارها و جا
سجاشدن مردم نجیباحت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلا مبول

حرکت خواهیم کرد و در فرنگستان الحمد لله تعالی بحیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفرم عثمانی

بحیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکر یا باین طرف چندان باد بود و اغلب صحرابود
بوته کون و غیره داشت بنا بود و چن ساعت دیگر حرکت شود و بعلت باد زیاد شب در بندر
ماندیم روز نوزدهم صبح برخاستم یک ساعت از دست گذشت حرکت شد شاه
زادها و سایرین که در کشتی طلوعه بودند بجز ابراهیم خان و میویشار و نه پیمان خان و برادر میرزا
مالکم خان و اسبهای ماهمه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائست شکایت از کثافت
و جانورهای کزنده ایجاد داشتند بعضی را هم مله کزیده بود و هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهاریکه آشپز سلطان طنج میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم با خر خاک ایتالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بندری باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای اینجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعة یونان است سابقا در دست کلیساها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب هشتم بود و دیر طالع شد اما در طلوع از در
تماشائی داشت از چهره کشتی تماشائی در یارا میکردم آب در یارا که چرخ بخار میگرفت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چهره بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چاق که آتش بدید یا چرخ الماس که آتش
الکتریته میدهد بهمان طور با متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جا های آب کمتر بود
روز بیستم صبح یک ساعت از دست گذشت از محاذی جزیره سفالونی که یکی از مهفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورد

شد و از جزیره زانت Zante بهم که طرف دست چپ و یکی هفت جزیره
یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیه های سه دولت روس و انگلیس و فرانسه
با کشتیه های دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیه های دولت
عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علی محمد پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از
در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد و در آن اوقات کشتی
سجاری شوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود
که در کوهها آب بسیار کم است بادورین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوته ها در کوهها بود
کوههای عقب مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر میآورد و غروب آفتاب بدماغه مائاپان رسیدیم در دامن کوهها
آبادی زیاد پیدا بود که همه جزایر آبادی مائاپان است خانه ها و عمارات سفید بود و در خانوار
یک برج مانند ی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است
محض احتیاط خانه های خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مایا شدیم از میان مایا و جزیره سیرکو
گذشتیم سر کیو دست راست بود مایا دست چپ از اینجا رو به شرق رفتم که طرف یونان
و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد
روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چند
زیاد نبود نیم ساعت از دست گذشته بود یک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای
تحت مملکت یونان است از تنگه جزیره زانت گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه
اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه
کتابیکه فیلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تر واکم شده

و لنگرک پسرش تفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک (۲۰۹) عثمانی

و بی آب و علف و درخت است سواحل و ماخه آن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دورین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تحت جمشید کویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک شهر آن ازین آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگر پون *Negrepont* و جزیره اندرو *Andro*
که ششم نگر پون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگ است و متعلق یونان اندرو دست راست
و جزیره کوچک است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانی
که ششم شست این جزیره جزیره کیواست جزیره بزرگ است که عثمانیها تفر میگویند دست چپ
هم جزیره سکیر و است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیز
الی اسلا بول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
الحمد لله هو اصف بود اما باد مخالف متصل شدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفر سنگش کم میشد که ساعت
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یک دفعه کشتی ایستاد و عث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمارتگاه داشته اند چون بغار داخل نزدیک است شبانه
میخواهند داخل شوند محض طمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم نمیساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
لایم بود دو ساعت بعد کشتی رو به داخل حرکت کرد روز بیست و دوم
صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است که ششم از قلعه آبخاشلیک توپ کردند دست چپ محاذ
تنه دو جزیره لمتو و اقصی جزیره بزرگ است بعد از نه روز رسیدیم به بغار داخل طرفین

عثماني ۲۱۰ قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول ته نه دو دست راست قلعه دوم طرف چپ
در خاک یورپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یورپ
شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد و بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک سیاه و در دست چپ هم قلاع و برج
و باستان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و یوار بار با سنگ
ساخته اند و باز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارت زیاد بود خانه های خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح و غیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکرد و و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است
قلعه تازه ساخته باشد دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود همش
کلید البحر همه این آبادیها جز حیاق قلعه است خلاصه چپاعت از دست رفته حیاق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لشکر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشیدی پاشا مشهور بشیر
زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلا مبول حیاق قلعه
استقبال آمده بود کشتی نا هم لشکر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلا مبول
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلا مبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلا مبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند کشتی ماصدر اعظم عثمانی را به حضور آورد و شیر و
زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطره کوتاهی است
ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم
مآمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد ادبی دیوان نمایون کنگان بیک والی
جزایر بحر سفید نظیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دقتر دار و ولایت

این افندی قاضی خپاق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمبر نشاء عثمانی^{۲۱۱}
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر صبیحیه بحر سفید حافظ بیک امیرالای دیگر رشدی
بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لشکر را کشیده رو باسلامبول رفتم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتخارجه در خپاق قلعه زیاده است
و عمارات خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره بازوید صدر اعظم عثمانی
کشتی بخار صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلوعه هم عقب آن را ندیم از طرفین
بغازه فلجات خوب و توپ زیاد بود ارسته چهار قلعه و باستانیهای خاکی که بطرف فرنگستان ساخته
بودند که ششم آنچه بطرف جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بخارتیه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت
و جنگل شهرکالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بخار دار و داخل است که از آنجا داخل دریای کوچک
مار مار میشو و از اول این بخار دار و داخل الی آخرش که به مار مار داخل میشود چهل میل یعنی دوازده
فرسنگ ایرانت از کالی پولی شب که ششم دیده نشد روز بیست و سیوم
صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بخار برسد درخت
پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومی و خاک یوروپ است نزدیک شدم
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند
تفنگ سازیت و کرباسن بافی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد
اغلب سرو و بارودی قبرستانها میکارند اما توی دریا و کوهها هم سرو هست از این آبادیها
گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری کشیدیم تا وقت رسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
کشتی سلطان موسوم به پرتویاله را که اسم والده سلطان است با صدر اعظم به خپاق قلعه فرستاد

بودند که در بنجاره سواران شویم صدر عظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شد
 رفتیم بآن کشتی صدر عظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی بر تو پیاله آمد این کشتی از کشتی
 سلطانیه کو چکراتا بسیار تمیز و قشاک است طاقش را حاتم کرده اند اسباب خوب دارد
 رفتیم بعرضه کشتی از تبعه ایران که در اسلا ببول یاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بنجاره
 بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهایی خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین
 صدر عظم ما با شاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی بآن کشتی میآمدند یکی از کشتیهاییکه تبعه
 ایران در آن بودند دو دگرده را ندیده که نزدیک کشتی ما میآمد قایق صدر عظم و سایرین
 کم مانده بود و بخورد بآن کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طور خلاص شده رسیده آمدند بالا
 اغلب پیشینیه ما هم بالباس رسمی بودند سایر پیشینیه ما و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
 را ندیم دست است خرابی زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از قریب
 و بعضی ممتولین عثمانی را گفتند اینجا با عمارات بسیارند که ما بستانها بگردش بروند اما ما عمارت
 ندیدیم شاید توی دریا و پشت پتها بوده است رسیدیم با اول آبادی شهر اسلا ببول
 دست چپ خاک اروپا است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بجاک اروپا
 میرانیم کشتیهایی بنجاره که ایلمچیان خارج شده است استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
 خانههاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه شکلی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
 شده است چون این نوع قلعات حالا بکار نمیخورد و تعمیر نمیکند اما چون همه از سنگ
 و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلا ببول را که همه در روی تپه
 و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بنجاره است عرض چندانی ندارد و بجوهر آباد
 که اصل شهر و سور اسلا ببول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرائی و الی عمارت
 بشکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل یا صوفیا و جامع دیگر و باب عالی
 که وزیر او و کلای دولت در اینجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت

و سر بازار خانهای معتبره بیمار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا باست از آن بعد هم (ختم شده)
 همه جا در کنار بغاز و سرتهها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد الی یو
 کرده و طرابیه که سیاق سفرای خارجه است اما تکلیف شده است سمت راست هم
 که طرف آسیا و اسکندریه و میکونید عمارات عالی و مساجد خوب هست به خصوص سر بازار خانی سلیمیه
 که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل آن طرف همه پته و دره و جنگل سر و کاج و بلوط است
 هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
 سلیقه درختها و باغها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد و دی است و نظر
 این پته ها گفتند جنگلهای بسیار سخت بنوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این پتهها چون نزد
 آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانهها
 و پته ها نگذاشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جانی بود مشهور به یدی قلعه یعنی هفت قلعه
 که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتراین مکان برای این است
 که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
 ایچی اندولت را که در اسلامبول بوده بابتعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکردند
 بعضی اوقات میکشیدند بعد از آن بجای سلطان احمد و ایا صوفیا و غیره باسکی سرای یعنی عمارت
 قدیم سلاطین عثمانی که بر روی پته بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
 سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
 عمارت عظیم عالی در همین جا باست بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل مستالی سفرای خارجه
 است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمار ت طولمه باغچه که بشکلا
 هم میگویند که سلطان با حرم و والدۀ سلطان و سایر خانوادۀ سلطنت و شاهزادگان جا
 می نشینند عمارت بسیار عالی خوبست سلطان عبد الحمید خان که برادر این سلطان بوده
 ساخته است از اینجا گذشته بعمار ت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدراين سلطان است و اين سلطان تازه معمر و تمام کرده اند بعد
رسيديم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیکی که منزل است دست راست طرف اناطولی لب
بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیکی ساخته شده بآن هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قزاق نیکر به مار مار است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی مانوالت تنگ
عمار ت لنگر بنید از دار عمارت گذشته برار قدم بالا ترا استاد بعد از چند دقیقه علیحضرت سلطان
که در عمارت بیکلر بیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند کشتی
ماروی صندلی نشیتم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین اونی پاشای سرعسكر در قایق ما بودند رسیدیم
باسکله عمارت رفتیم پروان کفوج سرباز موزیکان چي در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان مارا بردند بالا و اطفا و منزل منزل ماران نشان داده تعارفات زیادی کرده مرا
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتههای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از انهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائما لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتی با
رفتیم باز دید سلطان بعمار ت طولمه با عجمه عمارت بسیار خوبست اغلب پلها و دیوار و ستون
و غیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشیتم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیکی عمارت بسیار خوبست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار
بسیار عالی و خوب است با طاقها پارچهای اعلا ی فرنگی چسبانده اند پنجرها همه بلور یکبارچه است





میرزا علی محمد سلطان عبد العزیز خان



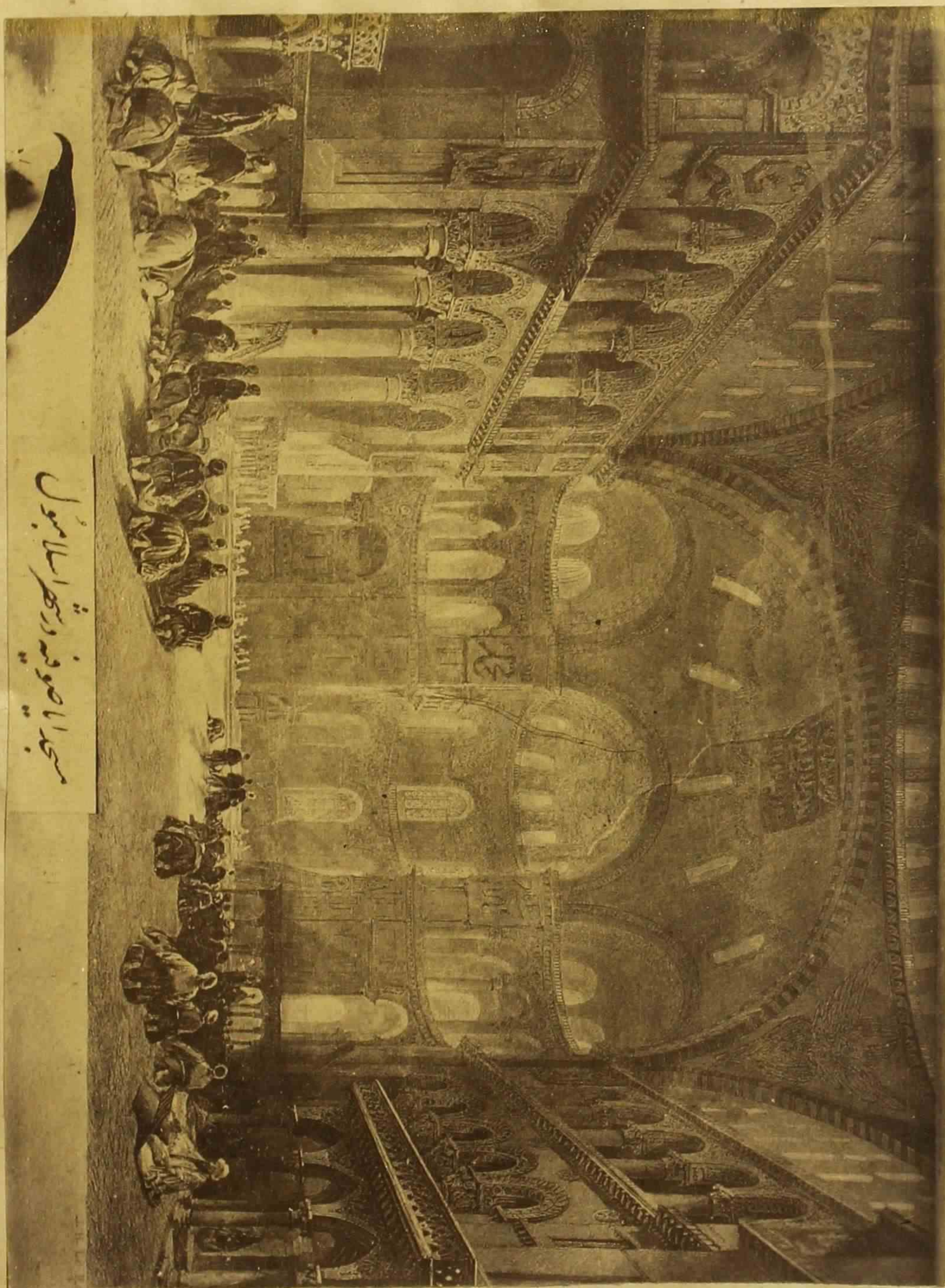
خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند باسانی ساعتی ده دقیقه
بالا و پایین کند و بهر اندازه و بهر جا هم بخوابد و اگر در بدو نچفت و ریزه و امداد می ایستد و بدو
خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع بچه بار را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیز است
همه عمارات سلطان بخرهایش آئینه و همین طور است عرض بغار از بهر ذرع متجاوز است
از طرف هر کس راه برود هر یک لباس پوشیده باشد با چشم بدو ن امداد دور بین میتواند
تشخیص داد کوله تفنگ خوب از نظرف با نظرف را میزند عمق بغار از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی خیلی بسیار بزرگ در همه بغار میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلاً میتواند از نیکی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدو ن اینکه کردی بر آن نشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغار باز کرد سنگ مرمر و غیره هر چه خواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد و همچنین بال تجارت همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
مال بسیار وسیع باز نیست خوبی در عمارت بیکری است اغلب سقفها از چوب و کتخت است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطرافها حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش
فرنگی بر روی حصیر با کشیده اند که از آن روراه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوب
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمریکه یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد و همه ملترین در همین عمارات منزل دارند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد و خراهای کوچک مرمر که بر خزان شیر دارد
آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفیتیم پایین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفیتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چو دن کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچار می بچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیو ارچسبیده مثل مرد سبز
 کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرو و دبلو و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندرهای
 خوب بطور فنکی کل کاری بسیار خوب مجتمه و حجاریهای مرغوب شکل شیرهای یال دار و فریقا
 و غیره و در حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
 باغ و پله مر و دست انداز و غیره دارد بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مز
 بالا هم عمارات و قصور عالیله دارد که جزء همین عمارت بیکلر بیکی است همه را کشتم اسبابها
 بسیار خوب دارد و حوضخانه دارد و حوض و فواره مر مر بسیار خوب داشت و دیوار و طرف
 اطاق را از مر حجاری کرده فرو برده اند بدیو ار مثل کلدانهای بزرگ سته قطار حجاری کرد
 اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خوبی بکلدانهای اول
 میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا با آخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
 آب اینجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا
 و باغات سلطان کبوتر خانه و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحقین آنها حاضر بودند در
 نهایت تمیزی نگه داری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میاید و دیگر
 طوطیهای مختلف رنگرنگ سگ و طوله سگاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
 بود خیلی اینجا با کشته بعد پامین آمده رفیقیم تجارت باین اصل شهر اسلامبول محله بک اوغلی و غلط
 و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
 عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جبر هم دارد که از غلطه با سلا مبول عبور میشود
 روز بیست و چهارم امروز نه روز را منزل حوز دیم بعد از نه روز سفرای خارج رفیقیم
 اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
 باحوال رسی و تهیت ورود ما آمده بود و بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارج
 آمدند اول ایقنا توپچی کپرد دولت روس آمد و اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش امیر شد سبیل دارد او رفت پرون الیو ایلمچی کپیر انجلس آه چانه را
 میتراشد در کونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای اول
 دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلمچی روس اول اتباع خود را که بقدر بسیت نفر شش
 معرفی کرد بعد ایلمچی انجلس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزد یک ایلمچیارفته با هر یک صحبتی شد
 اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزیرای عثمانی محمد رشیدی پاشا
 شیروانی راده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اولی
 پاشا سرعسکر پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
 وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محو پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر سومات کمال پاشا
 ناظر اوقاف غالب بیک و قردار سلطان و وزیرای مختار دول خارجه ایصائیو ایلمچی کپیر روس
 الیو ایلمچی کپیر انجلس سور دسارژ و فر فرانسه لودلف ایلمچی اطرش او همان ایلمچی المان کربرک
 ایلمچی بلژیک کوو و شارژد فرایطالیا بوکر ایلمچی نیکی دنیا و سایرین چنباعت بغروب مانده باقی
 رفتیم بکشتی بر توپخانه نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالایی بغاز سمت بوکدره از عمارت
 بیلکریسیکی تا انتها الیه بغاز که بوکدره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارات و یالیهها
 خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک است
 عمارت کوک سوکه از بناهای سلطان عبید المجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
 پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر از بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
 اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم
 در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای تشنگی است رودخانه
 کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سوکه بمعنی آب کبود است
 این کلاه فرنگی هم بان اسم موسوم شده است اغلب مرمرها نیکه در عمارات اسلامبول
 میشود از معدن ایتالیا میآورند عمارت عادل سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

وباغ خوبست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلا مبول
 مجوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حایه
 خانه راوف بیک و غیره طرف خاک آرو پاوردست چپ سفارتخانههای دوله خارجه است
 که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر و سیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
 یالی فاطمه سلطان خانم و حرم مرحوم عبدالحمید خان این دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده
 است خانه رشدی پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم تا بیکوره آب بغاز دره ساخته و
 قدری سمت دست چپ رفته است که دو اینجا عمارت و کوه است و همش را بیکوره
 میکوبند یعنی دره بزرگ برکشیم در محاذی عمارت کوک سوکستی ایستاد سوار قایق شده بغاز
 رفته اکشیم بسیار شک جالی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل روز بیست و پنجم
 امروز بنهار در عمارت یالی صراغان همان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی رحمت
 پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دوله خارجه و غیره متظر بودند با همه احوال برسی شد سلطان
 در پلهها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری سلطان
 نشیتم صدر اعظم ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپایی میزی گذاشته بودند
 نشیتم روی صندلیها بنهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس اسکولند
 ملکراف احوال برسی ما کرده در اینجا احوال برسی هم از سلطان کرده بودند همان ملکراف را
 امروز سلطان نشان داد و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از بنهار رفتیم باطاق
 دیگر نشسته قوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
 بگردش رفتیم میخواستیم تا سرتبه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
 کنیم از کوچهها دیدیم آبادی و خانههای خوب کثرت و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
 رفتیم بالا من سوار اسب بمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
 کوه و گیاهها و هوا بسیار شبنم بود بگو بهما و هوای کجور کلا رستاق بازندران بیک مقبره





مسجد ایا صوفیه در شهر استانبول



با جای کنیز متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درو ^{عما}
 دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز با صفائی داشت پشت پنهانست مشرق صحرا
 وسیعی است که میرود بانا طولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان
 دیده نمیشد سمت مغرب دریای مار مارا پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
 میکردند پیدا بود طرف شمال بوی کدو و بغازه خلاصه بسیار خوب جایی بود بعد از راه دیگر یابین
 آمده بکوچه سنک فرشی رسیدیم اسب بزرگ را راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت
 رسیدیم **روز بیست و ششم** هزار را منزل خورده بعد رفتیم شهر اسلامبول
 برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفارخانه ایران قبل از رفتن یوسف غزالدین افندی سپر بزرگ
 سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خوبست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد
 نشان اقدس با حایر آن که از اجله نشانهای دولت ایرانست بسطان زاده داده شد بعد
 دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان ببازدید یوسف غزالدین افندی از اینجا
 برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم با سکه شهر جمعیت زیادی از اباالی اسلامبول و تبعه ایران
 و فرنگی در کشتیهما و خشکی بودند بیکلری یکی شهر که همش اسمعیل پاشاست و شهر غنی میگویند با اجزای حکومت
 و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی شده رفتیم کویا
 اگر چه پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود در اندیم ما رسیدیم به مسجد ایا صوفیا پیاده
 شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا و زیر اوقاف
 هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنک ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگست
 کسب و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کسب تازمین تخمینا باید بنهقاد و زرع باشد بنای آن
 از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول تکه بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه
 سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهت که از اول مسجد نبوده قبله
 محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا و عطا و نماز است

عظمی جانی در غلام کردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میاید اینجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و بنت کارهای خوب از سنگ در ستونهای مرتبه بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازهها از سنگ دارد اما برورایام و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یکدخت
کنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفیقیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و توحید
و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده هما بجا نشسته میخواند بعد رفیقیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که دو ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد میشود اینجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد داشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان چرخ خورده بالا میرود قدری
آبخاکشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفیقیم سفار تخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفیقیم ملپهای مردم داشت عمارت بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورد
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود بالباس رسمی رفیقیم همه شاه
زاد با و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تادم پله آمدند دست داده رفیقیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود
بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفیقیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان مترجمی را شد پاشا وزیر خارجه اول با ایلمچی روس بعد با کلیس و سایر یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن مترجمی صدر اعظم هما بطور باسفر صحبت کردیم اما من چندان
محتاج ترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت باسفر انمیساعت طول کشید بعد رفیقیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میر شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پایین تر از ما طرف دست راست (عظمی)
اول ایلیچی روس بعد کلیس بعد از آن غالدوله حسام السلطنة مدحت پاشا معتمد المملکت و غیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پایین تر از سلطان اول صدر عظمی ایران بعد صدر عظمی عثمانی
اعتضاد السلطنة نصره الدوله سرعسکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام کردند و در آن
در آن بالا موزیکایچهها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک کوشها پر میشد و کلیس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر عظمی
سرعسکر پاشا ایلیچی روس ایلیچی کلیس با طاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواستیم رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بنجار احتیاط داشت دو زنجیر و هفتم
امروز بنهار را منزل خوردیم بعد شارژ و فراسپایبول و خلفای ارمنه به حضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدیم بعد آمدند که خوب عکس میاندازد و وصلش عیسوی و فرانسوی بوده همیشه عجب
گذاشته است چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم کشتی جنگی عزیزیه بالا و پایین
آنرا کشیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پایین رفته سوار واپور پر توپا له شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم جزایر برج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد از بعضی بوتهها و علفها خانهای قشک بعضی تجارتی
و غیره ساخته اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی تجارت
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشک هست آشپزین و حیثه ندارد و آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود و در معاودت از ساحل آسیا
و اسکندری آمدیم بعضی دہات و آبادیہا کہ در کنار دریا و بغل کوبہا دیدہ شد از این قرار است
یقہ حق کارمال نال تہ قریب پنجم سی بعد کادی کوی است کہ وصل بشہر و از محلات اسکندری محسوب
میشود و در یقہ حق و کارمال انکور زیاد می عمل میاورند انکورش ہم خوبست غروب رسیدیم منزل
روز بیست و ہشتم صبح برخواستہ رخت پوشیدم سلطان آمد رفتیم پائین با ہم سوا
اسب شدہ از در باغ بالای عمارت بیکلر بیکی کالسکہ و بازی نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار
تند و زنندہ بود و اندیم بطرف باغ والدہ سلطان برای صرف نہار خیلی راہ بود و در اخر آبادی
و محلہ واقع است پیادہ شدہ از پلہای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب سادہ ایست اسباب
اطاق ممتاز دارد قدری شستہ رفتیم سر نہار بعد باز با طاق اول رفتہ نشستیم خیلی صحبت متفرق شد بعد
برخواستہ سوار کالسکہ شدہ برگشتہ از در پائین عمارت بیکلر بیکی آمدیم تادم پلہ سلطان آمدند بالا
بار نشستیم صدر عظمین ہم بودند صحبت زیاد می شد سلطان بسیار ظہار دوستی کردہ برخواستہ رفتند
بمنزل خودشان ما ہم الی دم پلہ مشایعت کردیم ہمہ روزہ چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعہ آدم حمل کردہ بطرف ہو کردہ و سایر محلات شہر زد و میکنند این کشتیہا
مال کمپانی دو خارجیہ است و از این حمل و نقل بہ محلات ہر کشتی سالی دہ ہزار تومان داخل دارد
ہر وقت کشتی حمل اشخاص میکند حملو از آدم است یکطرف پرودہ کشیدہ زنہا نشستہ اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیہا از بغاز برای مرد میکہ در قایقہا نشستہ عبور و مرور
میکند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار کہ در یار ابتلاطم می آید
قایق را غرق میکند چنانکہ سہ روز قبل ازین چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شدہ تنہا یک
بچہ با چند نفر قایقی خلاص شدہ اند رسم قایق چہای بغاز ہم این است کہ ہر کس غرق شود ابد
بروز میندہند و کسی منہدم کو یا برای این است کہ مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کارہا
کساد نشود و در سال خیلی اشخاص شہا و نہ کام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند شب سرشام شسته بودیم چند صد ^{۲۲۳} عثماني
 شلیک توپ پیانی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغار شعله آتش زیادت
 معلوم شد که یاقین شده است برج و غلامت بسیار بلند می در شهر است هر شب قراول
 دارد هر وقت جانی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
 باداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
 چون خانه های اسلامبول اغلب از چوبست بسا میشود که احتساب آتش میگیرد خلاصه عصری سوا
 فایق شده رفتم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی چراغان فاصله است از
 روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند باغ از روی آن میروند
 با کالسکه از حیاط بنهار اندیم سر بالا باغی است جنگلی تومی دره و پته واقع است عمارت تلکات
 خوب هم بالای پناه است هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند و حوش سلطان در این باغ
 است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود بر بام های خوب داشت یکت بسیار دیوان
 بود که بچوبری در هیچیک از باغ های وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد دور و
 بنماشا چیهامی آمد یک بر عجب دیگر بود که تا بحال ندیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
 پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت
 این خالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوش
 رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه که در
 هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار نیز انواع مرغها بودند به خصوص قراول طلایی محکمت
 استرالیاله قریب پنجاه شصت از آن در قفس ها بود در فرنگ از این نوع قراول بسیار کم دیدم
 اقسام قراولهای هندو چین و افریق هم بود بعد از گردش ما بین آمده رفتم بعمارت آنجا هم
 کبوتر خانه زیاد بود کبوتر بارانزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پل باغ بعمارت
 رفتم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر از معادن

در یای مرمره میآوردند که آن دریا بهین اسم موسوم است این مرمره و عیب دارد یکی خط
سیاه رنگ بسیار دارد و دیگر هر قدر برآشند براق و صاف میشود و در حقیقت یک نوع سنگی است اما
ستونهای یکپارچه و فرش زمین بگوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمره نوی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و کو نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساویست زود گرم میشود و خراشهای مرمره کوچک و بزرگ دارد که شیر بار بار میکنند آب
گرم و سرد داخل و صفا میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند چنانکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب که را باز کردند حمام گرم میشود و منبع شیرها هم در پشت حمام است که اینجا آب را
گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و شمشین و الی سلطان
و حرمانه و باغ حرمانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسباست از قرار یک گفتند پول زیادی
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کردند
خود سلطان از نو ساخته اند سر کسین افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتم منزل شب حقه باز را آورده بودند در تالار باط حقه بازی چیده بود بعد از شام رستم
روی صندلی نشستم طرین هم همه بودند محقق چهار روز که با عکسها ما نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد و چند فقره
از آن که بسیار عرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بسوراجی از بغلش
پروان آورد دست بردار چوب یکم رخ قناری زنده در آورده را با گرد مرغ پریده آن طرف
نشست بعد آنکشته با قوتی دست اعتضاد السلطه بود گرفت گذاشت روی میزد و لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر از میان بید که معلوم شود و قوی لیمو با چیری نبوده است بعد آنکشته را
برداشته قوی دستش عیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر کنجشکی بود آورد و قوی دستش

مالید تا مقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قمار بر از قومی لیمو
در آورده انکشت شاه زاده بسیار محکم با نافه نازک سرخی بپای قناری بسته بود و شمال صدر عظم
گرفت داد صانع الدوله با چاقو و شمال بریده لوله کرد گذاشت قوی طپا پنجه انداخت بعد یک
بطری در ست بی عی را آورده گذاشت روی میز و شمال دیگری گرفته او را بهم صانع الدوله بریده
و سوزاند و شمال مالید بدستش غیب شد چهار عدد قلاب کیمار که در جیب پیشینها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر عظم یکی را انتخاب کرد و داد دست حسام
السلطه نشسته در دستش بود اول در بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده در آمد که تمام
صدر عظم بپایش بسته بود به عینه همان و شمال بود که هم صدر عظم را هم برای نشانه بدستمال
نوشته بودند بعد از قوی قلاب کیمار دست حسام السلطه و شمال دیگری که بریده و سوزانده بود
درست و بی غیب در آورده انکشت از مردم گرفت داد دست یکی از پیشینها کیلاسی آورد هم
مرغی را با سفیده و زرده قوی کیلاس شکست انکشت را را هم انداخت قوی آن کلاه حکیم و کیسون
گرفت آب تخم مرغ را با انکشت با از کیلاس خالی کرد قوی کلاه بعد کلاه را سر از زیر کرد و انکشت با هر
یک بدسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد قوی کلاه هم به پیچیده تر و تخم مرغی نشده بود باز انکشت شاه
زاده اعتضاد السلطه را گرفت گذاشت روی میز و هندوانه آورد و گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انکشت را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از قوی هندوانه تخم مرغ درست خیمه
در آمد تخم را هم شکست یک کردوی بی عی در آمد کرد و را آورد جلومار زمین گذاشت حاکشی با
السلطه داد این السلطه با چکش ضرب تمام شکست انکشت اعتضاد السلطه از قوی کرد و در آمد
باز بها غریب کرد و در بیت ۲۹ امروز نهار را در منزل خوردم کامل پارسین دارا الشوری دولت
مرد بسیار خوب بیست بخور آمدین چند روز که نیامده ناخوش بوده ادا محمد علی پاشای مصری معرو
مرد پریت بسیار صاحب دولتست و رفته را شد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با و داده بودیم
ما او بخت دوست مغرب مانده سوا قاق شد در قشتم بکشتی بر تو یا له نشسته بیالی صدر عظم فتنه قدری نشسته قهو

خوردیم یالی با صفائی دار و از یک کمره یکی تا یالی صدر عظم خلی راه است طرف دست
چپ در خاک اروپ واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا بیوک دره در
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروب بنزل رسیدیم روز دوشنبه غره شهر حجب
المحجب از اسلا مبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قراد نیکر صبح برخاسته نهار را منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز و دشت
نیات بعمل آمد آمدیم پاتین سوار قایق شده صدر عظم میرزا ملکم خان علی بیگ هم بودند را ندیم
رسیدیم با سکه طولمه با عجمه صدر عظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدر عظمین هم بودند چندی صحبت
شد بر خواسته آمدیم منزل ایلی کپیر انکلیس به حضور آمد قدری صحبت شد بعد از یک ساعت دیگر
سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخواست
رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بود نشسته را ندیم برای کشتی سلطانینه
که از بندر یزی سوار شده بودند و انصافا عجیب کشتی خوبست ملترین با بار بار صبح و در روز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدر عظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاستند
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشته ها شلیک توپ کردند بعد از نیم ساعت بهم برای کشیدن
لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلا مبول را وداع
کرده براه افتادیم کشتی از بغازه بار احمی میرفت نزدیک بوکدره و طرابیه که منزل یلیاق سفر است
کشته های سفر ای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انکلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلهار رفته هورا می کشیدند کشتی ایلی فرانسه و غیر
به همین طور کشتی ما ایستاد ایلی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی به حضور رسید چندی صحبت شد بعد از
میرزا ملکم خان ایلی معتم لندن حاجی محسن خان ایلی معتم اسلا مبول و نریمان خان که معاودت بیارین میکنند
با ایلی روس رفتند با اسلا مبول طمسون صاحب شارژ و فرانکلیس که همه جادراین سفر با ما بودند آنهم در اسلا
مبول

ماند که برود به انگلیس باز خواهد آمد و اندیم از بغاز که نشتم در آخر بغاز که طرفین آن کو هست لب
 دریا قلجیات و سنگربانی متحکمه ساخته اند همه جا توب بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندی همرا
 بود چون خوب بود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست غلب
 نوکر با آنجا هستند باین تفصیل النجانی حسعلی خان خزان وزیر فواید محبر الدوله نصره الملک شیخ السلطنة
 احشام الدوله میورثا سا طور خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است
 رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد کویا یکروز بعد از ما انشاء الله پوتی رسید شب با سو
 خوابیدم ماه رجب المرجب را تو می در یاد دیدم بروی خط حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله
 و سلامه علیه مشب اشرف پاشای هماننداره چاره از بیست تکه کشتی زمین خورده سرود سقش شکسته است
 حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان مار کو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت محضو
 آور و خیلی صحبت کردیم مردیست چهل و پنج ساله باریک زرد رنگ ریش امیر شده سیل دارد و فر
 خوب حرف میزند کویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه
 شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از رحمت خداوند تعالی مثل بهشت
 و دریا مثل آینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول دست راست محکمت افو
 عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوهها بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
 و درخت کاج هم داشت در بغله کوهها کتک زراعت و آبادی پیدا میشد بسیار کوههای خوب
 و در بای قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بجاذ
 بندر سینیوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینیوب از زمان جنگ سواستاپول
 که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند آشتیاری یافته است وقتی که بجاذی سینیوب رسیدیم
 بادی از سمت قزم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد
 امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ما بهیهای بزرگ بقدر یک سب از دریا درآمد
 روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه سوم
 و شب الحمد لله هوا بسیار خوب

دور یا آرام بود سواحل پیدانیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خواب
سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله دریا هم آرام بود در اسلامبول جایاری از طهران رسیدار و زراشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا که قره و نیکر اسم گذاشته اند حقیقه دارد اسم با ستمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است و یروز از سواحل علی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریه بکشتی آمده آنجا نشسته که سه ماده اند سواحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحان
میکند اگر چه سواحل پیدانیست اما از فراستی که خدا داده است رو به سمت دست راست که
سواحل ناماطولی است و نزدیک است میزند باز به سیکر و نیکر از آنجا گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یک ساعت بغروب ماده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بوزن پیدا شد شهر و خانها را بادورین دیدم شهر شنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کنار دور شدیم شب کفام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا را منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جار گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جهت یک ساعت بیشتر خوابم نبود صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور تر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد و هوا بهمان طور بود
یک دو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بسواحل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد لله
از دریای بزرگ خلاص شده بسواحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود و همه جنگل و کوه است

هو و طبیعت زمین بسیار شبیه کبیلانات بود چون کشتی که مانسته بودیم خیلی بزرگ بود و میخواست
 نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و می
 گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد و شب بعلت بدی دریا کشتی را
 بوسط دریا برده از نزدیک کباره اجتناب کرده بودند و بمقصد که پوتی باشد میرفته و آن کشتی
 چون باد از عقب بود باد بانی که ده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکم کردیم که
 آنها هم عقب نماده رسیدند کشتی بخار کو چلی از طرف پوتی آمد که ما را بر دین منجی کو فو کو لول
 بزرگ هماننداران سابق که ابتداء بانرلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن دین بسیار خوش
 حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
 کنند همیشه چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خورد و ما غم و بغل کشتی منجی کو فو شکست امانه
 زیاد دفعه دیگر خواستند بچسباند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
 آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادگان و نوکران
 بردند بکشتی ما هم شرف پاشای هماننداران را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بود
 بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن
 کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ما
 که باقی بارها را بیاورد و جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
 میشود سمش ریون رودخانه بزرگ است اما کشتی از میفرسنگ بیشتر غرق اندر رود طرفین رودخانه آبادی
 کمی دارد خانهها مثل خانهای رعیتی ماندرانی و کیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد و نوبه و تب
 در اینجا بسیار است کم کم شروع آبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
 که هیچ نمیتواند برود خانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک
 حمل و نقل مردم و بار تجاری را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانی وارد
 بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

قفقس (بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
 کراندوک مثل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقار است با صاحب منصبان و ژرنالها دم
 اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تالک
 ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرخس لکزی از
 کرجی مسلمان و اغشتانی از اهل باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزء باش اچق است یعنی سرزمین
 واقعا هم اینطور است کل االی باش اچق سرزمین هستند از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاً
 سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پتی است خلاصه بشاه زاده
 زیاد تعارف و صحبت دیم ایضا فاشاه زاده بسیار خوبست و زمانیکه بطر بورغ بودم شاه زاده اینجا
 بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارضش
 وارد چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند فرا جاقوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخا
 شده را ندیم حکیم الممالک ماند که بار بار آهین برساند مترجم جانشین بجایارف پسر شاه
 میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهین آواز
 ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهین است و آمد و رفت همه ازین یک خط است بسیار
 کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلای و پراست خشک کردن این طور زمین
 و ساختن راه آهین کار مشکلی است بعد از باطلایها همه جاکوه و دره است و راه متصل پنج میخورد
 و سر بالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر بود و باین جهات کالسکه بخا
 نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم شبیه نیمه فتم خلاصه خبیاحت نبرد
 مانده بر راه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
 یک استایونی که نزدیک شهر کوتایس است اینجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم
 رفتم با طاق نیز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
 کرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بهمانطور لباس قشون قدیم قباهای کشاده سرشان مثل

عمامة پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طباچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه ^{۲۳۱} قفقاس
لباس زو او فرانسه و طوایف هندوستان اما تفکشان از تفکهای سوزنی کار جبهه خانه طول
بود سوار کالسکه شده را ندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بستر تفلیس زد یک شده
با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکهها ایستاد رفتم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه و بازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با کرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین فوجی با گل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوال پرسیدم حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بربان فارسی تو
بودند ایستادیم تا نطق یک نفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتم بالادار
اطاق پرنس اربیلیانف که از شاهزادهای گرجی است با بارون نیکلا که کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین مصری کرد پرنس اربیلیانف را عینا ختم هفت سال قبل
ازین که بنزد فرج آباد ما راندران رفته بودیم از جانب امپراطور پشیمهای خبی روسانجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال و در خانه شهر تازه و محله
فرنگهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آن طرفت طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر بنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچههای وسیع سکت فرش بسیارند قلعه کوه قاف
که فرنگیان کاریکت میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است محلو از برف بود و دروها
راه عراده ساخته که حالا با آن طرف کوه با کالسکه میروند که شهر و لاد قفقاز آن طرف کوه و را
مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تفلیس کو بهای خشک است دور تر از شهر جنگل دارد و هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پاییز بسیار گرم و مختلف است کاهیکه باران در اطراف
یا شهر یا در بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود و هوایش تب و نوبه خیر است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غنای خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و کرچی و روسی و اغستانی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قیل بند وانه انکو را مرد و خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
نشین است از چند اطاق گذشته یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و کج بری کرده بودند
با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطا قها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراوانی قایی کرمانی اسباب میر و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردیهای اطاق از
قالی بود پارچه های گل و زری رشتی در مسکاو بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند از
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک عرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در
کوشه اطاق و او داشته اند اگر غفله کسی به بند خیال میکند عرس زنده است جانشین بدو
های اطاق اسلحه زیادی از قیل شمشیر قداره تفنگ طپاچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خورین
و برکت بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
پیروز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطا قها را کشتیم از چرخه
اطا قها چشم انداز خوبی شهر تفلیس و کوچا داشت قدری نشسته بعد رفتیم با طاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آن جا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوکت بادست که در
شهر کار کرده المان با برادرش چهار خور دیم پنج سپه و یک دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است او لاوش در یلیاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دور و نا است بعد برخاسته
با طاق خود آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین باز دیدند شب را با جانشین کالسکه
نشسته رفتیم تماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصر است سفیدکاری یک چهل چراغ بر زده است
که با کاز روشن بودند تماشاخانه از صاحب منصبان روس و غیره پر بود همه جهت دوست نظر آدم

۲۳۳
میکرد و موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چندانکه دادند بزبان روسی حرف (قفقاز)
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار با صره و با خنده بود
زنهار و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسوی هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید و دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملنی رویتیه را کردند و بعد از آن رقص کرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یک نفر طنبت و دو نفر سزنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه رقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد و فیم پاشین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادر یک بالایی سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی و غیره را جانشین معرفی کرد و بمنزل رفته شام خوردیم در این بین
مشتی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بار بار آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند و مشت حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بودی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بود
کشتی بخارج کوچک و سه راه سلطانیه بچسباند ممکن نمیشد از سده موج آخر کشتیها بهم خورد و خرج هر
شکسته بود بالاخره هزار خیمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرد و است
یک لنکه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یک نفر آدم خودش را بکشتی میپرانده خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند و مشت حضور میگفت اگر چه ساحل نزدیک بود چنان امواج مار
بهوایم بر دواز بالا پرده میکرد مثل اینکه از قلعه کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که مادر دریا بودیم نشد اول نباشد که از راه کوه قاف و کربک به بندر
پطروسکی رفته از اینجا با نرالی برویم و در آن راه اخبار نموده عراوده و کالسکه و غیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در است خواستیم از باد کوبه سوار کشتی شویم قرار شد با
ده نفر برویم بباد کوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیايند بباد کوبه از اینجا هم
سوار شده با اتفاق برویم از نرالی صنیع الدوله را ما مور کردیم که تعلیل مانده بار باینرا که بچاپاری نمیشد

حل شود با جمعی از همراهان بزرگی برساند و در قفلیس بودیم که تقضیاش نوشته شد
روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود به حضور رسیدش هفت پسر
بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین کالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود
و کرد و خاک زیاد رفتم آخر شهرالی باغ جهند که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل قفلیس نظامی
هستند و قراق قشونی شب در خانه جانشین بشام همان بودیم اول تالاری رفتم که صحنه بسیار
زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین بلیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم
بود بعد رفتم در تالاری سر میر نشستم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست
و سایرین هم بر است معینه نشسته بودند بعد از شام برخاسته تا لکون عمارت که مثل حمامی است
و بیایع عمارت نگاه میکرد رفتم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشباری ممتازی هم در روی کو
جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنهار و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در
باغ بودند بعد از آتشباری و رقص قراقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین قرض طپا میزنند
رفتم باین باغ را گردش کردیم باز و باز وی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را
گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و شیش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسید
بود جانشین مبادا خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آیدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت
بمیرل کردیم امروز از جانب حلیفه بزرگ اوج کلیسای ایروان گشتی آمده عریضه آورده بود از طرف
ملکراف رسیده بود که حاجی سید اسد الله مجتهد اصفهانی بعبیات میرفته در گذشت شده است
بسیار فوس خوردیم روز یکشنبه هفتم باید از قفلیس برویم باد کوچه صبح زود برخاسته
نهار خوردیم معتمد الملک و شاهزاد با هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده
راه افتادیم جانشین و همه صحنه بسیار قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
به کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از قوی شهر که منته قفلیس رفتم جمعیت زیادی بودند از
شهر خارج شده بجا پاری را ندیم همه جار و خانه کرماند در دست چپ بود آقا کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد و هوا بسیار گرم و کرد و خاک
 غنی بود از تقطیر که خارج شدیم دیگر در طرفین راه همچو آبادی نبود تا چشم کار میکرد و صحرا و کوه خاکی و لکیر
 کرد و هر دو فرسخی یک چایارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تقطیر تا قریب شش
 فرسنگ ساخته ریختند و چندان کرد و خاک نیست اما راه که تمام شد کرد و خاک زیاده
 در چند چایارخانه ایستاده اسب کالسکه بار عوض کردند و در هر چایارخانه از سواره قراق و
 مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند و در چایارخانه الکت بزبان ترکی بگریز و بر و نه
 حاضر کرده بودند کی ساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز را ندیم حساب بود از
 یک رودخانه که ششم پیش از چایارخانه الکت پل داشت طی بگریز شده ساعت از شب
 رفته بود و خانه اغتفار رسیدیم رودخانه بزرگ است اما درین فصل آب کمی داشت چایارخانه
 اینجا را هم با سمر رودخانه موسوم کرده اند آن طرف رودخانه چایارخانه بود که باید شب بخوابیم
 دو سه اطاق داشت شام خوردیم کرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
 بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دور تو هم همین جا بوده است قدری از
 اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخوابد و در تقطیر روز دوشنبه
 هشتم باید برویم بشهر کنجه صبح زود برخاسته راه افتادیم صحرای کرم پر کرد و خاک
 بدی بود اینجاها محل نشین قراق تا ما راست این قراق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند
 اما از خانوارشان اینجا با اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
 که از پشت آن میرود الی دریاچه کوچکی ایروان دست چپ هم بگریز شده کوه خاکی خشکی از دور پدید
 رسیدیم بجایارخانه حسن سوار اینجا با آن طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست اینطایفه هم
 پنج شش هزار خانوار هستند حسن سوار و در خانه ایست آب کمی دارد و در یک رفتم بجایارخانه طاوس
 چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بجایارخانه زکم اینجا هزار خوردیم و در هر چایارخانه
 از طوایف آنحول خوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بجای کوچک اسلحه دارند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نه روز رفتیم بجای پارخانه سکور اینجا ما دیگر طایفه شمس الدین
تمام میشود جزء کجاست روی تپه کوچکی آثار قلعه اجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل اجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحراها هم همان طور گرم و کم آباد است رسیدیم بجای پارخانه قره یراز اینجا رانده دو ساعت
بغروب مانده بشهر کجیه رسیدیم حاکم بلوکات کجیه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سوار
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر کجیه دورش باغ است و قوی شهر خانی پست محقر
قلعه قدیم کجیه که قلعه اجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا مجلس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کم است
پلی تازه ساخته اند اطراف رودخانه محل فرنگی و ارمنی است این طرف مسلمان خانه حاکم در
محل فرنگیها است منزل ما اینجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیاید روز سه شنبه هشتم
باید امروز برویم توریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کجیه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سته فرنگک راه دیده میشد بعد کم
دور شدیم فرنگک دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره اجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورت چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بجای
پارخانه فارقلی چای از اینجا بجای پارخانه منکی چاو و رسیدیم که در کنار رودخانه کراس است
برای ما الاچقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر عظم و غیره از برکت
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاه زادها و غیره با عراده
جوابر خیلی عقب مانده اند عراده بار جوابر شکسته بود تا جای آزار عوض کرده خیلی از مادو
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستاجر و در فرج جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزه اجاره شیل (قققلنا)
سایلی است رود که اینجا عیض است اما کم جریان و عمقش هم پیش از یکدفع نبود و کشتی هم بسته رویش
تخته بندی نموده فرش کرده یک طاب قطوری از این طرف با آن طرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طاب را میکشیدند کشتی بکرت آمده بار و آدم را با نظر
میرساند اول کالسکه را بردند بعد من رفتم بعد در عظم و غیره با بار پا آمدند براه افتادیم الی
منکی چا و در خاک کنجه بود آن طرف آب خاک شکلی است رشته کوه دست چپ هم همان طور کشیده
بود اما حالا آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکلی هم در دامنه همان
کوه افتاده است در قله کوه شکلی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکلی که حالا روسها نو خا میگویند
پنج نشش فرسنگ راه است بعضی جا های زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته کر بعضی خاک خالی
از قوی کالسکه که به چا پاری میرفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزه قبا
میگویند زدم رسیدیم بچا پاره خانه چاق لوقه در محال ارش شکلی واقع است نماز خوانده عصرانه خورم
از اینجا سوار شده بچا پاره خانه عرب رفتم باز از محال ارش شکلی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکلی میآید و در این
صحرا با زراعت میشود از قلنس ما اینجا آبادی هیچ ندیدیم بجز چا پاره خانه و اسم محالات دیگر سمی
از آبادی و ده دیده نشد چا پاره خانه اینجا بسیار کرم و پر پشه بود لا بد الا حقیقی زده پروند خوانیدم
بعضی از بیک زاد ها و اعظم شکلی آمده بودند روز چهارشنبه دهم صبح زود برخاستم
حکام کنجه و شکلی و غیره مخض شده رفتند را ندیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند
و جزء شکلی است در اینجا واقع است باغات د بات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
قدریکه رفتم محال آق داش تمام شد بچا پاره خانه کوک چای رسیدیم حاکم کل باد کوبه و شیر و انات
چون اینجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب و خوبیت همیش استر اسلسکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد رانیدیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جز شیروان است
 و از رودخانه کوک چای مشروب میشود و بات زیاد بنظر آید جلگه حاصل خیز است اما گرم سیر دست
 چپ همان رشته کوه همه روزه است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد و بات قره
 مریان و یکه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشاندند و دیده شد این د بات چند
 معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولونهار اینجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شماخی بود و در اوقات
 سفر ما برشت با قوی بکن حاکم بادکوبه اینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فریه است خانوار روس
 اینجا می نشیند بعد از نماز سوار شده رانیدیم از رودخانه کرده ما که ششم آب کمی داشت و پادار
 کلا غایب بود دیده شد جز شیروان است این رودخانه باینکه نهم همه از کوبه های داغستان که
 همین رشته کوه دست چپ است سر چشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
 از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آفتو که ده بسیار معتبر است و باغات
 زیاد از انجیر و انار و غیره دارد بسیار شبیه است به کند طران اما باغات کند ازین زیادتر
 و معتبر تر است رودخانه آفتو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
 است طرف مغرب رودخانه محال هواوز و مر قش محال قشون است که جزو شماخی است خلاصه
 دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا
 پنج و خم میوه و رویشمال بالایی همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه
 کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها راحت میرفتند
 کم کم رسیدیم بقله آن طرف کوه جنگل بلوط بود و قر قاول یاد داشت از قله کوه با آن طرف الی باد
 کوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شراویل قدری مکت کرده باز
 سوار شده رانیدیم و ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
 جارا چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
 پنج ساله دیگری هفت هشت ساله بالباس هر کسی دم در باز و همچنین استاده بودند علمای سلاطین

صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عماره ملال لالیف ارمنی (تقفقنا)
 شیر و انیس است مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالیف
 خریده است مشرف به همه شهر شماخی محله آرامنه و فرنگیها در بالای پته و محله مسلمانها توی دره پائین
 است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بود
 حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد و جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
 اطراف شهر همه کوه و پته اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
 خانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
 عهد شاه عباس در شهر است که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است
 بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیر و
 و اولادش در آن طرف شهر روی پته واقع است عمارت لالیف بسیار چشم انداز خوبی دارد

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود بر خواسته رخت پوشیدیم سوار شدیم جمعیت زیادی تماشایمانند
 بودند رانندیم تا به پست و بلندی دره و پته رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره های خشک
 دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپار خانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
 چاپار خانه مرزی که دهی است بزرگ روسها می نشینند بعد چاپار خانه نفتی که پی بعد چاپار خانه
 جنگلی اینجا نماز خوریم بعد چاپار خانه بلتما بعد چاپار خانه ارباب رودخانه هم داشت که همین
 اسم موسوم است بعد چاپار خانه سمرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه به جمیع راه خشک و بد که
 باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان
 میگویند واقعا اسم باستانی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره
 باستقبال آمد در چاپار خانه سمرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
 ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفت در بادکوبه است مشرب همه

از صبح او شهر چراغ لفظ روشن کرده بودند اگر چه شب بود و شهر باد کوبه را درست ندیدیم
 اما در حساب معلوم بود که خانه های قشکی است که تازه بسبب فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
 است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوة
 میفرستادند رسیدیم بیای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل بزرگ را دیدیم
 معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافران راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
 حاکم باد کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد و عمارتی بطور فرنگی دارد بعد از
 شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم کشتی قسطنطنیه عجب بندر است که کشتی بزرگ تالاب
 دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز سلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
 کوبه و غیره آمده مخص شدند شاه زادها و غیره به کشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عمه خلوة
 و کولونل بزرگ و پرسن منچکوف و بیکر و ف در کشتی ما بودند همان دریا یکی هم بود نیم ساعت
 بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدیم
 ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بکاوش
 و غیره میندازد اما تکر عراده روز جمعه دوازدهم از چوب ضخیم و لی آهن است
 نزدیک بعید مولود حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
 باید بانزلی برویم صبح برخاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دوسه
 فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
 ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
 مایوس نبودیم ماندیم تا رسیدیم بلنکرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بنجار از عاشراده برای
 احترام ورود ما آمده بود باد و برین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار با
 وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
 تجاری هم که آنطرف تر لنکرانداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنکرگاه کشتی

جکی بابر صوبت چند تیر قوی انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه بیدار شدند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتواند پیش رفته داخل انزلی شود لابد باید کرجی و کشتی بجا
کوچک مخصوص ماکه در انزلی است آمده مارا بخشکی برد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مایوسانه غرشته کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفیق با طاق لباسها را کنده
با کمال دلتنگی تن بقضاداده نشستم سائرین هم که لباسها و نشانهها داشتند همه را در بین کردن
باقی و استفرغ مخلوط کردند هر کس در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبودن نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف باب میرسد امواج قوی کشتی میریخت و کشتی چنان کج
میشد که چیزی نمماند که برگردد و ما با بدریا بریریم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت با صدا های مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نممانده بود که خرد بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی برآب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن چنهارتا
کشتی از آب باران و دریا بطوری تر شده بود که پای آدم هیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد و لابد بشود که اگر
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده بروند جزای لنگران این همه نوکر و غیره که با انزلی آمده اند
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد و صف ندارد و فراموشی قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و کرما با دسینه میخورد سر فیه میگردم شب و
روز هم ابد خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه ۱۳ سیر و هم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاه زاد بان نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب بهمان طور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم یک کرجی باد و از ده نفر

و او طلب شده آمده اند که از ماجرایی ببرند با نرلی در پاهم رو با راحی است قدری خوش
حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود که کرجی دیگر آمد همه قلیچیان و میرا عجمه خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا و بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این
کشتی حالا بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی تا کشتی قدری دور تر ازین نکاهد داشته اند
اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده رانندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باری تعالی را کرده فغنی شدیم وارد اسکله
انزلی شدیم اشخاصی که از طهران ورشت آمده بودند

بجور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدارا

هزار مرتبه کردم شب آتشباری مفصلی

شد و راحت خوابیدم

الحمد لله رب العالمین

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار بامعان است سزاوارشان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است و درود نامحدود و حمد و دی که متمادی تبادی ایام و شهر بلکه اعوام
و دهور است پیشکش سیدی است که با آتش مصداق نور فوق کل نور و نور بضی منه
کل نور است اعنی ماه دو هفته نبیاء و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء
علیها و الهما السلام ما تعاقب الا ایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور
ستان شهنشاه کیتی بخش ایران خداوند ملکه و ایامه الی یوم الدین به محمد و آلہ جمیعین اقبل
توفیقات و اجبه المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه حجاجه موجب مسرت خواطر خداوند
لامعه است پس تصدی بر این امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن محتمم است خصوصاً بهرگاه

عبارت مرقوم بنیان مجربان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بنطاق واقعیت
 منطبق و مجبوك است و چون ملك الكلام است بکلام الملك از قبل ملوك الكلام کلام
 الملوك است بناء عليه بايد بطرز انيق و خط نستعلیق رشتن بوضوح و انی و تنقیح و انی و تهذیب شاه
 و تهذیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاقل اقدس افتد فلذا این نسخه ثانویه را که خطش چون
 ابانته و فصاحت سبع المثانی و نقش باید کار نفوس مانی است فقیر مامول میرزا محمد علی شیرازی
 شهیر کشکول برای خود برای خویش فحلاطی پنداشته و بهاء آن را از عالمی ابداء و اتحاف به
 بارگاه عرش شتباء قبول خاطر مبارک انکاشته و بحق خوب نگاشته
 و تحم امید خوب کاشته خداوندش مژده دهد و خداوند کارش بعنايت
 مکنظر که اگر چه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شامه است
 اما نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخاطر اقدس
 نماید و شاید ابواب آمان بر چهره این الملک کشتا
 و از اشتها و انتشارش بتطبیع و اکثر منطبق
 هو المسکت مکرر ته تصنوع و ماغ عالی و ماغاران
 معطر چشم نیک بنیان منور نماید
 اللهم قبل عمله وحصل امله

الحمد لله والمنه که در این اوان مهمیت اقران این مسافرت
 نامه مطبوع مرغوب که مستحون از هر گونه کل و ریاضین است
 و فایده خاص و عام در آن متصور حسن و جویسمت
 اختتام پذیرفت قیمت چهار روپیه و نیم مع
 رضا و یر عکس تاریخ غره شهر ذیحجه الحرام



